

مشاطه‌گری تاریخ با مهندسی نفرت در آکادمی

فرنگیس بیات



آه

مشاطه‌گری تاریخ با مهندسی نفرت در آکادمی

نوشته‌ی فرنگیس بیات



نشر آسو

www.aasoo.org

مشاطه‌گری تاریخ با مهندسی نفرت در آکادمی

فرنگیس بیات

چاپ نخست، آذر ۱۴۰۰ (نوامبر ۲۰۲۱)

لس آنجلس

طراحی جلد: کیوان مهجور

Email: editor@aasoo.org

مشاطه‌گری تاریخ با مهندسی نفرت در آکادمی

فدرالیسم یوگسلاوی و مسئله‌ی تقسیم قدرت در این کشور هنوز هم به عنوان یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال بی‌ماندترین تجربه‌های سیاسی قرن بیستم باقی مانده است. برپایی فدرالیسم یوگسلاوی بعد از جنگ جهانی دوم در درون ایده‌ای سیاسی^۱ توانست برای دهه‌ها امکان وقوع هر جنگی را حداقل تا دهه‌ی ۱۹۹۰ عقیم بگذارد.

بعد از به‌راه‌افتادن کشتار^۲ در دهه‌ی ۱۹۹۰ در یوگسلاوی، مردم در سراسر دنیا با بُهت از خاطرات خود در این کشور زیبا می‌گفتند؛ مانند اینکه در سفرهایی که به سواحل آدریاتیک در جمهوری کرواسی یا کوه‌های زیبای ماگلیچ در جمهوری بوسنی داشتند، مردم خانه‌هایشان را معمولاً قفل نمی‌کردند. مسافرانی که اتاقی در کوهستان‌های زیبا اجاره می‌کردند، بعد از به‌راه‌افتادن جنگ صرب‌ها علیه کرواسی، بوسنی و البته کوزوو با تعجب می‌گفتند: «بعد از اتمام اقامت‌مان کلید را به هر رهگذری که همسایه‌ی احتمالی صاحب‌خانه بود، می‌سپردیم. همه به هم اعتماد داشتند. هیچ‌وقت تصور نمی‌کردیم روزی بچه‌های یک مدرسه^۳ در چنین کشوری در حیاط همان مدرسه قتل‌عام شوند.»^۴ مردم خود یوگسلاوی نیز در این بهت، شریک خارجی‌ها بودند: «هرگز باور نمی‌کردیم ما که تا دیروز از یک نانوایی نان می‌گرفتیم، با اسلحه در مزارع در تعقیب همدیگر بیفتیم و تک‌تیراندازها همسایه‌های دهقان خود را یکی‌یکی نقش بر زمین کنند. هرگز باور نمی‌کردیم در کشوری که از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر، جهان‌های مختلفی برقرار بود، روزی با استشمام بوی خون از پنجره‌ی باز آشپزخانه به کشتار جوانان روستای کناری‌مان پی ببریم. باور نمی‌کردیم روزی در لاهه

باید برای بازگفتن این فاجعه در مقام یکی از شاهدان کشتار دسته‌جمعی حاضر شویم.» اما به‌راستی چرا یوگسلاوی این‌چنین شد؟ اگر وقتی برای خواندن همه‌ی متن ندارید، خلاصه‌اش این می‌شود که جنگ یوگسلاوی نتیجه‌ی تحقیر همسایه با دست‌کردن در کیسه‌ی پُر مار تاریخ بود.

در این نوشته می‌گوییم چطور مشاطه‌گری تاریخ می‌تواند بسیار خطرناک و ویرانگر باشد. قصد نویسنده برچسب‌زدن، بی‌اعتبارکردن و نادیده‌گرفتن پژوهش‌های تاریخی یا بازخوانی‌های دیرینه‌شناسانه نیست. مشاطه‌گری تاریخ با پژوهش یا بازخوانی تاریخی متفاوت است و اتفاقاً به آگاهی کاری ندارد. مشاطه‌گری تاریخ ساختن روایت‌های تاریخی است که به برانگیزانندگی، نفرت‌پراکنی، دشمن‌سازی، احساساتی‌کردن مخاطب و ایجاد شورمندی در بیننده و شنونده مشغول است. مشاطه‌گری تاریخ، لحظاتی از گذشته را قیچی می‌کند و آنها را برای مسائل پیچیده‌ای که هنوز جواب قطعی و روشن ندارد، به جواب‌های دم‌دستی و ساده‌شده‌ای تبدیل می‌کند تا بتواند دست به برانگیختگی طرفدارانش بزند و از خلال آن، نیروی سیاسی بسیج کند. در چنین مسیری است که مشاطه‌گری تاریخ، به متن اصلی برنامه‌ی گروهی از ناسیونالیست‌هایی تبدیل می‌شود که دیگر فقط تصویرسازان یا مهندسان اجتماعی مدرنیست نیستند: آنها تلاش می‌کنند به باستان‌شناسان اجتماعی و سیاسی پروژه‌های سیاسی تبدیل شوند. آنها با برتر نشان دادن گذشته‌ی قومی خود، ساختن جامعه‌ای ملی را دنبال می‌کنند؛^۵ جامعه‌ای ملی که فقط و فقط باید یک‌دست و فاقد هرگونه تمایزی باشد.

مشاطه‌گری تاریخ جریان استخراج وقایع مورد نیاز برای کار سیاسی امروز است، نه بازخوانی تاریخ است و نه تعهدی به دادخواهی دارد. در این متن به‌طور خاص به جریان مشاطه‌گری تاریخ در میان مورخان، فیلسوفان، شعرا و نقاشان صرب می‌پردازیم. ضرورتاً به ناسیونالیسم صربی خواهیم رسید که دیگر نیروهای ناسیونالیستی مرکزگرای را هم فعال کرد. به قول پیر هاسنر،^۶ ناسیونالیسم کروات چیزی نبود جز واکنش به تحمیل ناسیونالیسم مرکزگرای صربی.

با بررسی سیر تاریخی شکل‌گیری نظام فدرال در یوگسلاوی و مرور کوتاهی بر تغییرات قانون اساسی در یوگسلاوی، به ظهور شبکه‌ی ناسیونالیست‌های صرب می‌رسیم. این بخش را با مهندسی نفرت در آکادمی ادامه می‌دهیم. نقطه‌ی عطف تلاش‌های شبکه‌ی متصل به آکادمی، اعلام عمومی بیانیه‌ی سرنوشت‌ساز ۱۹۸۶ آکادمی صربستان بود. بر جزئیات این حرکت که متکی به چهره‌های فرهیخته‌ی صرب بود، تمرکز می‌کنیم.

از این می‌پرسیم که چگونه ادیب سرشناسی همچون دوبریکا کاسیچ یا نقاش برجسته‌ای مثل پوپویچ به بخشی از چرخ‌دنده‌های تسهیل‌کننده‌ی جنگ و خون‌ریزی تبدیل

شدند. این نوشته می‌خواهد بگوید روشن‌فکران در مقابل پیامدها و عواقب دست‌کاری‌های تاریخی و برجسته‌سازی وجهی از تاریخ به نفع استقرار حاکمیتی نیاکانی، مسئول‌اند. بازی با عواطف مردم به مدد و میانجی لحظه‌های تاریخی شاید ابزار مناسبی برای بسیج مخاطب در سطح رسانه و ساختن اعتبار از عنصر فرهیختگی باشد اما به همان میزان می‌تواند سرنوشت جمعی را به خطر بیندازد. در متن حاضر، این روش خواندن و بهره‌کشی از تاریخ را «مشاطه‌گری تاریخ» نام‌گذاری کرده‌ایم.

جنگ در یوگسلاوی عمدتاً با عوامل عینی مثل رقابت‌های سیاسی میان قومیت‌های یوگسلاوی، رقابت هویتی و البته دخالت قدرت‌های بزرگ مثل آمریکا، اتحادیه‌ی اروپا و ناتو تحلیل شده است.

جنگ در یوگسلاوی، در بیشتر مواقع با اصطلاح «بالکانیزاسیون» هم‌نشین شده است. بالکانیزاسیون ناظر بر فروپاشی کشوری یکپارچه به‌واسطه‌ی مداخله‌ی خارجی‌ها، تکه‌تکه‌شدنش به‌واسطه‌ی غلبه‌یافتن نیروی قوم‌گرایی و ظهور دیکتاتوری‌های جدید بود. در این نگاه، بالکانیزاسیون در تحلیل‌های چپ هم مورد اشاره بود: آنجایی که مداخله‌ی خارجی و به‌ویژه نیروی نظامی ناتو را به‌عنوان نقطه‌ی برجسته‌ی فروپاشی یوگسلاوی مورد توجه قرار می‌داد. با این حال، مسئله‌ی مخالفت با دخالت خارجی یا موضع‌گیری علیه امپریالیسم در برخی از این تحلیل‌ها، همچنان مهم‌تر از درک چرایی وقوع این فاجعه بوده است.

از این رو، بالکانیزاسیون تبدیل به هشداریه‌ی علیه دخالت امپریالیسم شد. از چشم برخی ناظران غیر یوگسلاو عمدتاً چپ، موضع‌گیری در برابر آمریکا مسئله‌ی به‌مراتب مهم‌تری از آن بود که به چرایی بروز این فاجعه توجه شود. در این نوشته از این زاویه‌ی مرسوم تأکید صرف بر بالکانیزاسیون هم فاصله گرفته‌ایم. اصطلاح بالکانیزاسیون در چنین رویکردهای غالبی عمدتاً به دخالت قدرت‌های بزرگ و با قصد به‌ویرانی کشیدن سرزمین تعبیر می‌شد.

در این نوشته این لنز تکراری و بیهوده را هم کنار می‌گذاریم. پژوهش‌های اخیر روی نظرسنجی‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در یوگسلاوی، از منظر هویت قومی در مقابل هویت یوگسلاو نکات بی‌سابقه‌ای را در مورد بروز جنگ مطرح کرده‌اند. رودی کلانیشک، از محققانی که بر این نظرسنجی‌ها کار کرده، معتقد است فروپاشی یوگسلاوی، بازتاب‌دهنده‌ی خواست جدایی‌جویی‌ها از مفهوم یوگسلاوی (واحد سیاسی متشکل از جمهوری‌های خودگردان) نبود. فروپاشی یوگسلاوی اساساً بحرانی بر سر شکاف قومی نبود، بلکه این جنگ توسط گروه کوچکی از «کارفرمایان سیاسی» تحریک شد و اتفاق افتاد.^۷

این گروه همان نخبگان ناسیونالیست ستیزه‌جوی صرب بودند که عملاً مسئله‌ی تکرار قومی در یوگسلاوی را به موقعیتی اضطراب‌آفرین و تهدیدکننده تبدیل کردند و در مسیر

به قدرت رسیدن خود، آن را به صورت «تهدید وجودی» علیه صرب‌ها نشان دادند. آنها هویت سیاسی صربی را به موضوعی امنیتی تبدیل و برای هژمونی سیاسی‌شان برنامه‌ی تام‌گرایی تدوین کردند.

همه‌ی این بازی‌ها درون ظرفی انجام می‌شد که به آن «مشاطه‌گری تاریخ» می‌گوییم:

■ نخبگان صرب در جریان کلویدن تاریخ پر فراز و نشیب بالکان چند واقعه و عبارات کلی را از درون متون قدیمی انتخاب و استخراج می‌کردند و به اعتبار این عناصر، برنامه‌ی سیاسی جدید خود را سازماندهی می‌کردند.

■ برای مفاهیم ساخته‌شده تفاسیر جدید سیاسی فراهم می‌کردند. مفاهیمی که تا پیش از این به صورت خاموش در متون مانده بود، در جریان حرکت هویت‌ساز صربی در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ بیان‌های جدید ادبی و سیاسی پیدا کرد و حاوی میزان زیادی نیروی سرخوش‌کننده شد.

■ مورخان و ادیبان صرب دست به ساختن کلیت‌های نامشخصی از قدرت‌های نیاکانی می‌زدند و سعی می‌کردند آنها را به همه‌ی جوانب زندگی امروز مربوط کنند و جست‌وجو برای عظمت ازدست‌رفته‌ی دیروزی را راه‌حل مشکلات امروزی نشان بدهند.

جزئیات این اقدامات همگی وجوهی از مشاطه‌گری تاریخ هستند. مشاطه‌گری با بازخوانی تاریخ یا نوزایی مفهومی نسبتی ندارد؛ در گذشته می‌ماند و حتی لحظه‌ی اکنون را با نگاهی به گذشته می‌فهمد. مشاطه‌گری نوعی گذشته‌گرایی است که لحظاتی از تاریخ را همه‌ی تاریخ و آن را پاسخ همه‌ی مسائل پیچیده‌ی امروز می‌داند. در چشم مشاطه‌گران تاریخ، تاریخ نه نقطه‌ی آغاز بلکه هدفی است که باید به سوی آن روانه شویم. مشاطه‌گری تاریخ در حوزه‌ی سیاست فقط به تورم محافظه‌کاری می‌انجامد و ماهیتاً خواهان خشکاندن ارزش‌های روشنگری است. مشاطه‌گری تاریخ، اصیل جلوه می‌کند اما از درافتادن با هر نیاز جدیدی فرار می‌کند. شکلی از بازگشت به گذشته را پاسخ همه‌ی سؤال‌ها می‌داند و فاقد پروژه‌ای اجتماعی است. در اصالت، قدامایی و در راه‌حل بسیار تک‌بعدی است و اصرار به «سرمه‌بندی»^۸ دارد.

در این متن به تأثیر چنین جریان فکری-سیاسی در میان ناسیونالیست‌های صرب در بروز جنگ‌های یوگسلاوی سابق می‌پردازیم، اما از آنجایی که جزئیات وقوع جنگ ارتباط مستقیمی با این بررسی نداشت، از مرور جزئیات آن در یوگسلاوی گذشتیم.

چرا روش بازخوانی جنگ‌های یوگسلاوی مهم است؟^۹

محققان در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی از لنزهای متعددی برای تحلیل وقایع دهه‌ی ۱۹۹۰ بالکان استفاده می‌کنند. در گروه اول، محققان با رویکردهای دیرزمانی^{۱۰} به سابقه‌ی طولانی کشمکش میان گروه‌های مختلف قومی، زبانی، فرهنگی و دینی در بالکان رجوع کرده و با تأکید بر شکاف‌های تمدنی، وقوع جنگ‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ را تحلیل می‌کنند. از چشم این محققان جنگ و خون‌ریزی یک اتفاق تاریخی و تکرارشونده است که از گذشته‌های دور وجود داشته است و بعد از این نیز وجود خواهد داشت. هرچه از بالکان دور می‌شویم، طرفداران این خوانش تاریخی پرتعدادتر می‌شوند. عمده‌ی محققان دپارتمان‌های مطالعات اسلاو که مشخصاً تبار بالکانی ندارند و به‌عنوان کارشناسان شرق اروپا و بالکان در جهان آنگلساکسون شناخته می‌شوند، به‌طور مداوم این لنز را به کار می‌برند. برای این گروه از محققان، وقوع جنگ‌ها در بالکان وقایعی نیستند که برای فهمشان باید دنبال چرایی گشت. از چشم آنها جنگ همیشه در این منطقه وجود داشته و خواهد داشت؛ باید ترتیب زمانی جنگ‌ها را بلد بود و برنده‌ها و بازنده‌ها را کنار هم ردیف کرد.

اما این شکل از خوانش تاریخی نه کمکی به فهم آن منطقه می‌کند و نه نوری بر جغرافیای پیچیده‌ی بالکان می‌اندازد. محققان وابسته به این لنز، تکرار جنگ‌ها را در فواصل زمانی لیست می‌کنند و دست‌آخر باز هم تلویحاً می‌گویند که باید منتظر جنگ دیگری باشیم. رویکردهای مشابه نسبت به خاورمیانه هم عیناً وجود دارد، اینکه جنگ را جزء ذاتی تحولات در خاورمیانه فرض می‌گیرند.

ناظران بیرون از منطقه می‌گویند که بالکان یا خاورمیانه صدها سال است که صحنه‌ی تئاتر قدرت‌طلبی یکی علیه دیگری هستند؛ شکاف‌های مذهبی، زبانی و قومی همیشه به بروز شکاف‌های بزرگ ختم شده و در درون همین شکاف‌ها جنگ‌ها به وقوع پیوسته است. در مورد بالکان گفته می‌شود که این منطقه همیشه‌ی تاریخ، درگیر جنگ بوده و خواهد بود. رویکرد انتظار بالقوه از وقوع جنگ، تأکید می‌کند که این منطقه در تمام قرن نوزدهم و سال‌های قبل از تشکیل یوگسلاوی در ۱۹۴۶، مشغول جنگ بوده است؛ اینجا همیشه کشتار وجود داشته و خواهد داشت. تحلیلگران در این گروه، برچسب‌های بزرگی از تاریخ خشونت را کلیشه می‌کنند و روی همه‌ی پوی‌های سیاسی می‌چسبانند.

در گروه دوم، محققان با تأکید بر جریان‌های فکری در یوگسلاوی و به‌ویژه در میان روشن‌فکران صرب از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد و ظهور منتقدان نظام کمونیستی، زمینه‌های شکل‌گیری ناسیونالیسم توسعه‌طلب صربی را به‌عنوان نیروی برهم‌زننده‌ی هارمونی یوگسلاوی و منشأ جنگ‌افروزی، بررسی می‌کنند. این رویکرد ریشه‌ی این جنگ‌ها را در شکل‌گیری فرهنگ تبلیغاتی ستیزه‌جویانه برای احیای صربستان تاریخی و تحت‌تأثیر

روشن‌فکران و نخبگان فرهنگی، ادبی، تاریخی و هنری صرب می‌داند که پایه‌گذار و حامی پروژه‌ی «صربستان بزرگ» شدند. با حاضرشدن این روشن‌فکران صرب در صحنه، نیروی سیاسی بزرگی پشت سر آنها بسیج شد. مهم‌ترین اتفاق اما بعد از روی کار آمدن اسلوبودان میلوسویچ رقم خورد. دانشگاه بلگراد با حضور چهره‌هایی که در سال‌های گذشته نامی در ناسیونالیسم صربی به دست آورده بودند، با انتشار بیانیه‌ی معروف ۱۹۸۶ عملاً پروژه‌ی صربستان بزرگ را در یک اعلام همگانی به پروژه‌ای سیاسی و عمومی تبدیل کرد.

نوشته‌ی حاضر نیز با بهره‌گیری از رویکرد برساخت اجتماعی هویت سعی می‌کند با پی‌گرفتن تأثیر محافل روشن‌فکری در یوگسلاوی بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ به رهیافتی نزدیک شود که بیشتر مورد ارجاع پژوهشگران بالکان‌تبار و نسل جدیدی است که بغض ناشی از ناکامی‌های ساختاری یوگسلاوی فدرال را از سر گذرانده‌اند، فاصله‌ی بیشتری با وقایع دارند و در عین حال از نزدیک و از طریق متونی به زبان صربی، کروات‌ی یا بوسنیایی وقایع را تحلیل می‌کنند.

رویکرد دوم، برخلاف رویکرد اول که با پدیده‌ی جنگ انفعالی برخورد می‌کند و حتی زنجاری برای توقف آن نمی‌دهد، درباره‌ی خلسه‌آور بودن غوطه‌وری در تاریخ هشدار می‌دهد و به آینده‌ی بدون جنگ متعهد است. برخلاف رویکرد اول که اجتناب‌ناپذیری همیشگی در وقوع جنگ را فرض اصلی می‌گیرد، رویکرد دوم با تعهد به پایان‌پذیر بودن جنگ، در صدد شناسایی ریشه‌های وقوع و کنار گذاشتن کلیشه‌های بالکانی است. این رویکرد، جنگ را استثنا می‌داند و با هشدار در مورد ظرفیت خشونت‌سازی با اسطوره‌های تاریخی، نمادها و داستان‌ها، روایت‌های شخصی و خانوادگی که منجر به تولید نفرت از یک قوم یا زبان دیگر می‌شود، بر مسئولیت‌پذیر کردن روشن‌فکران و نام‌آوران حوزه‌ی عمومی تأکید می‌کند.

شروع این ماجرا در یوگسلاوی متکی بود بر جریانی از نخبگان برجسته و سرشناس که پرچم‌دار ایده‌ای شدند که بر محور تحقیر فرهنگی «دیگری» استوار بود و شکل خاصی از ناسیونالیسم توسعه‌طلب و نجات‌بخش را در این کشور سامان می‌داد. ناسیونالیسم صربی که بر تهییج عواطف استوار بود، فاقد ایده‌ی منافع عمومی مردم بود: جنگی تبلیغاتی بود که جنگاورانش از قضا ادیبان، فلاسفه و هنرمندان بودند. چنین پروژه‌ی سیاسی‌ای از سوی نخبگان صرب بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ شکل گرفت. این پروژه به تدریج در میان صرب‌ها به فرهنگ سیاسی عامه‌پسندی تبدیل شد که وقتی به راه افتاد، چیزی جلودارش نبود.

این روند از ظهور ناسیونالیسم ستیزه‌جوی صربی، درون فضای مخالفت با نظام کمونیستی ظهور کرد که این فضا خود از فرهنگ ویژه‌ای پر شده بود: هر ایده‌ای که در مخالفت با نظام کمونیستی ظاهر می‌شد، موجه، مشروع و محبوب بود. این فرهنگ ویژه در پی مخالفت با سیستم فکری مسلط شکل گرفته بود و فقط متوجه رقابت با نظم

مستقر و فاصله‌گیری حداکثری با سیستم اما فاقد بدیل (آلترناتیو) واقعی بود. حجم دستگاه سرکوب در نظام کمونیستی ضرورتاً مخالفانش را به تلاش برای بقا هدایت می‌کرد و شانس چندانی برای اندیشه‌ورزی یا گونه‌گونی فرهنگی و تضارب آرا وجود نداشت. چنین بود که روشن‌فکران از سامان دادن ایده‌های خلافت‌های جایگزین در مقابل نظام کمونیستی و شکلی متفاوت از نظام سیاسی، بازماندند و جای این خلأ بزرگ، با دمیدن در صور ناسیونالیسم توسعه‌طلب پر شد.

مردم یوگسلاوی درگیر بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و شکاف‌های قابل‌توجهی در نتیجه‌ی تورم، فقر و سقوط ارزش پول ملی شده بودند. از جنبه‌ی بوروکراتیک نیز شکاف‌های عمودی در نظام تصمیم‌گیری فدرال وجود داشت. مقابله با فساد و انباشت بیمارگون قدرت در حزب، تداخل نظام حزبی کمونیستی (تمرکزگرایی) و نظام خودگردانی جمهوری‌ها (تمرکززدایی) نیاز به بازتعریف نهادها و جابه‌جایی نیروهای سالخورده‌ی سیاسی را عینی‌تر کرده بود. به‌جای خلاقیت‌های سیاسی ضروری و چاره‌اندیشی برای پی‌ریزی تغییرات رادیکال معطوف به نتیجه‌های روشن، برخی نخبگان شهیر صرب در ایده‌های مهیج و بسیج‌کننده‌ی مثل صربستان بزرگ چنان اوج گرفتند که کاری جز ساختن مفاهیم تاریخی از گذشته‌ای که بسیار دردناک و پررنج تصویر می‌شد، نیافتند؛ پروژه‌ای که مدتی بعد مستقیماً به جنگ منتهی شد.

در تحلیل جنگ‌های یوگسلاوی موضوع تقابل شهری/روستایی یا نقش سازمان‌های جرم و به‌ویژه شکل‌گیری گروه‌های شبه‌نظامی، جای مهمی در بحث‌ها پیدا نکرده است. اما از جنبه‌های قابل‌تأمل این ابعاد هم نمی‌توان چشم‌پوشی کرد.^{۱۱} نمی‌توان همه‌ی رویکردها را در این متن مورد توجه قرار داد اما اینجا تلاش می‌شود تا در فاصله‌ی میان بحران ساختاری یوگسلاوی و برساخته‌شدن ایده‌ی صربستان بزرگ، دریچه‌ی قابل‌دفاعی برای خواندن آنچه در یوگسلاوی اتفاق افتاد، باز شود.

در این بخش به سه سؤال پاسخ می‌دهیم:

۱. یوگسلاوی چه بود و چرا به کشتارگاه تبدیل شد؟
۲. یوگسلاوی با چه چالش‌هایی روبه‌رو بود؟
۳. نقش آکادمی در بسیج ناسیونالیسم ستیزه‌جو چه بود؟

۱. یوگسلاوی چه بود و چرا به کشتارگاه تبدیل شد؟

فدرالیسم یوگسلاوی: از اجماع عمومی تا بروز شکافها

یوگسلاوی به معنای اسلاوهای جنوب، نام کشوری بود که در ابتدای قرن بیستم در جریان جنگ سلطنت‌طلب‌های صرب برای ضمیمه کردن بوسنی اعلام موجودیت کرد. در پی این تلاش‌ها مجمع ملی مردم صرب متشکل از صرب‌ها، اسلونیایی‌ها و کروات‌ها تأسیس شد و سپس پادشاهی یوگسلاوی اعلام موجودیت کرد. پس از جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸ با ادغام دولت‌های اسلونی، کرواسی و صربستان با پادشاهی صربستان، اولین اتحادیه‌ی مردم اسلاو جنوبی تشکیل شد و در ۱۹۲۹ با نام پادشاهی یوگسلاوی اعلام موجودیت کرد و مورد شناسایی قرار گرفت. با شروع جنگ جهانی دوم، در ۱۹۴۱ یوگسلاوی مورد حمله‌ی متحدین قرار گرفت. جبهه‌ی ضد فاشیست در ۱۹۴۲ تشکیل شد. در ۱۹۴۳ جمهوری فدرال دمکرات یوگسلاوی اعلام موجودیت کرد و سال بعد پادشاه پتر دوم که در تبعید به سر می‌برد، آن را به‌عنوان دولت قانونی به رسمیت شناخت. پس از جنگ، ختم سلطنت اعلام شد و کشور یوگسلاوی با نام جمهوری خلق فدرال یوگسلاوی پا به عرصه گذاشت. این کشور در ۱۹۶۳ مجدداً به جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی تغییر نام داد.

نقل قول معروفی وجود داشت که پیچیدگی یوگسلاوی را با بازی اعداد این‌گونه توضیح می‌داد: شش جمهوری، پنج ملیت، چهار زبان، سه دین، دو خط و یک تیتوی یوگسلاو که همسایه‌ی هفت کشور و هشت قوم بود. تعداد اقوام، تکثر زبانی و دینی و سایه‌ی سنگین تاریخی پر زدوخورد، با تلاش‌های سیاسی و نقش ویژه‌ی تیتو، به ایجاد موجودیتی منجر شد که از سوی استثنایی بود و از سوی دیگر هرگز تکرار نشد. یوگسلاوی به‌عنوان تجربه‌ی هم‌زیستی در یکی از پرمناقشه‌ترین سرزمین‌های جهان دهه‌ها به حیات خود ادامه داد و جنگی را تجربه نکرد.

بنابراین وقتی از جمهوری فدرال یوگسلاوی حرف می‌زنیم، به‌طور مشخص از تجربه‌ی تشکیل دولت فدرال یوگسلاوی بعد از مقاومت‌های جمعی علیه نازیسم هیتلری به رهبری تیتو با همکاری گروه‌های مختلف و ملی‌گرای صرب، کروات، بوسنیایی (مسلمان‌ها) و اسلونیایی در جریان جنگ جهانی دوم حرف می‌زنیم.

فدرالیسم در این کشور با الگوبرداری از تجربه‌ی ۱۹۳۶ شوروی کلید خورد. اما وابستگی سیاسی تیتو به استالین فقط در حد بهره‌گرفتن از مدل حقوقی قانون اساسی شوروی باقی ماند. جمهوری‌هایی تشکیل شد که بنا بر تجربه‌ی شوروی، از شکلی از تقسیم قومیتی پیروی می‌کرد. در رأس نظام سیاسی و اداری، مجمعی از نمایندگان ایالات مستقل حضور داشتند که مشارکت آنها بر پایه‌ی عضویتشان در حزب کمونیست تنظیم شده بود. رئیس‌جمهور، هم رئیس قوه‌ی مجریه بود، هم بالاترین مقام حزبی و هم نخستین مقام

اجرایی نظام فدرال. بعضی از جنبه‌های مدل فدرال شوروی وارد سیستم فدرال یوگسلاوی شد. پیش از هر چیز، یوگسلاوی می‌خواست در فرم ملی و در محتوا سوسیالیستی باشد.^{۱۲} «کمونیسم ملی بر پایه‌ی اتحاد و برادری» شعار فدرال یوگسلاوی بود.^{۱۳}

ژوزف تیتو، چریک خوش‌نام سال‌های مقاومت در برابر نازیسم هیتلری، توانست اقوام مختلف یوگسلاوی را زیر چتر تجربه‌ی مستقل کمونیسم ملی دور هم جمع کند. یوگسلاوی تبدیل به دولتی فدرال شد که دارای شش جمهوری برای پنج گروه قومی مختلف بود. اختلاف تیتو با استالین و نیز در پیش گرفتن استراتژی «عدم تعهد» در دهه‌ی ۱۹۵۰ نتایج سازنده‌ای برای این کشور در بر داشت. از یک سو، تیتو با پشت کردن به کمونیسم شوروی، تشخیص سیاسی ویژه‌ای در سطح جهانی به دست آورد؛ موضوعی که موجب برآمدن جنبش عدم تعهد، تسهیل رابطه‌ی یوگسلاوی با جهان آزاد و کسب اعتبار و پیش‌گامی در جهان سوم نیز شد. از سوی دیگر، تیتو با تأکید بر حفظ هماهنگی میان اقوام، مسئله‌ی ناسیونالیسم را که مهم‌ترین منبع برهم‌خوردن توازن اقوام و هماهنگی فدرالی بود، تلویحاً بی‌اثر کرد و خنثی باقی گذاشت. تیتو به‌خوبی مطلع بود که پروبال دادن به ناسیونالیسم در این منطقه همانند گذشته‌ی تاریخی این شبه‌جزیره، آتش جنگ‌های خون‌بار را مجدداً شعله‌ور می‌کند. او همواره بیم داشت که نیروی ناسیونالیسم موجود در برنامه‌های سیاسی و انتقام‌جویانه‌ی باقی‌مانده از حاکمیت‌های تاریخی در این منطقه، بتواند جنگ‌های جدیدی به راه اندازد.

بین ۱۹۴۵ تا آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ فضای نخبگان سیاسی یوگسلاوی عبارت بود از اجماع واحدی از نظریه‌ی سیاسی و سیاست‌های کمونیستی در مقیاس ملی، پشت کردن به کمونیسم استالینی و تلاش برای ساختن فضای بین‌المللی برای بازیگری سیاسی مستقل‌تر و اقبال به جهان آزاد برای نمایش استقلال یوگسلاوی از مسکو. حفظ انسجام اجتماعی مهم‌ترین هدف سیاسی متفکران و سیاست‌مداران، و پیگیری اهداف حزب کمونیست چارچوب اصلی برنامه‌های سیاسی بود.^{۱۴} اما از دهه‌ی ۱۹۶۰ مجموعه‌ای از عوامل به شکل گرفتن یک جریان ناسیونالیسم خاموش در میان صرب‌ها کمک کرد. فضای نسبتاً باز سیاسی که از نتایج فرعی گشایش روابط با غرب و فاصله‌گیری از مسکو بود، باعث شده بود برخی چهره‌های صرب درون اتحادیه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی فرصتی برای مخالفت داشته باشند و بیان مخالفت با نظام کمونیستی را به قالب‌های ناسیونالیسم صربی پیوند بزنند. ابراز مخالفت آزادانه با کمونیسم استالینی و شکستن فضای تک‌قطبی کمونیستی با رشدی کند و آرام، وزنه‌ی گرایش‌های ناسیونالیستی را سنگین‌تر می‌کرد.

زمینه‌های اختلاف و فاصله‌گیری آشکار صرب‌ها از تیتو، قبل از هرچیز به جریان کنارگذاشتن نفر دوم حزب، رانکوویچ، برمی‌گشت. الکساندر رانکوویچ نفر دوم کشور، معاون، همراه و رفیق نزدیک تیتو بود که به‌عنوان اولین گزینه‌ی جایگزین بعد از مرگ تیتو مورد توجه بود. او در جریان برنامه‌ی پنهانی درون حزب کمونیست و به اتهام خیانت به تیتو از

کارش برکنار شد و سمت سیاسی-قانونی‌اش را برای همیشه از دست داد. تابستان ۱۹۶۶ که رانکوویچ برای همیشه کنار گذاشته شد، از لحظاتی بود که طلاق عاطفی صرب‌ها از نظام کمونیستی ردی قابل‌شناسایی برای بدبینی‌های آنها نسبت به سیستم فدرالیسم برجای گذاشت. هم‌زمان با این تحولات و با بهره‌گیری از فضای نسبتاً باز سیاسی، قانون سکوت در مورد جنایات قومی دهه‌های گذشته در یوگسلاوی، در گوشه‌وکنار نادیده گرفته می‌شد؛ به این معنی که بازخوانی جنایات سایر اقوام علیه صرب‌ها گاه‌به‌گاه از سوی ناسیونالیست‌های صرب صورت می‌گرفت. بازخوانی خاطره‌ی گروه‌های سلطنت‌طلب صرب «چتینیک» در محافل ادبی و نشست‌های تاریخی علیه کشتار گروه‌های «اوستاشه»ی کروات، گه‌گاه توجهاتی را جلب می‌کرد. لازم به یادآوری است که در مورد بازخوانی تاریخ و دادخواهی جنایات جنگ جهانی دوم، در یوگسلاوی قانون سکوت حکم‌فرما بود؛ به این معنی که بازگفتن جنایات جنگ، عملی غیرقانونی و ممنوع بود. اما بازشدن نسبی فضای محافل فکری و رسانه‌ای در یوگسلاوی، گویی فقط به صرب‌ها فرصت بازخوانی جنایات فاشیست‌های اوستاشه‌ی کروات را داد.

به این ترتیب، در حالی که در دهه‌ی ۱۹۵۰ اجماعی عمومی بر سر سیستم سیاسی کشور وجود داشت و تغییرات اقتصادی و سیاسی خارجی امکان‌های متنوع‌تری را برای مردم یوگسلاوی به وجود آورده بود، در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ بحث‌های مربوط به تمرکززدایی در کنار اجرای برنامه‌ی ملی کمونیسم، ترکیبی کردن سیاست‌های اقتصادی حول ابتکارات خودمدیریتی و پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی در کنار مدیریت دولتی خدمات مطرح شد. در واقع، فدرالیسم یوگسلاوی با اعمال هماهنگی بین جمهوری‌ها و حکمرانی‌های برابر و منطبق با آمیسی از تجمع مراکز قومی، توانسته بود هم میراث فرهنگی اقوام را پاس بدارد و هم خودگردانی آنها را در روندی صلح‌آمیز به یک سیاست عمل‌گرایانه تبدیل کند. با این حال، جریان خاموش ناسیونالیسم صربی که عمدتاً حول معنای یوگسلاوی^{۱۵} که به لحاظ لغوی به‌عنوان دولتی از اسلاوها شکل گرفته بود، به چیزی کمتر از اعمال حاکمیت یکدست صربی بر همه‌ی جمهوری‌ها راضی نبود.^{۱۶}

یوگسلاوی در دو مقطع زمانی، یک بار در ۱۹۶۳ و بار دیگر در ۱۹۷۴، دست به تغییر قانون اساسی زد. نظام سیاسی یوگسلاوی با پذیرفتن خودگردانی جمهوری‌های پنج‌گانه با مبنای قومی و دو جمهوری مقدونیه و مونته‌نگرو و بوسنی بدون مبنای قومی، به فدراسیونی از شش جمهوری مستقل و دو منطقه‌ی خودمختار تبدیل شد. در کنار شش جمهوری، دو منطقه‌ی خودمختار کوزوو در جنوب جمهوری صربستان و ویوودینا^{۱۷} در شمال این جمهوری نیز اعلام موجودیت کردند. در ۱۹۷۴ یوگسلاوی با به‌رسمیت‌شناختن خودمختاری دو منطقه در صربستان موجودیت‌های سیاسی را به هشت واحد ارتقا داد. سطح تصمیم‌گیری اجرایی را نیز به هم‌گرایی بیشتری ملزم کرد؛ موضوعی که به تدریج موجب ناخرسندی بیشتر صرب‌ها شد.

مخالفت اصلی صرب‌ها با تقسیمات جدید که تقریباً از دهه‌ی قبل به تدریج آغاز شده بود، این بود که قانون اساسی ۱۹۷۴ و به‌ویژه به رسمیت شناختن منطقه‌ی خودمختار کوزوو بر اساس آن، مسئول تکه‌تکه شدن بدن «واحد ملی صرب» است. چهره‌های اصلی مخالف دوبریکا کاسیچ،^{۱۸} از مارکسیست‌های اولیه‌ی حلقه‌ی پراکسیس (میهایلو مارکوویچ،^{۱۹} سوتوزار استوینوویچ^{۲۰}) و لیبرال‌های محافظه‌کاری چون کوستونچیا^{۲۱} و کوستا کاوویچکی^{۲۲} و سلطنت‌طلبان باقی‌مانده از جنبش چریکی چتینیک یعنی درازا میهایلوویچ،^{۲۳} در اسکوویچ^{۲۴} و ششلی^{۲۵} بودند. همه‌ی این چهره‌ها به‌رغم ریشه‌های فکری و فلسفی گاه متضادی که با هم داشتند، در شکل‌گیری شاکله‌ی فکری و تبلیغاتی ناسیونالیسم منتهی به ظهور میلو سویچ مشارکت کردند.^{۲۶}

در آغاز، مخالفت‌ها با نظام فدرالی در محافل مستقیماً متوجه خود تیتو بود. صرب‌های ناراضی دائماً این باور توطئه‌آمیز را در مورد او تکرار می‌کردند که تیتو عمداً برای مقابله با صرب‌ها دو منطقه‌ی خودمختار در جنوب و شمال صربستان دست‌وپا کرده است. واقعیت جغرافیایی و ترکیب جمعیتی در این مناطق اما چیز دیگری بود. در شمال صربستان در منطقه‌ی ویوودینا، مجارتبارها و در جنوب جمهوری صربستان آلبانیایی‌تبارهای کوزوو در اکثریت بودند. نکته‌ی مهم اما این است که صرب‌هایی که به‌صورت اقلیت در این دو منطقه زندگی می‌کردند، هیچ ستم قابل‌گزارشی را تجربه نمی‌کردند. آنها همچنان اکثر پست‌های مهم را در اختیار داشتند. هم‌زیستی بین صرب‌ها و سایرین در این دو منطقه بسیار زیاد و زبانزد بود.

اما شایعه‌ها و بازگویی‌های توطئه‌وار از قصد تیتو دائماً تقویت می‌شد: اینکه او با اشراف بر گرایش گروه‌های ناسیونالیست و سلطنت‌طلب صرب که خواهان احیای پادشاهی صربستان هستند، دو منطقه‌ی خودمختار «کوزوو» در جنوب و «ویوودینا» را در شمال این جمهوری برای کنترل صرب‌ها عَلم کرده است. مخالفت‌های پراکنده‌ای از سوی محافل ادبی ابراز می‌شد اما در نهایت منجر به خروج تعدادی از چهره‌های صرب از حزب کمونیست و اخراج تعدادی دیگر شد.

ناسیونالیسم نژادی صرب چگونه به وجود آمد؟

بعد از مرگ تیتو در مه ۱۹۸۰ زندگی سیاسی در یوگسلاوی، میان دو روند متناقض پیش می‌رفت: (۱) توسعه‌طلبی ناسیونالیسم صربی و (۲) مرکزگریزی فدرالیسم و فرار از فشار تحمیلی ناسیونالیسم صربی. کمترین نتیجه‌ی سیاست تیتو این بود که توانسته بود هماهنگی و تعادل را به یکی از پرجدال‌ترین مناطق جهان برگرداند و با کنترل مناقشه‌های قومی، شکل صلح‌آمیزی به سیاست بدهد. دوراندیشی سیاسی تیتو مبتنی بر طراحی نظامی

سیاسی که در عین هماهنگی سیاسی و اقتصادی، اراده‌ی تعیین سرنوشت اقوام مختلف را به رسمیت می‌شناخت، بعد از وقایع خون‌بار دهه‌ی ۱۹۹۰ حتی برای خود صرب‌ها نیز باعث دریغ بود. تیتو بر اساس مفاهیمی ساده اما عملیاتی مانند برادری، همبستگی میان اقوام را پی‌ریزی کرده بود و با هوشیاری، انسجام درونی دولت فدرال یوگسلاوی را از طریق دیگری‌سازی از «کمونیسم شوروی» و فاصله‌گیری از آن سامان داده بود. اهمیت سیاسی این هوشیاری در محدود کردن هر امکانی برای جلوگیری از به‌راه‌افتادن جنگ‌های نیابتی در دوران جنگ سرد در خاک یوگسلاوی حتی تا به امروز به‌قدر کافی از منظر استراتژی‌های ضدجنگ ارج ندیده است.

اتحادیه یا لیگ کمونیست‌های یوگسلاوی در قالب مجمع حل اختلاف میان جمهوری‌ها که برای پیشبرد سوسیالیسم اجتماعی در چارچوب فدرال عمل می‌کرد، تلاشی بود برای عملی کردن فرمول «فرم ملی و محتوای سوسیالیستی». تیتو سعی کرد تمایلات شدید و جاه‌طلبانه‌ی صربی-کرواتی را با نهادسازی کنترل کند. در واقع جهت‌دهی نیروی ناسیونالیسم صرب-کروات در این منطقه با ابتکار و تلاش و فشار تیتو به سمت اتحادیه‌ای از اقوام همبسته به منظور تحقق رؤیای سوسیالیستی هدایت می‌شد. هرچه بود، مردم یوگسلاوی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۹۱ یکی از بی‌تنش‌ترین دوره‌های تاریخی خود را از لحاظ زندگی سیاسی تجربه کردند.

در هر سه لحظه‌ی تاریخی، یعنی ۱۹۶۳ (دور اول بازنویسی قانون اساسی)، ۱۹۶۶ (اخراج رانکوویچ) و ۱۹۷۴ (دور دوم بازنویسی قانون اساسی) صفحه‌های زیرینی که به زلزله‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ ختم شد، تحرکاتی را آغاز کرد. تعدادی از چهره‌های صرب با تأکید بر ضرورت «صربی‌ماندن» منطقه‌ی کوزوو پولیه^{۲۷} به عنوان سرزمین مقدس یکی از خونین‌ترین نبردهای تاریخی صرب‌ها با عثمانی‌ها در دوره‌ی قدیس لازار در ۱۳۸۹ میلادی معتقد بودند تصمیم‌گیری در کوزوو غیرقابل تفویض به غیرصرب‌هاست و با این ادعا، مسئله‌ی کوزوو را به بدر تبلیغات و فرهنگ «قربانی شدن»^{۲۸} مردم صرب تبدیل کردند. این تبلیغات به‌ویژه در میان محافل ادبی و هنری صرب با برجسته‌کردن احساس «فقدان»، دعوت به «بازپس‌گیری کوزوو» و «مرثیه‌ای» برای از دست دادن کوزوو به‌عنوان تکه‌ای جداافتاده از بدن تاریخی صرب، به منبع اصلی برانگیختن خشمی تبدیل شد که در میان افکار عمومی صرب به‌تدریج لنگر انداخت.

در میان جمهوری‌های شش‌گانه، صرب‌ها حدود یک‌سوم کل جمعیت یوگسلاوی را تشکیل می‌دادند. گروهی از صرب‌ها در جمهوری کرواسی در منطقه‌ی کراژینا^{۲۹} تجمع داشتند. صرب‌ها در بعضی مناطق بوسنی و کوزوو — که فقط کمتر از ۱۰ درصد جمعیت صرب بودند — تمرکز جمعیتی قابل توجهی داشتند.^{۳۰} در همه‌ی این سه جمهوری صرب‌ها به‌صورت پراکنده و بدون مانع خاصی در تمام دهه‌های بعد از ۱۹۴۶ به زندگی و تجارت

و حتی ریاست سازمان‌های مهم این سه جمهوری (از جمله شهرداری، پلیس و دانشگاه) منصوب شدند.

ایده‌ی مخالفت با غیرصرب‌ها در کوزوو، در اوایل فقط به‌لحاظ کلامی مجادله‌برانگیز بود اما در نهایت به ایده‌ی ویرانگری تبدیل شد. این ایده برای اولین بار در ۱۹۳۷ از سوی یک آکادمیسین صرب به نام واشا کوبریلوویچ^{۳۱} مطرح شد. او خواهان آماده‌کردن پاسخی به «مشکل آلبانیایی‌ها» شده بود. او از انفجار جمعیتی آنها ابراز نگرانی می‌کرد و برای این منظور پیشنهاد کرده بود که از همه‌ی روش‌ها برای حاشیه‌نشین کردن آنها استفاده شود و اگر این طرح به شکست می‌خورد، صرب‌ها باید به سراغ روش‌هایی می‌رفتند که با «رویکردهای غربی» هم‌خوانی داشت: ابتدا قوانینی تصویب کنند که زندگی آلبانیایی‌ها را غیرقابل تحمل کند و بعد به سراغ اخراج دسته‌جمعی‌شان بروند.^{۳۲}

در جریان دیدار بسیار مشهور اسلوبودان میلوسویچ از کوزوو در مارس ۱۹۸۷، اقلیت صرب ساکن در این منطقه به جلسه‌ی سخنرانی او آمده بودند و عده‌ای هم به جلسه آورده شده بودند. بعد از سخنرانی میلوسویچ، چند نفری به سرعت پای میکروفون رفتند و با صدای ناراحت از ظلمی که در حق آنها از سوی آلبانیایی‌های کوزوو اعمال می‌شد، شکایت کردند: «کوزوویی‌ها ما را می‌زنند، ما را می‌کشند! ما را غارت می‌کنند و به تعدادی تجاوز می‌کنند.» جلسه ملتهب شد. عازم ولاسی،^{۳۳} رئیس منطقه‌ی خودمختار کوزوو، که رهبری محبوب و معتدل بود، با نگرانی در گوش میلوسویچ توضیح داد که «چنین ادعاهایی دروغ است. ما اساساً چنین پرونده‌هایی نداریم. خواهش می‌کنم اجازه ندهید این دروغ‌ها مستقیم از تلویزیون پخش شود.»^{۳۴} میلوسویچ عملاً زمان مناسب را به دست آورده بود تا تئاتر توجیه سرکوب و کشتار آلبانیایی‌های کوزوو را به روی صحنه برد. مشخص بود که حاضر به توقف پخش تلویزیونی نیست.^{۳۵} برای تبلیغات سراسری علیه کوزوویی‌ها (غیرصرب‌ها) لحظات طلایی داشت ثبت می‌شد. میلوسویچ با خشم از جلسه بیرون رفت و در میان استقبال صرب‌هایی که بیرون از جلسه تجمع کرده بودند، جمله‌ای تاریخی گفت که هنوز بوی خون از آن به مشام می‌رسد: «دیگر کسی شما را نمی‌زند.»^{۳۶}

وعده‌ی میلوسویچ به دفاع از صرب‌هایی که آنجا تجمع کرده بودند، ورودیه‌ای بود برای اعلام پروژه‌ی صربستان بزرگ؛ پروژه‌ای که دیگر همراهان او همچون ووک دراسکوویچ^{۳۷} به منهدم کردن یوگسلاوی و استقرار صربستان بزرگ تعبیرش می‌کردند.^{۳۸} پروژه‌ای که با داستان‌ها و اسطوره‌پردازی‌هایی تکمیل می‌شد که بر «پرستش کوزوو» استوار بود.^{۳۹}

نکته‌ی تکان‌دهنده در پیگیری ایده‌ی اخراج آلبانیایی‌ها این بود که چهره‌های سرشناس صرب در ارائه‌ی پیشنهادهای روشن‌فکرانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ پیش‌تاز شدند. ادیب سرشناس صرب، دوبریکا کاسیچ، با اتکا به سابقه‌ی چنین پیشنهادی بحث‌های مربوط به

سیاست‌های جمعیتی دهه‌ی ۱۹۹۰ را صورت‌بندی می‌کرد. او در سخنرانی‌اش صراحتاً اعلام کرد: «استقرار برنامه‌ریزی‌شده‌ی [مردم] و تبادل‌های جمعیتی هرچند پرحمت و دردناک است، به‌مراتب بهتر از یک زندگی پر از نفرت و کشتار متقابل است.»^{۴۰} در جریان اعلام این سیاست‌ها، انگ‌ها و برچسب‌های مختلفی به آلبانیایی‌ها می‌چسبید. آنها «خطرناک»، تهدیدی برای «خانواده و سنت» و حتی «قبرستان‌های صرب» عنوان می‌شدند. در تبلیغات تلویزیونی آنها بارها کسانی توصیف می‌شدند که به‌طور بالقوه به زنان صرب تجاوز می‌کنند و انگیزه‌های تجزیه‌طلبانه دارند.^{۴۱}

کوزوو اولین هدف نفرت‌پراکنی‌های فرهیخته‌وار ادبا و روان‌شناسان صرب بود اما به‌تدریج دامنه‌ی این «دیگری»های نفرت‌انگیز به کروات‌ها، اسلوونیایی‌ها و البته بوسنیایی‌ها هم کشیده شد. از این رو، گفته می‌شد که نقطه‌ی آغاز فروپاشی یوگسلاوی مسئله‌ی کوزوو بود. از چشم صرب‌های افراطی، کوزوو همان‌قدر «سرزمین مقدس»ی بود که اورشلیم برای یهودیان.^{۴۲} کوزوو در جریان خلق تاریخ شکوهمند صربستان بزرگ جایگاهی اسطوره‌ای نیز پیدا کرده بود.

در فضایی سیاسی که معجونی بود از بحث‌های تاریخی، ادبی و روان‌شناسی برای بازخوانی پیروزی‌ها و شکست‌های صرب‌ها، دو مضمون مهم به تن ناسیونالیسم نجات‌بخش صربی جان می‌بخشید:

۱) مقابله با «تن تکه‌تکه‌شده»ی صربستان بزرگ با اسم رمز «بازپس‌گیری» سرزمین‌های صرب.

۲) گسست از ایده‌ی یوگسلاویسم به عنوان توازنی پذیرفته‌شده از هم‌نشینی جمهوری‌ها با یکدیگر و «خراج آلبانیایی‌ها».^{۴۳} اولین مضمون، جمهوری‌های دیگر را نمی‌توانست تحمل کند، دومی می‌گفت هرکجا صربی هست، آنجا صربستان است.^{۴۴} پرش سرزمینی^{۴۵} به این معنا بود که همه‌جا متعلق به ماست. این ایده به ادبی‌ترین، روان‌شناسانه‌ترین و گاه سوزناک‌ترین حالت ممکن از سوی اسلوبودان میلوسویچ با نام «آگاهی ملی» صرب، موضوع پروپاگاندای سیاسی او قرار گرفت.

یکی از مهم‌ترین سخنرانی‌های سیاسی قرن اخیر در میان صرب‌ها، سخنرانی ۲۸ ژوئن ۱۹۸۹ میلوسویچ معروف به «نطق گازیمستان»^{۴۶} در منطقه‌ی تاریخی نبرد کوزوو پولیه در جریان گرامیداشت شش‌صدمین سالگرد آن نبرد بود. این نبرد میان قدیس لازار، شاهزاده‌ی صرب، با عثمانی‌ها درگرفته بود و نمادی بود از کشته‌شدن ملت صرب توسط خارجی‌ها. در اسناد مختلفی گفته می‌شد که در عرض ده ساعت، ده‌ها هزار نفر از مردم صربستان به دست سپاه عثمانی به قتل رسیدند؛ عددی که عملاً به دستگاه اسطوره‌سازی برای شکل‌دهی به آگاهی صربی از این واقعه تبدیل شده بود.^{۴۷} سخنرانی میلوسویچ به

بخشی از تئاتر اسطوره‌سازی او از اهمیت سرزمینی و «خاک» کوزوو در جهت آماده‌سازی افکار عمومی برای برنامه‌ی پاک‌سازی آلبانیایی‌ها از این منطقه تبدیل شد.^{۴۸} در جریان این سخنرانی تصاویر او در کنار عکس‌های مینیاتوری قدیس لازار، در میان تظاهرات کنندگان می‌پرچید و صحنه‌آرایی بی‌نقصی برای شروع یک پاک‌سازی قومی فراهم شد.^{۴۹}

در ابتدا تمایزهای میان مردم صرب و ساکنان کوزوو به تفاوت‌های نژادی تعبیر می‌شد و نفرت از آنها به تحقیرهایی کلامی همچون «سرخ‌پوستان اروپا»، «میمون‌های اروپایی که روی درخت می‌خوابند»، «وحشی‌ها» و «قبایل وحشی» محدود بود. به تدریج شکاف‌های حداکثری از تفاوت‌های ظاهری و بیولوژیک به توانایی حکمرانی رسید. تمایز میان «صرب‌ها» که مردمان ویژه‌ای^{۵۰} خوانده می‌شدند با غیرصرب‌ها برجسته‌تر می‌شد. صرب‌ها صاحب توانایی ویژه‌ای در حکمرانی توصیف می‌شدند در حالی که در مقابل این «مردم ویژه»، غیرصرب‌هایی قرار داشتند که فاقد این توانایی بودند. این‌گونه بود که کوزوو به تنه‌ی اصلی بحث‌هایی تبدیل شد که به جان‌گرفتن ناسیونالیسم بیولوژیک صربی ختم شد.



سخنرانی میلوسویچ در جریان ششصدمین سالگرد نبرد کوزوو

با چنین روند به‌ظاهر بی‌اهمیتی، فروپاشی یوگسلاوی از کوزوو شروع شد و در کوزوو نیز به پایان رسید. استفاده از عبارت «کوزوویی شدن» بیانگر سیاست نژادی ناسیونالیست‌های صرب بود؛ مفهومی که توانسته بود نفرت کلامی، قلدری سیاسی و در یک کلام، تفکر نژادی صرب‌ها را نه‌تنها در مقابل کوزوویی‌ها بلکه در مقابل هر قومی غیر از صرب‌ها فعال کند. نفرت از دیگری در ابتدا بیشتر متوجه کوزوویی‌ها بود اما به تدریج^{۵۱} به سمت دیگر جمهوری‌ها نیز روانه شد.

اسطوره‌پردازی‌های تاریخی در واقع درون تکنیک «ترومای انتخابی» کار می‌کرد: وقایع به فراخور نیروی عاطفی‌ای که تولید می‌کردند، انتخاب می‌شدند. به‌طور مثال، یادآوری زجرآور یک واقعه به‌گونه‌ای بود که باعث می‌شد گروهی بزرگ شکل بگیرد و احساس بی‌پناهی، مظلومیت و قربانی‌شدگی از سمت گروه ظالم که عمدتاً غیر صرب‌ها بودند، به دست آید.^{۵۲} این تکنیک در واقع قلب استراتژی سیاسی ناسیونالیسم صربی بود که دائماً از منبع قربانی‌شدگی تغذیه می‌کرد.

۲. یوگسلاوی فدرال چه چالش‌هایی داشت؟

الف) فرهنگ روشن‌فکری: جدال میان بیان و بقا
بعد از پشت‌کردن تیتو به استالین و درپیش‌گرفتن استراتژی عدم تعهد، فضای فکری و روشن‌فکری یوگسلاوی به محیطی پویا و در عین حال فضایی پیچیده تبدیل شد. پیش‌تر اشاره کردیم که کمونیسم استالینی دیگری یا دشمن یوگسلاوی تعریف شده بود. در نتیجه، برای نشان دادن تفاوت راهبردی میان یوگسلاوی (ما) با آن «دیگری استالینی» گشایش‌هایی برای بیان عقاید و نقد جریان اصلی کمونیسم به وجود آمد. این به آن معنا نبود که همه‌ی روشن‌فکران از هر نحله‌ی فکری اجازه‌ی بیان آزادانه و بدون هزینه داشته باشند. منظور از گشایش، به‌وجود آمدن فضای نسبی بیان آزاد بود. حکمرانی تیتو که رهبری بر اساس وجوه کارزماتیک بود، دست دولت کمونیستی را برای کنترل درپچه‌های تنفس جامعه‌ی فکری یوگسلاوی باز گذاشته بود.^{۵۳} حکمرانی در دوره‌ی تیتو موجب شکل‌گیری فرهنگ به‌خصوصی در حلقه‌ی روشن‌فکران شده بود که در مناسبت‌های مختلف با عنوان «فرهنگ مخالفان» مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته است.^{۵۴}

از سویی، آزادی بیان وجود داشت و از سویی واقعاً وجود نداشت: روشن‌فکران در هر سه طیفی که به آنها اشاره خواهیم کرد (ناسیونالیسم، نئومارکسیسم (چپ انتقادی) و لیبرالیسم) بیش از آنکه فرصت داشته باشند در فضایی «نرمال» به بیان عقایدشان بپردازند، درگیر «بقا» و حفظ موقعیت خود به‌عنوان صاحبان اندیشه و جان‌کندن برای باقی‌ماندن در صحنه‌ی مجادلات نظری بودند. به عبارت دیگر، آنها در محیطی قرار نداشتند تا با صبر و

بدون احساس خطر یا ترس از انقراض اجتماعی، بدون افتادن در موقعیت اضطراری بتوانند آزادانه نقد کنند، عقاید دیگری را به چالش بکشند، ایده‌هایشان را تبیین کنند یا حتی از آنها عقب‌نشینی کنند و ایده‌های جدیدی مطرح کنند. به بیان ساده‌تر، فرصتی برای چکش‌زدن به آرای آنها وجود نداشت: همه درگیر جنگ بقا، موقعیت نظری و منزلت اجتماعی‌شان بودند. حتی زمانی که فرصتی برای ابراز نظر، چاپ کتاب، برگزاری همایش یا گفت‌وگویی با جهان آزاد پیش می‌آمد، روشن‌فکران یوگسلاوی بیشتر به صحنه‌ی دفاع از جایگاه خود برای بیان عقایدشان مشغول می‌شدند. آنها به طور بالقوه باید منتظر حذف و سرکوب می‌بودند و این مسئله باعث می‌شد بیش از هر چیز درگیر بقای خودشان در صحنه باشند. جریان سیال فکری‌ای وجود نداشت و افراد از خطر حذف فیزیکی در امان نبودند.

این درست است که یوگسلاوی در مقایسه با دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم آزادترین کشور شرق اروپا بود اما کافی است به جریان سرکوب بهار زاگرب ۱۹۷۱ نگاه کنیم. در جریان اعتراضات دانشجویی ۱۹۶۸ نیروهای لیبرال در کنار مارکسیست‌ها با اعتمادبه‌نفس بیشتری در نشست‌ها حضور داشتند. اما این دوره هم دیری نپایید. برای مثال، نیروهای لیبرال در کرواسی بر مسئله‌ی حفظ میراث زبان کروات و چاپ دانشنامه به زبان کروات همت کردند که با سرکوب متوقف شدند. در حرکت دیگری، لیبرال‌های اقتصادی از طرح «حساب پاک» دفاع کردند که پیشنهادی برای مقابله با فساد بودجه‌ریزی مرکز بود. این پیشنهاد هم به نتیجه‌ی مشخصی نرسید. سرکوب جنبش بهار زاگرب (۱۹۶۶ - ۱۹۷۱) باعث شد عمده‌ی نیروهای لیبرال با دور شدن از ارزش‌های متداول لیبرالی، به حلقه‌های ناسیونالیست بپیوندند.^{۵۵}

زندگی فکری در اضطرار، شبیه زندگی فکری در جهان آزاد بدون ترس از برخورد و حذف نبود. روشن‌فکران بیشتر از آنکه با مخاطب بر سر مقبولیت عقایدشان مراوده داشته باشند و خود را به روشنگری در مورد نسبت و تناظر عقایدشان با مسائل جامعه و محیط سیاسی‌شان موظف بدانند، برای ادامه‌ی حضور خود در صحنه تلاش می‌کردند. برنامه‌ی گروه روشن‌فکران نه گفت‌وگو در رفت‌وبرگشت با حوزه‌ی عمومی بلکه به سلامت عبور کردن از گردنه‌های حذف بود. این وضعیت به تدریج همه‌ی امکان‌های آنها را تنها به بقای خودشان معطوف کرد. آنها دیگر توجهی نداشتند که عقایدشان چه تأثیری بر مردم می‌گذارد. جلب اقبال مردم و یارگیری از آنها ضمانتی بود برای مقابله با فشار سیستم علیه حذف. در این جدال و کشمکش بر سر باقی‌ماندن در صحنه، روشن‌فکران به تدریج از جایگاه رهبری فکری جامعه به سمت تکنسین‌های بسیج مردم و هدایت‌گران جبهه‌های فکری برای یارگیری سیاسی کشیده شدند. پروژه‌های فکری نه بر اساس فهم خودبنیاد این متفکران از شرایط بلکه بر اساس نیاز به بقا در محیط پر کشمکش و تحت سرکوب، تحول می‌یافت.

در زندگی روشن‌فکران یوگسلاو، به‌ویژه ناسیونالیست‌ها که با فشار بیشتری از سمت تهاجم ضدناسیونالیسیم تیتو مواجه بودند، رویه‌ی خلق مفاهیم جای خود را به تاکتیک‌های مقابله با فشار سیستم و هم‌زمان بسیج نیرو داد. در این شکاف، بخت سیاسی با نیروهای ناسیونالیست یار شد، چراکه بسیج نیروی مردمی نزد آنها منسجم‌تر از دیگر نیروها پیش می‌رفت.

پروژه‌ی سیاسی ناسیونالیست‌های ستیزه‌جو نه به‌عنوان طرحی محافظه‌کارانه و معطوف به نتایج ملموس بلکه در شکل یک برنامه‌ی رادیکال که نیرویش را از توان انهدامی‌اش علیه دیگران می‌گرفت، تبدیل به بدیل (آلترناتیو) سیاسی شد. نهایتاً مجموع این تحرکات (دینامیسم‌ها) در ظهور جریان‌های متعدد ناسیونالیستی صرب کار خود را کرد. این جریان‌ها بیان و زبان وصل‌شدن به مردم را به‌خوبی یافته بودند.

در طیف نئومارکسیست‌ها محتوا می‌توانست نوری به مسائل عمومی و نابرابری‌ها بیندازد اما به دلیل گرفتاری در زبان پیچیده و فلسفی، نتوانست راهی به مخاطب عمومی پیدا کند. محتوای بحث آنها مجادله بر سر مسئله‌ی نابرابری بود اما بیان و لحنشان بسیار نخبه‌گرایانه باقی ماند. به‌طور مثال، در یکی از ارزیابی‌هایی که از نشست‌های نئومارکسیست‌ها مثل کنگره‌ی Bled وجود دارد، این نقد به چشم می‌خورد که بحث‌ها به‌شدت ایدئالیستی، حول انسان‌گرایی نخبه‌گرایانه و با نادیده‌گرفتن شرایط واقعی همراه بوده است.^{۵۶} نتیجه این شد که ماحصل تلاش‌های نئومارکسیست‌ها از جریان زندگی واقعی بریده شد. مفاهیمی چون رهایی‌بخشی، خودتحقق‌بخشی و ازخودبیگانگی کلیدواژه‌های بحث‌های مربوط به مارکسیست‌های اروپای غربی و مرتبط با وضعیت جوامع پسا صنعتی بود. جامعه‌ی یوگسلاوی درگیری‌های دیگری داشت. مسئله‌ی «شهروند یوگسلاوی» در این بحث‌ها گم شده بود. این چنین بود که مارکسیست‌ها هم نتوانستند ارتباط محکمی با غیرنخبگان یوگسلاوی بگیرند.

تفاوت آنها با ناسیونالیست‌های صرب این بود که دومی با زبان قابل‌فهم و هم‌زمان بازی با نقاط شورانگیز ادبی، تاریخی و خاطره‌های عمومی از فرهنگ صربی مشغول بازی با سیاست شد. نئومارکسیست‌ها توانایی این اثرگذاری را هم نداشتند.

(ب) مخالفت با استالینیسم

فاصله‌گرفتن از کمونیسم شوروی زمینه‌ساز فرصت‌هایی هم شد. بالارفتن مبادلات با مراکز فرهنگی غرب، امکان برگزاری بحث‌های مختلف سیاسی، فلسفی و فعالیت‌های هنری با شرکایی که از مهم‌ترین مراکز پویای غربی به یوگسلاوی می‌آمدند، فرصت کم‌مانندی را در جریان این ارتباطات رقم زد. تقریباً هر کتابی در یوگسلاوی ترجمه و منتشر می‌شد. سرعت تحولات در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به‌طور متناوب تغییرات زیادی را در زندگی عمومی،

اقتصادی و به‌ویژه دانشگاهی از خود بر جا گذاشت. رشد اقتصادی حدود ۹/۵ درصدی، شهرسازی سریع و شکل‌گیری بوروکراسی منسجم و سازنده، فرصت بین‌المللی شدن بیشتر فضاهای آکادمیک را هم فراهم آورده بود. آگوستین کوزوچی در مقاله‌ی تحلیلی‌اش در مورد اثرگذاری جامعه‌شناسی آمریکایی بر ظهور مکاتب جامعه‌شناسی در یوگسلاوی، جزئیات این رفت‌وبرگشت‌های دانشگاهی را در دهه‌ی ۱۹۶۰ به‌خوبی موشکافی کرده است.^{۵۷} ظهور یک جامعه‌شناسی تخصصی و متنوع از موضوعات محلی نتیجه‌ی سریع و عمل‌گرایانه‌ی این فضای دانشگاهی بود. مؤسسه‌ی مطالعات اجتماعی در بلگراد، مطالعات اجتماعی و فلسفه در لیوبلیانا و مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی دانشگاه زاگرب از جمله مراکز تحقیقاتی جدید بودند که در ارتباط دائمی با جامعه‌شناسی کارکردگرا ظهور کردند.^{۵۸} انتشار مجله‌ی Praxis و Folisofia شکل‌گرفتن حلقه‌ی مارکسیسم انتقادی و گفت‌وگوهای پرشمار با فیلسوفانی چون هابرماس، مارکوزه، بلوخ، باومن و آگنس هلر زمینه را برای برنامه‌های مبادله‌ای دانشجویی با غرب و حلقه‌های انتقادی مارکسیستی آماده کرده بود. تولید آثار و ترجمه‌ی هر آنچه در این سنت فکری در محافل مشابه در فرانسه و آلمان و آمریکا منتشر می‌شد، در یوگسلاوی هم دنبال می‌شد. انقلاب ۱۹۶۵ مجارستان و بهار پراگ ۱۹۶۸ وقایع متصل‌کننده‌ی حلقه‌ی Praxis با منتقدان مارکسیسم سنتی بود. مدرسه‌ی تابستانی Korcula (جزیره‌ای در کرواسی) هم در کنار حلقه‌های فکری و دفاتر انتشاراتی که در بلگراد، زاگرب و لیوبلیانا مشغول فعالیت بودند، به مجمعی برای بازخوانی‌های انتقادی از مارکسیسم تبدیل شد. بحث‌ها و گفت‌وگوهای فلسفی اگرچه پیشرو و پرشور بود اما برای جامعه‌ی یوگسلاوی شاید محلی از اعراب نداشت.^{۵۹} میهایلو مارکوویچ در مقاله‌ی مهمی با ارزیابی پیشرفت‌های فکری و فلسفی در محافل مختلف در یوگسلاوی دهه‌ی ۱۹۷۰ نوشته است: «اکثر جامعه‌ی یوگسلاوی اساساً نمی‌دانند سروصداهای حول این فیلسوف‌ها برای چیست. گویی دعوی داوود و جالوت^{۶۰} را خنده‌کنان دنبال می‌کنند.»^{۶۱}

بحران‌هایی که بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ به تدریج ابعاد گسترده‌تر و پیچیده‌تری پیدا کردند، نیاز به طراحی بدیل‌های (آلترناتیوهای) مشخص را ضروری‌تر کردند. یوگسلاوی به جامعه‌ای تبدیل شده بود که به راه‌حلهایی واقعی برای حل مسائل مرتبط با نابرابری نیاز داشت: نابرابری‌های درهم‌ریخته در برش‌های مختلفی از تفاوت سطح اقتصادی میان جمهوری‌ها، شکاف جامعه‌ی روستایی و شهری، تورم افسارگسیخته، شکاف توسعه‌ی صنعتی در مناطق جغرافیایی، بحران بدهی‌ها، بحران رسانه‌های انحصارگرا، قطع ارتباط روشن فکری منتقد با جریان زندگی عادی مردم، زبان غیرقابل‌فهم نئومارکسیست‌ها و کنده‌شدن لیبرال‌ها از ارزش‌های لیبرالی و پیوستن به جبهه‌ی ناسیونالیست‌ها همگی در افول نقش‌آفرینی آنها برای ایستادن در مقابل هیولای جنگ داخلی مؤثر بود.

پ) ناسیونالیسم صربی: قوم/خاک پرستی

در آن سوی جریان مارکسیسم انتقادی، جریان‌های ناسیونالیستی عمدتاً صربی برای جای‌گرفتن در محیط روشن‌فکری شروع به سروسامان‌دادن به فرمول‌های برتری‌طلبی صربی کردند. آنها ناسیونالیسم صربی را با بیان مصیبت‌ها و مرثیه‌های صربی از «قربانی‌شدن» در جنگ‌های گذشته‌ی بالکان پر کردند و چهره‌های تبعیدی صرب که از مخالفان سرشناس نظام کمونیستی بودند، از آن حمایت کردند. این ناسیونالیسم بر نیروی اسطوره‌پردازی تاریخی و خاطره‌خوانی از وقایع بعد از جنگ جهانی دوم تکیه داشت. این گروه از روشن‌فکران به‌واسطه‌ی مقابله‌ی نظری با استالینیسم جایگاه مهمی در محافل غربی لیبرال داشتند.^{۶۲} ناسیونالیسم صربی عاقلانه، تاریخی و سازنده جلوه می‌کرد.^{۶۳} این جریان دومین گروه مهم و سرنوشت‌ساز میدان روشن‌فکری یوگسلاوی بود. ناسیونالیست‌های تاریخ‌گرای صرب که ابتدا در کمپ لیبرال‌های ضد کمونیسم هویت‌یابی کرده بودند، به تدریج با فاصله‌گرفتن از ارزش‌های لیبرالی، در ترویج چنین ایده‌هایی چنبره زدند:

- حق سرزمینی صربی، حق ملت صرب، ایجاد صربستان بزرگ، دولت صربی واحد، نفی فدرالیسم یوگسلاوی
- قربانی‌سازی انحصاری از مردم صرب، بازخوانی یک‌طرفه‌ی جنایات علیه صرب‌ها توسط سایر اقوام و مسدودبودن امکان بازخوانی جنایات صرب‌ها
- بی‌معناکردن صلح، ضرورت توسل به جنگ

هدف آنها ترویج یک برنامه‌ی سیاسی ناسیونالیستی بر محور بازپس‌گیری کوزوو، توسعه‌طلبی سیاسی و بیرون‌آمدن از ساختار فدرالی بود. گروه دوم بعد از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ و با کناره‌گیری تعداد قابل‌توجهی از روشن‌فکران صرب از حزب کمونیست، پروژه‌ی ناسیونالیسم صربی را به‌عنوان چارچوب سیاسی خود سروسامان دادند.^{۶۴} این گروه از روشن‌فکران عمدتاً بلگرادی بودند و در سنت فلسفه‌ی آلمانی و دولت‌گرایی اعلام وجود می‌کردند. هرچه در میان نئومارکسیست‌ها ایده‌ی یوگسلاوی به عنوان هارمونی سیاسی و هم‌زیستی جمهوری‌ها در عین حفظ ملیتشان تحسین می‌شد، در محافل ادیبان و مورخان صرب گرایش به بازخوانی‌های تاریخی و برجسته‌کردن لحظاتی از تاریخ ملت صرب علیه ایده‌ی فدرالیسم بالا می‌گرفت. معدود روشن‌فکران صربی وجود داشتند که تمایل نداشتند در حلقه‌ی دوم تعریف شوند. وضعیت روشن‌فکران صرب در اقبال به این نوع ناسیونالیسم، خلق‌الساعه و یک‌شبه نبود: فرازوفرودهای متعددی از نیمه‌ی قرن نوزدهم در برساختن ایده‌ی صربستان بزرگ و مردمی‌کردنش قابل‌پیگیری و ترسیم بود.^{۶۵} ووک کارادزیچ^{۶۶} در ۱۸۴۶ در اثری با عنوان «صرب‌ها همه‌جا»، نیکولای استویانویچ^{۶۷} در ۱۹۰۲ در اثری با عنوان «تا انهدام شما [کروات‌ها] یا ما»، و اشا کوبریلوویچ^{۶۸} در ۱۹۳۷ در کتابی با نام **اخراج آلبانیایی‌ها**، استفان مولجویک^{۶۹} در ۱۹۴۱ در اثری با عنوان «صربستان یک‌دست»^{۷۰} از

پایه‌گذاران اولیه‌ی این ناسیونالیسم بودند.^{۷۱} و اشا کوبریلوویچ با حدود نود سال سن در حلقه‌ی روشن‌فکران ناسیونالیست صرب در دهه‌ی ۱۹۹۰ همان کسی بود که در کمیته‌ی طرح‌ریزی سوء‌قصد به آرشیدوک فرانترز فردیناند اتریشی باعث به‌راه‌افتادن جنگ جهانی اول شده بود.^{۷۲} او تنها چهره‌ی باقی‌مانده از جریان پان‌اسلاویسم اواخر قرن نوزدهم بود. این گروه بر پایه‌ی سنت فکری بسیار قدمایی از شعر صرب و با اشاعه‌ی زبان شعری مورد علاقه‌ی مردم در باب جنگ و مبارزه با عثمانی‌ها، روایت‌هایی دلاورانه و فوق‌العاده احساسی از مقابله با اشغال خارجی می‌ساختند. منابع و ارجاعات بسیاری از روشن‌فکران ناسیونالیست بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ را همین گروه تشکیل داده بود.

در میان این بحث‌ها، حلقه‌ای از مورخان، شعرا و تاریخ‌پژوهان در بلگراد و عمدتاً حول دیپارتمان‌های تاریخ و ادبیات، قطب‌بندی‌های متکثرتری از ناسیونالیست‌های صرب را شکل دادند. آنها با استفاده از گشایش‌های نسبی‌ای که در فضای فکری و جو روشن‌فکری ضد کمونیستی در بلگراد، لیوبلیانا و زاگرب به وجود آمده بود، با بهره‌گرفتن از امکان نسبتاً باز گفت‌وگوها، ترجمه‌ها و با پیروی از سنت ضداستالینی، بدنه‌ای قوی از ادبیات ناسیونالیستی ستیزه‌جو را نظم و نسق دادند. محافل روشن‌فکری صرب چهره‌هایی از سنت لیبرالی نیز داشت اما در مقایسه‌ی اقبال صرب‌ها به ادبیات و آرای ناسیونالیسم ستیزه‌جو، لیبرال‌ها ذره‌ی ناچیزی امکان رقابت فکری و نظری نداشتند.^{۷۳}

اظهارات اسلوبودان یارسویک^{۷۴} در جریان دادگاه اسلوبودان میلوسویچ، اشاره‌های دقیقی به شکل‌گیری این جریان دارد:^{۷۵} ایده‌ی «صربستان بزرگ» در فاصله‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ در واقع اقبال گسترده‌ای بود که به اشعار و پروژه‌ی فکری دراگوئین ایلیچ^{۷۶} برادر شاعر بزرگ صربستان ویسولاو ایلیچ^{۷۷} نشان داده می‌شد. حزب رادیکال صربستان در سال‌های ۱۹۱۶، ۱۹۱۸ و ۱۹۲۷ مجله‌ای با عنوان «صربستان بزرگ» به چاپ رساند. ایده‌ی صربستان بزرگ سال‌ها بود که در محافل مختلف از سوی جریان‌های هنری کوچک و بزرگ تشویق می‌شد و حمایت می‌گرفت. جنبش روشن‌فکری راونا گورا^{۷۸} هم‌زمان بر اتحاد میان یوگسلاوی تأکید می‌کرد و در عین حال مشغول سروسامان دادن به عناصر هژمونی صربی بود. از دهه‌ی ۱۹۸۰ بعد از مرگ تیتو مجدداً نیروهای جنبش همدیگر را پیدا کردند. مردم با یادآوری مبارزان ناسیونالیست صرب یعنی چتینیک‌ها^{۷۹} این گروه را هم چتینیک می‌خواندند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ تعداد بیشتری این گروه را می‌شناختند و به‌طور عمومی از این ناسیونالیسم در حال خیزش حرف می‌زدند. مجله‌ی صربستان بزرگ شروع به چاپ کرد و در نسخه‌های سیصدهزارتایی به صورت رایگان به در خانه‌های مردم فرستاده می‌شد.

ایگور پرموراتز، فیلسوف روس، در توضیح چرایی هم‌نشینی این مفاهیم در جریان علم‌کردن ناسیونالیسم صربی می‌نویسد: «مشخص است که اگر هدف شما این باشد که یک دولت-ملت بزرگ و به‌لحاظ قومی یکدست را در یک قسمت [به لحاظ قومی] متنوعی از

جهان همان‌طور که صرب‌ها می‌خواستند، برپا کنید، نه‌تنها مجبور به اشغال سرزمین دیگر اقوام می‌شوید بلکه باید دست به پاک‌سازی، انهدام و اخراج‌های دسته‌جمعی [دیگر اقوام] هم بزنید؛ همان راهی که صرب‌ها رفتند. با توجه به چنین وضعیتی است که ناسیونالیسم صرب این‌چنین سریع رشد می‌کند و خون‌ریز می‌شود».^{۸۰} بحران ذاتی ناسیونالیسم ستیزه‌جو این است که جز انکار دیگری و در مراحل افراطی‌تر حذف دیگران، هیچ برنامه‌ای برای حل بحران‌های به‌وجودآمده ندارد. بازیگران ناسیونالیست به‌جای پردازش بحران‌ها، ساختن راه‌هایی برای برون‌رفت و معرفی برنامه‌هایی برای خروج از بحران و حل آن، در شکلی طفیلی به خود بحران می‌چسبند و از نمایش مخالفت با آن جان می‌گیرند و فضا را از تبلیغات حول یک مدل از حاکمیت نیاکانی^{۸۱} پر می‌کنند و به‌جای حل بحران، آن را به توده‌ها تحمیل می‌کنند. ناسیونالیسم نیاکانی در واقع برنامه‌ی سیاسی بقای خود را به‌جای برنامه‌ی سیاسی عمومی و به‌عنوان راه‌حل به مردم می‌فروشد. افکار عمومی ورزیده، میان حل بحران و تغذیه از بحران فرق می‌گذارد اما در یوگسلاوی وضعیت این‌چنین نبود.

در دو سر این زندگی روشن‌فکری، یکی مارکسیست‌های انتقادی و دیگری ناسیونالیست‌های ستیزه‌جو، یک اتفاق مهم دیگر به شکست کشیده شدن ایده‌ی یوگسلاوی را تقویت کرد: در جریان نگارش دانشنامه‌ی یوگسلاوی بر سر تعریفی واحد از معنای یوگسلاوی اختلافاتی بروز کرد. از چشم صرب‌ها یوگسلاوی و سیر تاریخی-مفهومی‌اش و ظهور چندباره‌ی آن در قرن بیستم به نیروی ناسیونالیسم صربی تعبیر می‌شد و از چشم غیرصرب‌ها، یوگسلاوی متضمن زندگی خودگردان جمهوری‌ها بود. دراگوویچ-سوسو این دعوای را زمینه‌ساز «تکه‌تکه‌شدن»^{۸۲} فضای فرهنگی یوگسلاوی نام‌گذاری کرده است.^{۸۳} شکست تاریخ‌نگاری رسمی با بروز اختلافات میان روشن‌فکران صرب و غیرصرب نشان از ترک‌برداشتن ایده‌ی یوگسلاوی داشت. در نامه‌نگاری‌های کاسیچ با روشن‌فکران اسلونیایی، بیشتر این نیروی «غیرساز» و حذف‌کننده‌ی فرهنگ صربی بود که دیگران را از دایره‌ی تعریف «یوگسلاو بودن» بیرون می‌انداخت. نیروی مرکزگرای صرفاً بر حق وجودی‌اش تأکید داشت و صرب‌ها بر انکار آنها. زبان روشن‌فکری صربی بر توصیف ایده‌های بزرگ متوقف شده بود، در حالی که نیروی مرکزگرای خواستار توجه به مسائل جزئی و عینی بود. همه‌ی امکان‌های گفت‌وگویی یکی پس از دیگری از دست می‌رفت. تاریخ بادکنکی‌شده‌ی مطلوب صربی، شبیه یک بالون مدام از زمین واقعیت بالاتر می‌رفت و دور می‌شد. همبستگی با دیگر جمهوری‌ها کم‌کم رنگ می‌باخت ولی صرب‌ها در توهم قدرت‌گیری و تسلط بیشتر بودند. آنها شروع انحطاط سیاسی را نمی‌دیدند و گویی درکشان از سیر وقایع، برعکس بود.

ت) بحران بوروکراتیک و اقتصادی: تداخل خودگردانی فدرال با مرکزگرایی حزب کمونیست غیرقابل‌انکار است که بحران اقتصادی یوگسلاوی بیش از هر چیز از ناتوانی نظام کمونیستی برای تنظیم روابط میان گروه‌ها نشئت می‌گرفت.^{۸۴} هم‌زمان با بحران تعریف هویتی میان

جمهوری‌ها و یکه‌تازی روشن‌فکران صربی بر مداخله و تصاحب همه‌ی میراث مشترک، ناتوانی در پاسخ‌دادن به نیازهای اقتصادی شکل‌فزاینده‌ای به خود می‌گرفت. بحران اقتصادی از فشار مرکزگرایی حزب رنج می‌برد. در حالی که شاخص‌های اقتصادی راضی‌کننده‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ به سرعت جای خود را به بحران بدهی‌های سنگین بین‌المللی، بحران دستمزدی، کاهش قدرت خرید و تورم ویرانگر می‌داد، تغییرات قانون اساسی ۱۹۷۴ هم اتفاق افتاد. این کار شبیه درمانی موقتی بود که قرار بود اقتدار مرکزی و مرکزگرایی حزب کمونیست را اندکی کم‌اثرتر کند. در غیاب برنامه‌ای سنجیده و هم‌زمان با حذف نیروهای لیبرال برای پیشبرد این تغییرات، دگرگونی در قانون اساسی مصوب ۱۹۷۴ باعث از کار افتادن فرمان‌هدایت سیاسی فدرال هم شد.

شکاف‌های قومی با وجود شکاف اقتصادی بزرگ‌تر می‌شد ولی راه‌حل آن، ارتقای کارکردی نهادهای جدید و بهبود شاخص آنها تعریف نمی‌شد بلکه اولین چیزی که به ذهن نخبگان سیاسی درون قدرت خطور می‌کرد این بود که قدرت فدرال باز هم باید ریزتر شود. ناگفته پیداست که صرب‌ها مشغول بهره‌برداری از این ناکامی سیستماتیک بودند و آن را به مسئله‌ی فراگیرنبودن دولت صربستان ربط می‌دادند.

سیستم یوگسلاوی بر اساس شکل پیشرفته‌ای از فدرالیسم استوار بود اما به ارزیابی کارکردی نهادها هیچ توجهی نداشت. از این رو می‌توان گفت که این کشور فاقد رویه‌های مناسبی بود که بتوانند فشارهای قومی و توازن اقتصادی را در هماهنگی با یکدیگر قرار دهند. مشکل از فدرالیسم نبود، مشکل از بی‌پاسخ‌ماندن نیازهایی واقعی بود که در کف جامعه‌ی متکثر یوگسلاوی وجود داشت و با غول ناسیونالیسم صربی از بازی بیرون پرت شده بود. از سوی ناسیونالیست‌های صرب گفته می‌شد طی چهار دهه تنها برنامه‌ی سیاسی که پیش رفته بود، گسترش خودمختاری بوده است. بعد از مرگ تیتو، نخبگان سیاسی به جای تمرکز بر ارتقای سازوکار نهادهای مورد نیاز و متناسب‌سازی نهادهای جدید برای حفظ خودمختاری اعطاشده و پیش‌بردن برنامه‌های توسعه و رفاه، سکوی سیاست را به میدان رقابت بر سر تصاحب کشور تبدیل کردند. تشنگی قدرت در میان نخبگان کمونیست و قومی تا جایی پیش رفت که اساساً رسیدن به قدرت، هدف اول همه‌ی برنامه‌های سیاسی در یوگسلاوی شد.^{۸۵}

در عین حال این انتقاد هم همواره وجود داشت: سایه‌ی حزب کمونیست و مرکزگرایی که ضرورتاً از درون بوروکراسی کنترل‌کننده‌ی آن بیرون می‌آمد، اجرای فدرالیسم را در درجه‌ی دوم قرار می‌داد. رشد اقتصادی در یوگسلاوی در فاصله‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ در برهه‌هایی توانست حتی به ۹/۵ درصد برسد. سرمایه‌گذاری خارجی برقرار بود و نظام تولید ثروت با توجه به ابتکار خودمدیریتی در واحدهای صنعتی، ثبات نسبی اقتصادی به همراه آورده بود. اما بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ و با بالا رفتن قیمت‌های جهانی نفت، بحران

پرداخت وام‌ها، بحث بدهی‌های یوگسلاوی و عدم توازن در استقرار صنایع در جمهوری‌ها و تورم ویرانگر، نارضایتی‌های عمومی را بالا برد. قدرت خرید نسبت به دهه‌ی ۱۹۶۰ دچار افت جدی شد و گزارش‌های متعددی حاکی از افت کیفیت زندگی و کاهش مصرف کالاهای اساسی وجود داشت. سیاست‌های پیشنهادی برای رویارویی با بحران بدهی‌ها هم چندان چنگی به دل نمی‌زد.

کاهش قیمت آلومینیوم، فشار ناشی از بالا رفتن قیمت نفت و آزادسازی‌های افسارگسیخته‌ی اقتصادی از یک سو و از بین بردن انگیزه‌های اقتصادی تولیدی، فساد بوروکراتیک و محدودیت‌های تجارت خارجی از سوی دیگر، چالش میان مدیریت سیاسی تمرکززدایی‌شده و مدیریت اقتصادی تمرکزگرا، تضاد را در پیچ‌های متعددی به هم می‌بافت. شکاف نخبگان سیاسی بر سر شکاف شمال و جنوب کشور هم وجود داشت: اسلونی و کرواسی از رشد بیشتری برخوردار بودند و در مقابل صربستان، مقدونیه، مونته‌نگرو و بوسنی شاخص‌های مشابهی نداشتند.

در دوره‌ای تورم از ۹۰ درصد به ۲۰۰ درصد رسید و گزارش‌های رسمی حزب از وخامت شدید وضع اقتصادی خبر می‌داد. دستمزدها در ۱۹۸۴ با افت ۲۴ درصدی مواجه بود. در پایان ۱۹۸۹ تورم عدد ۲۰۰۰ درصد را نشان می‌داد. سطح زندگی مردم حتی قابل‌مقایسه با سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ نبود و بیکاری بی‌سابقه‌ای در میان جمعیت بالقوه شاغل موج می‌زد. رشد، تنها در نابرابری‌هایی گزارش می‌شد که خطوط افقی و عمودی جامعه را درگیر کرده بود.

استاوکو کولیچ،^{۸۶} اقتصاددان اهل زاگرب، به این نتیجه رسیده بود اصولی که سیاست اقتصادی را هدایت می‌کرده، نادرست بوده است. او بر این باور بود که توسعه و رشد از طریق فناوری وارداتی انجام نمی‌شود. رکود در یوگسلاوی مستقیماً از نبود فناوری‌ها و متخصصان ملی ناشی می‌شد. بنابراین، واردات با هدف رشد مبتنی بر صادرات باید کنار گذاشته می‌شد و باید تلاش می‌شد تا ظرفیت‌ها و دانش داخلی توسعه یابد: باید بیشتر به منابع، نوآوری‌ها و دانش فنی محلی اعتماد می‌شد. از سویی، قانون ریاضت اقتصادی اجرا می‌شد و از سوی دیگر، پیشنهاد شده بود که دستمزد دولتی به‌مدت شش ماه قطع شود و به صنایع بدون بازده یارانه پرداخت نشود. تغییر ارزش برابری دینار یوگسلاوی با مارک آلمان نیز از جمله پیشنهادهایی بود که به‌طور پراکنده اجرا می‌شد.

اما تعدد، شدت و گستردگی اختلافات و رقابت‌ها تا آنجایی پیش رفت که اصلاحات اقتصادی جواب‌گو نبود. بیکاری گسترده‌ای به وجود آمده بود و نیروی بیکار فقط جذب ناسیونالیسمی می‌شد که برنامه‌ای جز انهدام و جنگ نداشت.

یوگسلاوی در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کشور مورد اعتنا و الگوی قابل توجهی جلوه می‌کرد اما از دهه‌ی ۱۹۸۰ نه برای اروپای در حال دگرگونی جای جالبی بود و نه دیگر در جهان در حال توسعه (جهان سوم) وزن سیاسی قابل توجهی داشت.^{۸۷} فروپاشی نظم دوقطبی، یوگسلاوی را روبه‌روی بی‌تفاوتی بین‌المللی قرار داده بود: سکوت و بی‌عملی اروپای در حال ظهور و غرب در کلیت قابل‌اشاره‌اش موضوعی نیست که بشود به‌راحتی از آن گذشت. یوگسلاوی در آتش جنگ داخلی، پاک‌سازی قومی، تجاوز گروهی و پرونده‌های متعدد قتل‌عام دسته‌جمعی (حداقل پنجاه پرونده) می‌سوخت اما جهان با تأخیر و سکوت، آتش این جنایات را نظاره می‌کرد. حجم قساوت‌ها به‌ویژه از سوی سازمان نظامی و شبه‌نظامی صرب‌ها مجدداً این پرسش را به محافل فکری و روشن‌فکری اروپایی برگرداند که چرا و چگونه آدم‌کشی سیستماتیک بعد از تجربه‌ی دردناک هولوکاست باز هم در حال تکرار است؟

ابهام در راه‌حل‌های عملی باعث شد تا حوزه‌ی روشن‌فکری به‌ویژه صربی که معمولاً در فضای مخالفت با نظام یوگسلاوی حرف می‌زد، جایگاه نمایندگی این مخالفت‌ها را به دست آورد. مسئله‌ی غامض این بود که در جبهه‌ی صرب‌ها فقط داستان‌های ناسیونالیستی و دلاورانه از حاکمیت صرب‌ها بر تمامی یوگسلاوی و مخالفت پنهان با موجودیت دیگر جمهوری‌ها در بلندگوها پخش می‌شد، بی‌آنکه کسی بداند مثلاً چه فرقی می‌کند که صرب‌ها بر تمام یوگسلاوی حکمرانی داشته باشند وقتی حتی نمی‌توانند جمهوری خود را درست سروسامان بدهند؟ یا مثلاً راه‌حل فقر عمومی ناشی از تورم چرا باید اشغال‌کوزوو یا زمینه‌چینی برای انهدام جمعیت مسلمان بوسنی باشد؟ چرا مشکلات عقب‌افتادگی صنعتی برخی مناطق به ایجاد و بیان تنفر از اسلوونیایی‌ها یا تاریخ جنگ میان کروات‌ها و صرب‌ها متصل می‌شود؟

در یک کلام، روشن‌فکری صرب از تولید ایده و تفکر خلاقانه‌ی سیاسی برای حل کردن بحران‌های پیچ‌درپیچ بازمانده بود و ناسیونالیسم راحت‌ترین، قابل‌فهم‌ترین و پرتوان‌ترین منبع بسیج افکار عمومی برای برهم‌زدن بازی بود. نظام اقتصادی یوگسلاوی ترکیبی بود از ابتکارات بازارمحور، خودگردانی کارگری و خودمدیریتی جمهوری‌ها با رویکرد عمومی تمرکززدایی از بلگراد. با این حال، نظام سیاسی فدرال با اصلاحات دهه‌ی ۱۹۶۰ و شیب تند ابتکارات دهه‌ی ۱۹۷۰ در عین شناسایی حق خودگردانی، داشت به سمت گرایش‌های ناسیونالیستی کشیده می‌شد.

۳. نقش آکادمی در بسیج ناسیونالیسم ستیزه‌جو چه بود؟

مهندسی نفرت در آکادمی^{۸۸}

آکادمی علوم و فرهنگ صربستان^{۸۹} بعد از مرگ تیتو در دهه‌ی ۱۹۸۰ در صف اول جبهه‌ی سیاسی ناسیونالیست‌های صرب قرار گرفت. در تمام سال‌های بعد از دهه‌ی ۱۹۶۰ آکادمی صربستان به مرکز گردهمایی روشن‌فکران، شاعران و داستان‌نویسان قرن بیستم صرب به‌ویژه چهره‌ی جهانی ادبیات مدرن صرب، دوبریکا کاسیچ، مورخان و سیاست‌مداران صرب تبدیل شده بود. در دپارتمان‌های تاریخ و ادبیات آکادمی‌های بلگراد بازخوانی و دست‌کاری تاریخ بالکان برای سروصورت دادن به چهره‌ای بی‌دفاع، قربانی و در عین حال متمدن و رهایی‌بخش از «انسان» صرب، بدون توقف ادامه داشت. پنهان‌کردن و کم‌رنگ‌کردن وقایع تاریخی مربوط به کشتار سایر اقوام به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم و دفاع از شکلی از برتری تمدنی و اغراق در جنایت‌کاربودن کرووات‌ها و آلبانیایی‌ها بدون وقفه بخشی از تلاش مدون آکادمی صربستان بود.

چهره‌ی مورد علاقه‌ی آکادمیسین‌ها از «صرب‌بودن» آماده و پرداخته می‌شد: این چهره در عین داشتن رنگ و لعابی به‌شدت قدرت‌محور، لایه‌های ظریفی از انسان‌دوستی، پناه‌دادن به سایرین و دست‌ودل‌باز بودن را هم با خود داشت. از همه مهم‌تر اینکه تبلیغات آکادمیک بر این اصل استوار بود که صرب‌ها تنها ملتی هستند که شایسته‌ی تأسیس یک دولت-ملت‌اند. با این توصیف می‌توان گفت که آکادمی عملاً در محاصره‌ی نیروهای ناسیونالیسم ستیزه‌جو گرفتار شده بود.^{۹۰} در چنین بستری بود که بیانیه‌ی سرنوشت‌ساز سپتامبر ۱۹۸۶ آکادمی صربستان، موازنه‌ی قوا را به نفع نیروهای ناسیونالیست صرب در سراسر یوگسلاوی به هم زد. این آکادمی با انتشار بیانیه‌ای به نام «بیانیه‌ی موقعیت صربستان»، رسماً از پروژه‌ی سیاسی صربستان بزرگ رونمایی کرد.

هنوز اطلاعات زیادی از جریان شکل‌گرفتن بیانیه‌ی موقعیت صربستان و جزئیات تدوین آن در دسترس نیست. اما آنچه روشن است اینکه در جریان برگزاری مجمع آکادمی علم و هنر صربستان (SANU) در مه ۱۹۸۶ تصمیمی مبنی بر صدا دادن به آکادمی در مورد تحولات اجتماعی گرفته شد.^{۹۱} ماه بعد جلسه‌ای به ریاست آنتونیه ایساکوویچ،^{۹۲} معاون آکادمی که نویسنده‌ی سرشناسی بود، تشکیل شد. اعضای دیگر جلسه، مورخان مشهور رادوان ساماردزیچ^{۹۳} و راسیلیه کرسیتیچ،^{۹۴} فیلسوف مارکسیست میهایلیو مارکوویچ و اقتصاددان صرب کوستا میهایلوویچ^{۹۵} بودند. دو کمیته مأمور بررسی موضوع بحران یوگسلاوی و مسئول بررسی منافع ملی صرب شدند.^{۹۶} بیانیه‌ی آکادمی با برجسته‌کردن سه محور نهایی شد:

■ شیطان‌ی جلوه‌دادن دیگران (غیر صرب‌ها)

- قربانی‌سازی از ما (صرب‌ها)
- طبیعی، اخلاقی و درست نمایش‌دادن عقاید ما و اشتباه، غیراخلاقی و نادرست نشان‌دادن عقاید غیرصرب‌ها

آکادمی با انتشار بیانیه در سپتامبر ۱۹۸۶ به بلندگوی اعلام پروژه‌ی «صربستان بزرگ» و متولی طرح «مسئله‌ی صربستان»، برانداختن رژیم قدیم (نظام فدرالی دولت یوگسلاوی) و برقراری نظم جدید و سیاست یکسان‌سازی صربی و اتحاد همه‌ی صرب‌ها تبدیل شد. انتشار بیانیه در روزنامه‌ی Večernje novosti در ۲۴ و ۲۵ سپتامبر همان سال نقطه‌ی عطفی در اعلام سیاست ناسیونالیستی صربستان بزرگ بود. بیانیه‌ی آکادمی صربستان با طرح «پرسش ملی» مردم صرب در مقام پرسشی بسیار ضروری مدعی شد که «برپایی تمامیت فرهنگی و ملی مردم صرب بدون توجه به اینکه در کدام جمهوری یوگسلاوی زندگی می‌کنند، حق تاریخی و دموکراتیک آنهاست.»

آکادمی، روشن‌فکران و امضاکنندگان این بیانیه در تحول شخصیت اسلوبودان میلوسویچ از یک آپاراتچی کمونیستِ ازمدافنده به پیامبر صاحب الهامی از ناسیونالیسم صرب نقشی اساسی و مرکزی داشتند. بیانیه‌ی آکادمی تبدیل به مهم‌ترین متنی شد که اسلوبودان میلوسویچ در جریان اجرای سیاست پاک‌سازی نژادی در کوزوو به آن استناد می‌کرد. «برنامه‌ی ملی» میلوسویچ با الهام از خطوط نفرت‌پراکن این بیانیه بعد از انتشار در حوزه‌ی عمومی، موضوع بحث در کافه‌ها و بحث‌های تلویزیونی و در یک کلام نُقل محافل صربی شد.

متن بیانیه به‌ظاهر حامل خشونت عربیان و فرمان به قتل‌عام نبود اما از فروپاشی یوگسلاوی استقبال می‌کرد. پیام بیانیه با ادعای احقاق حق تاریخی صرب‌ها بر تمامیت سرزمینی یوگسلاوی، از سوی رسانه‌های کروات عملاً دفاع از ایده‌ی نسل‌کشی خوانده می‌شد. بیانیه از دو قسمت تشکیل شده بود: قسمت اول مروری بود بر زندگی سیاسی و قانون اساسی یوگسلاوی و از کلیات فراتر نمی‌رفت. اما قسمت دوم بیانیه با طرح «مسئله‌ی صرب» و چگونگی اتحاد برای استقرار «دولت صربستان بزرگ» در سراسر یوگسلاوی، لحن تهاجمی و استیلاجویانه‌ای به خود می‌گرفت.

در جای‌جای متن از دلاوری صرب‌ها در جریان جنگ‌های جهانی و ایستادگی آنها در مقابل اشغال‌گری قوای خارجی به‌ویژه عثمانی‌ها تقدیر شده بود. سیاست قربانی‌سازی از مردم صرب با چپ‌نشین رویدادها و حماسه‌ها یک‌به‌یک جلو رفته بود. در آن قسمت از بخش دوم بیانیه که به احقاق حقوق ملت صرب و برگشت به گذشته‌ی تاریخی که در اشتباهی مهلک به مصالحه با سایر اقوام و فدرالیسم یوگسلاوی ختم شده بود و به مسئله‌ی کوزوو به‌عنوان سرزمین تاریخی صرب‌ها پرداخته بود، قسمت‌هایی وجود داشت که در

گفت‌وگوهای مردم عادی صرب شور و شوق زیادی ایجاد کرده بود: بحث الغای خودمختاری ۱۹۷۴ کوزوو در کنار پیش‌کشاندن بحث کشتار صرب‌ها در جریان جنگ‌های جهانی در راستای توسل به جنگ و اعمال زور برای برگشت به این شکوه تاریخی، کنار هم قرار گرفته بود. سیاست تهاجمی با بیانی عاطفی مبنی بر قربانی شدن صرب‌ها توسط سایر اقوام، زمینه‌ی لازم را برای انجام خشونت‌های بعدی فراهم کرده بود.^{۹۷} پیام پنهان و آشکاری که در ذهن سایر اقوام دریافت می‌شد این بود که بیانیه، اعلامیه‌ی شروع جنگی قومی از سوی صرب‌هاست. این پیام به‌طور مثال حتی در ذهن مخاطبان روزنامه‌نخوان کرواسی هم اثر گذاشته و توجه بسیاری را به خود جلب کرده بود.^{۹۸} بیانیه از همه‌ی صرب‌ها خواستار وحدت بدون توجه به مرزهای جمهوری‌ها شده بود؛ شرایطی که تنها با فروپاشی یوگسلاوی محقق می‌شد. بعد از انتشار بیانیه، بسیاری آن را یک‌شبه دست‌به‌دست گرداندند و از روی آن کپی گرفتند. این واقعیت درست بود که مردم مستقیماً با خود متن درگیر نشده بودند اما ادعای اصلی بیانیه مبنی بر تشکیل دولت بزرگ صربستان و انهدام پروژه‌ی فدرالیسم یوگسلاوی، بر فضای عمومی جمهوری صربستان و دیگر مناطق صرب‌نشین در یوگسلاوی موج بی‌سابقه‌ای ایجاد کرده بود.

بیانیه تلاش می‌کرد به‌شکلی مستدل صرب‌ها را سرکوب‌شده‌ترین مردم یوگسلاوی نشان دهد، برخلاف این واقعیت که آنها علاوه بر اینکه اکثریت جمعیت یوگسلاوی را تشکیل می‌دادند، بیشتر پست‌های کلیدی در حزب، ارتش، پلیس، امور مالی و بانکی و نظام حقوقی و قضایی را هم در اختیار داشتند. لحن بیانیه شبیه مارش قبل از جنگ هیتلر در جنگ جهانی دوم و پیش از حمله به لهستان بود: همه‌ی آلمانی‌ها باید درون یک دولت آلمانی زندگی کنند.

در بیانیه‌ی آکادمی، زندگی کردن همه‌ی صرب‌ها درون یک دولت صربی مورد تأکید قرار گرفته بود. ردّپای نظرات کاسیچ، ادیب مشهور صرب، در بیانیه بسیار قابل‌شناسایی بود: تأکید بر محنت تاریخی تحمیل شده بر صرب‌ها و موقعیت «قربانی‌شدگی» که فقط مختص صرب‌ها بود و از درون آن، مفهوم «شهادت» بیرون می‌آمد؛ مفهومی که به‌شدت مورد تأیید کلیسای ارتدوکس صربستان هم بود.^{۹۹}

بعد از انتشار بیانیه عملاً روشن‌فکران صرب به دو گروه تقسیم شدند: گروهی در سنت انتقادی کمونیستی که خود را به لیبرالیسم غرب نزدیک می‌دیدند و گروه دوم، ناسیونالیست‌های ستیزه‌جویی که از شکل‌گیری یک جبهه‌ی تهاجمی علیه یوگسلاوی فدرال حمایت می‌کردند و مدعی نمایندگی روشن‌فکری واقعی صرب بودند. بیانیه‌ی ۱۹۸۶ نه یک موضع دانشی بود و نه صدایی بود از میان نخبگان بلکه دستورالعملی سیاسی بود که به اعتبار آکادمیسین‌های صرب رسماً از بلندگوی عمومی دانشگاه بلگراد منتشر شده بود.^{۱۰۰}

شکاف میان نخبگان کمونیست صرب آرام‌آرام شروع شده بود؛ جناح چپ حزب اعلام کرد که بیانیه‌ی آکادمی چیزی جز برنامه‌ی چتتیک‌های صرب (چریک‌های فاشیست صرب در جنگ جهانی دوم) نیست که به برنامه‌ی حزب کمونیست صربستان تبدیل شده است.^{۱۰۱} در سوی دیگر، ایوان استامبولیچ به‌عنوان رئیس‌جمهور صربستان و رهبر جناح چپ حزب کمونیست یک ماه بعد از انتشار بیانیه‌ی آکادمی در دانشگاه بلگراد در جلسه‌ای با تقبیح محتوای بیانیه، آن را نگرانی شوونیستی از صرب‌بودن نامید و تأکید کرد: «این بیانیه و حمایت از آن مثل همیشه نشان می‌دهد که صربستان در جنگ‌ها برنده اما در صلح همیشه بازنده است. این بیانیه به‌خوبی نشان می‌دهد که برخی دانشگاهی‌ها با استفاده از مشکلات جامعه به‌عنوان موقعیتی مناسب در حال گشودن جبهه‌ای جدید برای نبردی ناسیونالیستی برای [رسیدن] به قدرت هستند.»^{۱۰۲} ایوان استامبولیچ چند سال بعد در جریان هجوم شبانه به منزلش توسط تیمی به‌کارگرفته‌شده از سوی میلوسویچ با ضربات متعدد چاقو کشته شد.

با پیروی از اسلوبودان میلوسویچ به‌عنوان رئیس‌جمهور صربستان در ۱۹۸۷ عملاً مخالفت‌ها با جریان ناسیونالیسم ستیزه‌جو از درون صربستان به کلی رنگ باخت. صرب‌های جناح چپ و گروه لیبرال‌ها عملاً به محاق رفتند. صدای آنها در تبلیغات پان‌صربی میلوسویچ دیگر شنیده نمی‌شد. تیت‌رهای از بیانیه به روی جلد مجلات نزدیک به میلوسویچ مثل Politika بازگشت. تظاهرات ناسیونالیست‌های صرب در فاصله‌ی ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ تقریباً هر روز در صربستان و مونته‌نگرو برگزار می‌شد. این تظاهرات با نام «انقلاب علیه بوروکراسی» بسیار پرتعداد بود. صرب‌های پراکنده در جمهوری‌های دیگر با امکانات دولتی و فدرال که حالا در دست میلوسویچ افتاده بود، خود را به بلگراد رساندند و خواهان اعلام وضعیت فوق‌العاده در کوزوو شدند. بوریساو یوویچ،^{۱۰۳} سخنگو و متحد میلوسویچ، در توصیف روزی که نزدیک به نیمی از مردم بلگراد در خیابان «اسلوبودا اسلوبودا» فریاد می‌زدند و خواهان لغو خودمختاری کوزوو و ویوودینا بودند^{۱۰۴} می‌گوید: «آن قدر جمعیت زیاد بود که میلوسویچ ترسیده بود [اگر برخلاف نظر مردم حرفی بزند] او را به داخل رودخانه بیندازند.»^{۱۰۵}

درخواست تظاهرات‌کنندگان که با انتشار و تبلیغات روی بیانیه‌ی آکادمی بسیار عمومی شده بود، از کنار گذاشتن قانون اساسی به اعلام وضعیت فوق‌العاده تغییر مسیر داد. در واقع افکار عمومی صرب‌ها که حول ایده‌ی ناسیونالیسم صرب تقویت می‌شد، همه‌ی مشکلات را ناشی از قانون اساسی ۱۹۷۴ می‌دانست و معتقد بود به اسم هماهنگی فدرال، صرب‌ها جایگاهی را که باید، در این کشور به دست نیآورده‌اند. غول ناسیونالیسم صرب بیدار شده بود و با هر تکانه‌ای در حال برهم‌زدن چیدمان اطراف بود. همکاری میان آکادمی، نخبگان سرشناس اعم از سیاسی و ادبی و رسانه‌های صرب اعم از تلویزیون و روزنامه‌های نزدیک به میلوسویچ، نشان از گره‌خوردن بندهای مختلفی از نیروهای قدرتمندی داشت که همگی آماده‌ی حمله به یوگسلاوی بودند.

دوشان کانازیر،^{۱۰۶} رئیس آکادمی صربستان و بیولوژیست شهیر صرب، در ۱۹۸۹ از هر فرصتی برای دفاع از اسلبودان میلوسویچ و مدح او استفاده می‌کرد. او در سخنرانی‌اش با اظهار خوشحالی از تحولات اخیر در جمهوری صربستان گفت که بالأخره صربستان حاکمیت حقه و رهبری شایسته‌ی خود را به دست خواهد آورد. ترویج ناسیونالیسم، آن هم از سمت نیرویی که عملاً ساختار اجرایی جمهوری صربستان را در دست داشت، برای دیگر جمهوری‌ها زنگ خطری جدی بود. آکادمی و اعضای آن گاه‌وبیگاه تأکید می‌کردند که آکادمی از دخالت در امور روزمره‌ی سیاسی خود را بر حذر می‌دارد اما در مورد سرنوشت مردم بی‌تفاوت نیست. هم‌زمان روابط در کوزوو به‌شدت بحرانی‌تر می‌شد. در ماه اکتبر ۱۹۸۶ حزب کمونیست با تشکیل جلسه‌ای سعی کرد نویسندگان و چهره‌های پشت بیانیه را وادار به پاسخگویی کند. در این مرحله، آکادمی اساساً منکر وجود متن حقوقی و قانونی‌ای شد که صادر کرده باشد.^{۱۰۷} آکادمی به‌عنوان نهادی دولتی در سال‌های بعد حتی پس از وقوع کشتار دسته‌جمعی در بوسنی و کوزوو هرگز مسئولیت انتشار بیانیه را بر عهده نگرفت. اما به‌تناسب موقعیت‌هایی که پیش می‌آمد، امضاکنندگان به بیانیه ارجاع می‌دادند و با فرورفتن در جملات کلی و مبهم در باب ساختن دولتی صرب در سراسر یوگسلاوی از اعتبار آکادمی برای اقناع و نفوذ بر مخاطبان بهره می‌بردند.

آکادمی علوم و فرهنگ صربستان تا آنجا پیش رفت که در مارس ۱۹۹۱ شورای ملی صرب^{۱۰۸} را به ابتکار بخش بزرگی از اعضایش راه انداخت. این شورا به‌تدریج خود را شورای عالی حامی منافع مردم صربستان در هر جایی که زندگی کنند، اعلام کرد.



اسلبودان میلوسویچ (چپ) رئیس‌جمهور صربستان و دوبریکا کاسیچ (راست) رئیس‌جمهور یوگسلاوی (مه ۱۹۹۳)

پدران معنوی صربستان بزرگ

دوبریکا کاسیچ

در میدان بازی آکادمی صربستان برجسته‌ترین چهره بدون شک «دوبریکا کاسیچ»، پدر ناسیونالیسم صربی و احیاگر تاریخ صربستان بزرگ، بود. کاسیچ ابتدا از همراهان تیتو و قائل به ایده‌ی کمونیسم ملی یوگسلاوی بود. اما از دهه‌ی ۱۹۶۰ بلافاصله بعد از قضیه‌ی رانکوویچ، شروع کرد به معرفی طرح بلند تاریخی‌اش از تشکیل دولت صربستان و ساختن آینده‌ای استثنایی از طریق یکی‌شدن همه‌ی جمهوری‌های یوگسلاوی تحت لوای صربستان بزرگ. ابتدا با تکیه بر مفهوم پراکندگی ملت صرب، سعی کرد وضع صرب‌ها را با زبانی ادبی دراماتیزه کند و با منابع تاریخی چفت و بند دهد.

در همین دهه نامه‌نگاری‌های متعددی میان کاسیچ و یکی از منتقدان ادبی اسلوانی به نام دوشان پیروزوس^{۱۰۹} درگرفت که به یکی از مهم‌ترین مناظره‌ها میان نخبگان صرب و دیگر جمهوری‌ها بر سر حق «ملی» یا «حقوق جمهوری‌ها» تبدیل شد. نامه‌ها به خطوط مشخصی ختم نشد و در عوض، مشتتی از اتهامات از هر طرف برای دیگری فرستاده می‌شد. بسیاری، خصوصیت شکل گرفته در جریان این نامه‌نگاری‌ها میان کاسیچ از موضع یک روشن‌فکر صرب و پیروزوس از موضع یک متفکر اسلوانیایی را زمینه‌ساز اختلاف شدید محافل روشن‌فکری صرب با سایرین بر سر تعریف دموکراسی و مفهوم یوگسلاوی می‌دانستند؛^{۱۱۰} کشمکش‌ی که بر سر ایده‌ی «هر فرد یک رأی» در مقابل «هر جمهوری یک رأی» جریان داشت.

کاسیچ برای اولین بار در ۱۹۶۷ در جریان نشست در دانشگاه مردمی کولاراج^{۱۱۱} سخنرانی‌ای با عنوان «ما چگونه ما شدیم؟»^{۱۱۲} ایراد کرد. او اشاره کرد که صرب‌ها هم‌اکنون واجد یک چهره‌ی تمدنی نیستند. او در این باره توضیح داد که ما (صرب‌ها) بسیار «پراکنده‌ایم» و همین پراکندگی مانع بزرگی در برابر نیروی تمدن‌ساز ما شده است. بنابراین، راه‌حل در اتحاد میان مردم صرب و یکپارچگی سرزمینی صرب‌هاست. کاملاً مشخص بود که این سخنرانی فدرالیسم یوگسلاوی را نشانه رفته است. مجدداً سال بعد کاسیچ در جریان چهاردهمین نشست کمیته‌ی مرکزی اتحادیه‌ی کمونیست‌های صربستان به مسئله‌ی «برابری ملی در صربستان» برگشت. تنی چند از روزنامه‌نگاران حضور کاسیچ را در این جمع، حائز اهمیت توصیف کرده‌اند.^{۱۱۳} به‌ویژه اینکه او بعد از ماجرای رانکوویچ (۱۹۶۶) دیگر به کمونیست‌ها علاقه‌ی قلبی نداشت و قاعداً نمی‌بایست در مجمع رسمی آنها شرکت کند. او چهره‌ی مخالف رژیم به خود گرفته بود. اما چرا در یکی از رسمی‌ترین مجامع کمونیست‌ها سخن می‌گفت و حتی تشویق می‌شد و ارج می‌دید؟

نکته این بود که رهبران کمونیست صرب نیز در خفی، دلشان با کاسیچ بود و از نیت کاسیچ برای ترویج ناسیونالیسم صربستان بزرگ در قالب پیشنهادهايش برای «دیوان‌سالاری

مدرن»، «ساختن دولت یوگسلاوی»، «اغراق در قضاوت اسلوونیایی‌ها و کروات‌ها علیه صرب‌ها» و «وضعیت مناطق خودمختار صربستان: کوزوو و ویوودینا»^{۱۱۴} کمابیش آگاه بودند و اتفاقاً به همین دلیل به او میدان می‌دادند.

کاسیچ در این سال‌ها بیانگر ادبی «قربانی‌شدگی» صرب‌ها در پروژه‌ی یوگسلاوی تیتو شده بود. او با انتقاد از سیاست حزب کمونیست صربستان در مقابل کوزوو تأکید کرد که حقوق اقلیت باید به‌لحاظ فرهنگی تعریف شود و نه اعطای خودمختاری سرزمینی. حرف او این بود که افزایش خودگردانی کوزوو به الحاق‌گرایی آلبانیایی‌ها^{۱۱۵} می‌انجامد. کاسیچ در عین حال با افزایش اختیارات منطقه‌ی خودگردان ویوودینا هم مخالفت می‌کرد. او در این جلسه تأکید کرد خودمختاری سرزمینی تنها به فاجعه می‌انجامد. حتی در بخشی از همین سخنرانی پیش‌بینی کرد که اگر مفاهیم دولت‌گرایانه غلبه پیدا کند، مردم صرب احتمالاً با داشتن یک هدف تاریخی قدیمی و ایده‌آل ملی برای متحدشدن در یک دولت واحد، منفجر شوند.^{۱۱۶} این سخنرانی منجر به اخراج کاسیچ از حزب شد. اما در عین حال باعث شد او با فاصله‌گیری حداکثری از کمونیست‌ها به چهره‌ی برجسته‌ای در تعریف هویت «صربی» و سخنگوی اصلی پروژه‌ی «صرب‌بودن» تبدیل شود.^{۱۱۷} او به‌تدریج به گفت‌وگوی مستقیم با مردم روی آورد. کاسیچ در فاصله‌ی ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ سه جلد از **زمان مرگ** را منتشر کرد؛ رمانی که او را به فخر ادبیات صرب و پدر ناسیونالیسم صرب ملقب کرد. رمان بعدی او، **در زمان شر**، نیز با اقبال عمومی در نشر و جذب مخاطب روبه‌رو شد. برای سپاسگزاری از قلم و آفرینش ادبی کاسیچ، در ۱۹۷۷ به عضویت تمام آکادمی علوم و فرهنگ صربستان منصوب شد.^{۱۱۸}



جلد رمان محبوب زمان مرگ اثر دوبریکا کاسیچ

رمان سه‌جلدی **زمان مرگ** داستان خانواده‌ی دهقانی صرب بود که در جنگ جهانی اول، هست‌ونیستشان با ظلم غیرصرب‌ها از بین می‌رود اما در نهایت همچنان قهرمانانه پابرجا دوام می‌آورند. کاسیچ در کنار دیگر چهره‌های سرشناس صرب و مردان سیاسی حزب در حوزه‌ی تاریخ، ادبیات و روزنامه‌نگاری، جریان قدرتمندی از تولید فرهنگی برای ناسیونالیسم صرب را ایجاد کرده بود. این جریان روشن‌فکری که به اعتبار آفرینش‌های ادبی کاسیچ در چندین زبان و حوزه‌ی فرهنگی دیگر هم شناخته شده بود، خوراک مناسبی هم برای مجلات و نشریه‌های ادبی و تاریخی بود و هم گه‌گاه با زبانی بسیار فاخر اعتبار خاصی به «مسئله‌ی صربستان» می‌داد. تأکید کاسیچ بر مسئله‌ی کوزوو سرآغاز دور جدیدی از اسطوره‌پردازی‌های ناسیونالیسم صرب در مورد جنگ ۱۳۸۹ میلادی در کوزوو پولیه^{۱۱۹} در مقابل امپراطوری عثمانی بود. کاسیچ با پرداختن به کوزوو در مقام جان و روح جدافتاده‌ای از تن صربستان، در مناسبت‌های مختلفی در چارچوب سازوکار قربانی‌سازی از صرب‌ها، تکرار می‌کرد که «صرب‌ها یهودیان جدید هستند، آنها آخرین یهودیان قرن بیستم هستند».^{۱۲۰}

به موازات پیش‌رفتن نیروی جدایی‌طلبی جمهوری‌ها از یوگسلاوی، کاسیچ همچنان بر ایده‌ی تشکیل یک دولت صرب برای همه تأکید می‌کرد. در ۱۹۹۳ به ریاست‌جمهوری یوگسلاوی رسید. روشن بود که بسیاری از حمله‌های نظامی صرب‌ها به کروات‌ها و

بوسنیایی‌ها از دل سخنرانی‌ها و ایده‌های کاسیچ بیرون آمده بود. نامه‌ی معروف او به کنگره‌ی روشن‌فکران و گروه‌های صرب در مارس ۱۹۹۲، صراحتاً دستور به ترسیم مرز میان صرب‌ها و بوسنیایی‌ها و کروات‌ها بود. ترسیم مرز در ترجمه‌ی نظامی‌اش چیزی جز قتل‌عام دسته‌جمعی، ساخت اردوگاه‌ها و پیش‌بردن سیاست پاک‌سازی نژادی در بوسنی و کرواسی نبود.

بعد از ریاست‌جمهوری، کاسیچ مسئولیت ریاست کنفرانسی را تحت‌عنوان «مردم صرب در آغاز عصری نو» بر عهده گرفت. در سال ۱۹۹۵ آکادمی تصمیم گرفت دستورالعمل جدیدی برای وظایف عملیاتی دوره‌ی ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰ صربستان در عصر جدید تدارک ببیند؛ دستورالعمل‌هایی که قرار بود به سؤال‌های اساسی مربوط به وضعیت «معنوی» ملت صرب توجه کند. آکادمی پیش از این نیز در دو نوبت در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۲ تلاش کرده بود اصول مشابهی را اعلام کند ولی در هر دو بار ناموفق بود. کاسیچ چشم خود را به روی وقایعی که در بوسنی گذشته بود و می‌گذشت، بسته بود و هنوز باور داشت امکان متحدکردن مردم در سراسر سرزمین یوگسلاوی تحت‌لویای یک دولت واحد صرب وجود دارد. او کشتار مردم بوسنی را جنگ رهایی‌بخش صرب‌ها توصیف می‌کرد که قرین موفقیت نبوده است.^{۱۲۱}

از سویی، مجلات با دعوت از مورخان و نویسندگان ناسیونالیست گاه‌به‌گاه جنبه‌های رمانتیک و شکوهمند ناسیونالیسم صربی را برای مردم بازگو می‌کردند. بازسازی روایت‌های تاریخی متناسب با پروژه‌ی صربستان بزرگ به‌طور خاص در یکی از ستون‌های روزانه‌ی مجله‌ی Politika به نام «Odjerci ireagovanja» (بازتاب‌ها و واکنش‌ها) خوانندگان بسیاری پیدا کرد.^{۱۲۲} راوی‌ها در این ستون قصه‌ها را به منابع تاریخی و ارجاعات پیچیده‌ی کتب تاریخی متصل می‌کردند. کمتر کسی در مورد مقبولیت این روایات و «درست‌بودن» موضع‌گیری‌های ناسیونالیستی جرئت تردید داشت. تحسین گذشته‌ی سلطنتی صرب‌ها در قرن نوزدهم و نمایش فدرالیسم به‌عنوان علت‌العلل همه‌ی مشکلات، به تدریج فضای رسانه‌ها را هم به نفع تفسیر کاسیچ از مسئله‌ی صربستان، یعنی ضرورت برچیده‌شدن مرزهای فدرالی و گسترش حاکمیت یکدست صربی بر دیگر جمهوری‌ها، عوض کرد. در لابه‌لای این حرکت، خشم فراوانی علیه دیگر قومیت‌ها، عمدتاً گروه‌های آلبانیایی در کوزوو، کروات‌ها و بوسنیایی‌ها برانگیخته شد. او در یکی از مورد توجه‌ترین سخنرانی‌هایش در مونته‌نگرو تلویحاً گفت که دیگر علاقه‌ای به باقی‌ماندن یوگسلاوی فدرال ندارد: «یک بار و برای همیشه بگذارید آزادسازی، نجات‌بخشی و محافظت از دیگران را متوقف کنیم. قانعشان کنید که بدون ما نابود خواهند شد. اگر آنها می‌خواهند با ما در یک فدراسیون دموکراتیک زندگی کنند، بگذارید برای آرزویشان احترام قائل شویم تا تنها و خوشحال باشند.»^{۱۲۳}

کاسیچ عملاً فاقد چشم‌انداز سیاسی‌ای روشن و کاربردی بود. او در ۱۹۸۴ به دنبال محاکمه‌ی شش روشن‌فکر یوگسلاو و در واکنش به محدودیت‌های آزادی بیان و مشکلاتی که برای نشر آثار نویسندگان به وجود آمده بود، «کمیته‌ی دفاع از آزادی، اندیشه و بیان» را با دیگر فیلسوفان نئومارکسیست چون مارکوویچ و تادیچ راه‌اندازی کرد.^{۱۲۴} دفاع کاسیچ از حق آزادی بیان و نشر عقاید، او را ظاهراً از مصادیق بارز یک روشن‌فکر تکثرگرا و لیبرال کرده بود. اما دفاع او از آزادی بیان، نشان‌دهنده‌ی جهان‌بینی او از زیست سیاسی مطلوبش نبود، بلکه تاکتیکی بود برای بسیج بیشتر مغزها حول ایده‌ی صربستان بزرگ.

او هر از گاهی به فراخور نیاز ایدئولوژیک برتری‌طلبی صربی، تکه‌ای پرشور عمدتاً بر محور «آگاهی تاریخی مردم صرب»^{۱۲۵} را به‌عنوان سخنرانی آماده می‌کرد و در میان مواضع مختلف و گاه سردرگم‌کننده‌ی سیاسی از حفظ یوگسلاوی تا حتی فروپاشی آن، از مقابله با دولت سرزمینی اقلیت‌ها تا فروپاشاندن موجوبت‌های سیاسی کوچک و خودمختار، قرائت می‌کرد. نکته‌ی تکان‌دهنده این است که کاسیچ در سال‌های پایانی زندگی‌اش به‌هیچ‌وجه در قبال آنچه به‌عنوان پروژه‌ی سیاسی مسئله‌ی صربی مطرح کرده بود، مسئولیتی به عهده نگرفت و حتی در مصاحبه‌هایی آنها را کاملاً رد کرد. منتقدان کاسیچ او را نویسنده‌ای محاصره‌شده در ایده‌های غایت‌شناسانه و فرورفته در مطلوبات شوونیستی می‌دیدند؛ نویسنده‌ای که نظم سیاسی بحران‌زده‌ی یوگسلاوی را به یک دهه کشتار و قطعه‌قطعه‌شدن سرزمین‌های همسایه یکی پس از دیگری هدایت می‌کرد.^{۱۲۶}

میچا پوپویچ

چهره‌ی سرشناس دیگر در این دوره «میچا پوپویچ»^{۱۲۷} نقاش صرب، بود. او نیز از دهه‌ی ۱۹۶۰ در زمره‌ی نیروهای روشن‌فکر ناسیونالیست صرب شناخته می‌شد؛ نقاشی که با مجموعه‌ی «نقاشی صحنه‌ها» تصویرگر نارضایتی‌های صرب‌ها بود. او به‌ویژه در جریان حادثه‌ی «دوره مارتینوویچ»^{۱۲۸} کشاورزی صرب که ادعا می‌کرد با بطری شیشه‌ای از سوی آلبانیایی‌ها در کوزوو مورد تجاوز و آزار قرار گرفته است، فضای رسانه‌ای را به‌شدت به نفع صرب‌ها عوض کرد. ماجرای این کشاورز بارها به دادگاه و پلیس مخفی یوگسلاوی و پزشکی قانونی کشیده شده بود. گزارش فنی دال بر تلاش کشاورز برای خودارضایی با شیشه بود. اما از آنجایی که در بین صرب‌ها گفته می‌شد که این نوع تجاوز از جمله شکنجه‌هایی است که عثمانی‌ها آن را باب کرده بودند، کمتر صدایی برای دفاع از گزارش پزشکی قانونی بلند شد. کم‌کم نام دوره مارتینوویچ در زمره‌ی شهدا و قدیسان صرب که در خاک کوزوو برای وطنشان قربانی شده بودند، قرار گرفت.^{۱۲۹} هرچه کاسیچ توانسته بود نارضایتی صرب‌ها از وضعیت اقتصادی، هویتی و برابری تحمیلی توسط فدرالیسم را در فرهنگ نوشتاری صرب بپروراند، پوپویچ آن را تصویر کرده بود. ماحصل این تولیدات فرهنگی سازماندهی تنفری بود که رمانتیزه می‌شد: با زبان و بیان زیبایی در قالب آثار ادبی درمی‌آمد یا نقاشی می‌شد.

نقاشی پوپویچ از حادثه‌ی مارتینوویچ، کشاورز صرب، ترسیم مسیحی (شهیدی) بود که توسط دشمنانش به صلیب کشیده شده است. نقاشی پوپویچ آینه‌ای بود از بال فرهنگی جریان ناسیونالیسم صرب که برای بسیج آنها به دو نیروی «قربانی‌سازی از صرب‌ها» و «نفرت‌پراکنی علیه اقلیت‌ها» احتیاج داشت. در کنار دستگاه رادیو و تلویزیون صربستان، هنر نقاشی نقش مهمی را در بیدار کردن عواطف ناسیونالیستی متکی بر قربانی‌سازی بازی می‌کرد. نقاش معروف دیگری که اثرش به نام «یتیم بر مزار مادر» به سیاهه‌ی اعتراض به فدرالیسم یوگسلاوی تبدیل شد، «اوروش پره‌دیچ»^{۱۲۰} بود. در تظاهرات، نمایش‌ها و اجتماعات صربی، داستان این نقاشی به قتل یک زن صرب توسط نیروهای بوسنیایی در اواخر قرن نوزدهم متصل می‌شد و تداوم ظلم و ستم تاریخی دیگر اقوام علیه صرب‌ها را نمایندگی و تصویر می‌کرد.



یکی از تابلوهای میچا پوپویچ که به کشاورز صرب ساکن کوزوو اشاره دارد



تابلوی «یتیم بر مزار مادر» اثر اوروش پره‌دیچ (۱۸۸۸)

یوان راشکوویچ

یکی دیگر از چهره‌های مهم و تأثیرگذار بر جریان وقایع منتهی به جنگ بوسنی، روان‌شناس شهیر صرب، «یوان راشکوویچ»^{۱۳۱} است. راشکوویچ خود را از روان‌شناسان مکتب فرویدی معرفی می‌کرد. او با تکیه بر تئوری ناخودآگاه فروید و نشان دادن آن در بستر ژئوپلیتیکی یوگسلاوی، به فراگیر شدن ایدئولوژی «ضرورت جنگ با غیرصرب‌ها» کمک زیادی کرد. او در ۱۹۹۰ کتابی با عنوان **سرزمین دیوانه**^{۱۳۲} منتشر کرد. در این کتاب او بر اساس داستان‌ها و روایت‌هایی که در جریان اتفاق‌های شخصی و مراجعان کلینیکی‌اش از وحشی‌گری اوستاشه‌های کروات (فاشیست‌های کروات) شنیده بود، مدعی شد که صرب‌ها دارای مجموعه‌ای از عقده‌ی اودیپ هستند که به آنها قدرت می‌دهد در صورت عدم تصاحب مادر (که در نظر او سرزمین یوگسلاوی بود) قیام کنند و پدر را بکشند. او توضیح می‌داد که کروات‌ها با داشتن ترس از اختگی ناتوان از اعمال هرگونه اقتداری هستند. مسلمانان بوسنیایی نیز درگیر تثبیت شهوت مقعدی هستند و از این رو افرادی بسیار مال‌پرست و طماع هستند.^{۱۳۳} نتیجه‌گیری پایانی راشکوویچ این بود که صرب‌ها تنها گروه «قومی»‌ای هستند که دارای درکی از اقتدارند و باید آن را بر مردم یوگسلاوی اعمال کنند. کروات‌های اخته‌شده و مسلمانان راهی جز تسلیم‌شدن در برابر صرب‌ها ندارند. او در هر نشست، برنامه‌ی رادیویی، تظاهرات یا گفت‌وگوی تلویزیونی از فرصت استفاده می‌کرد و نظریه‌ی سیاسی خود را مبتنی بر روان‌شناسی فرویدی تبلیغ می‌کرد. کمی بعد، حزب دموکراتیک صرب را در کرواسی تأسیس کرد. کاری که او می‌کرد سرهم‌بندی مفاهیم شناخته‌شده‌ی روان‌شناسی و بسته‌بندی کردن آن با عقاید شخصی خودش برای تشویق صرب‌ها به تصرف همه‌ی سرزمین یوگسلاوی بود. شاید بشود گفت راشکوویچ مشغول برساختن مدلی از زمینه‌سازی برای حمله به دیگران با فرهیخته‌سازی برنامه‌ی پاک‌سازی نژادی بود. بررسی‌های بعدی از کلینیکی که او در شینینیک^{۱۳۴} در کرواسی در آن مشغول به کار بود، نشان می‌داد

تعدادی از چهره‌های سرشناس احزاب صربی همچون میلان مارتیچ، یووان اوپاپیچ و سوزان زلم‌بابا^{۱۳۵} از مراجعان او به کلینیک بوده‌اند. یکی از همکاران او به نام بوریس زمیانوویچ^{۱۳۶} با محکوم‌کردن رئیس سابقش در یک روزنامه‌ی محلی، بعدها جزئیات بیشتری را از سوءاستفاده‌های سیاسی راشکوویچ از دردودل‌های مراجعانش برای ساختن پروژه‌ی سیاسی سروری‌طلبی صربی تشریح کرد: او دانشجویانش را به پیاده‌نظام سیاسی و آدم‌های سیاسی را به مراجعان کلینیکی‌اش تبدیل می‌کرد.^{۱۳۷} در کتاب معروفش نیز با چسباندن خاطرات و برداشت‌های شخصی‌اش به همدیگر، به ساده‌ترین و در عین حال قابل‌قبول‌ترین شیوه از غیرصرب‌ها انسان‌زدایی می‌کرد. او در کتاب **سرزمین دیوانه** جزئیات ماجرای مثله‌کردن بدن چریک‌های صرب، بندبند جداکردن دست آنها یا غارت‌شدنشان توسط اوستاشه‌ها را توضیح و در ادامه اعمال خشونت علیه کروات‌ها و بوسنیایی‌ها را ضروری جلوه می‌دهد. در اواسط جنگ، بعد از آنکه رسانه‌های بین‌المللی صداهایی از فجایع بوسنی و کرواسی را افشا کردند، راشکوویچ با حاضرشدن در گفت‌وگویی تلویزیونی، از نقش خود در به‌راه‌افتادن قتل‌عام‌ها، کمک به روی کار آمدن رادوان کارادزیچ و همه‌ی حمایت‌های سیاسی‌اش در نشست‌های سیاسی از نخبگان صرب، از مردم پوزش خواست. او کمی بعد در پی حمله‌ی قلبی درگذشت و فرصتی برای پاسخگوکردن او در دادگاه جنایت‌کاران جنگی فراهم نشد.



کتاب سرزمین دیوانه نوشته‌ی یووان راشکوویچ با تصویری از خود او روی جلد

رادوان کارادزیچ: جنگجوی شاعر^{۱۳۸}

اما در میان حلقه‌ی نخبگان صرب چهره‌ی شناخته‌شده‌تری از راشکوویچ هم وجود داشت. «رادوان کارادزیچ» روان‌شناس، شاعر و سیاست‌مداری صرب بود که رهبری صرب‌های بوسنی را در جنگ بر عهده داشت. او تحصیلات روان‌شناسی خود را در دهه‌ی ۱۹۷۰ در دانشگاه کلمبیا به اتمام رسانده بود و از ۱۹۷۵ با همسرش که او هم روان‌شناس بود در کلینیک‌ها و بیمارستان‌های مختلفی در سارایوو در محیط‌های کاملاً مختلط از صرب، کروات و بوسنیایی کار می‌کرد. کارادزیچ در خیابانی در سارایوو زندگی می‌کرد. همسایگانش او را تحصیل کرده‌ای آرام ارزیابی می‌کردند.^{۱۳۹} همکاران او در کلینیک از اعتماد به نفس کاذب و گاه خنده‌دار او در مورد اینکه شاعری فوق‌العاده یا پزشکی بی‌نظیر است، یاد می‌کردند؛ خودش شایستگی‌ای که گاه موجب خنده‌ی اطرافیان می‌شد. کسی او را به هیچ‌وجه خون‌ریز یا موجودی قسی‌القلب نمی‌دید.

در دهه‌ی اول بازگشتش به یوگسلاوی اشعاری پرشور و گاه مهیب گفته بود. صرب‌ها اقبال پرشوری به اشعار آخرالزمانی و مالیخولیایی‌اش نشان می‌دادند. در ۱۹۸۵ به سوءاستفاده از منابع عمومی متهم و به زندان محکوم شد. تجویز نسخه‌های غیرقانونی برای دریافت سهم کمک بیمه‌ی دولتی سروصدای زیادی به پا کرد. همسرش نیز به اتهام تبارگماری^{۱۴۰} و سوءاستفاده از منابع مالی و استخدامی در صلیب سرخ بوسنی متهم شد. دخترش نیز در زمانی که ریاست مرکز رسانه‌های بوسنی را در اختیار داشت، در پرونده‌ی دیگری به فساد متهم شد. در ۱۹۹۰ با انتشار چهارمین کتاب شعرش به نام **افسانه‌ی سیاه**، به گفته‌ی منتقدان ادبی و سواس آشکارش را به خون، خشونت و شهر سارایوو بیش از هر زمان دیگری نمایش داد.^{۱۴۱}

کارادزیچ اشعاری در رثای صربستان بزرگ، حماسه‌وار و با اسلوب هومری حول ایده‌ی نجات صربستان سروده بود. شعر زیر یکی از اشعار او است که در ۱۹۷۱ یعنی نزدیک به دو دهه قبل از شروع جنگ در سارایوو و برای همین شهر سرود. تصاویر شعر بسیار گویاست:

«می‌شنوم که یک مصیبت واقعاً به پیش می‌لنگد
تبدیل شدنش به یک حشره - همان‌طور که به این سرنوشت شوم [از پیش] مقرر شده
این حشره را مانند یک شاعر خانمان‌برانداز پودر می‌کند،
تبدیل سکوت به صدای خودش.
شهر مشتعل است مثل توده‌ای بزرگ از دود
در جایی که تیرگی آگاهی ما پیچ می‌خورد.
شهر از درون در خلأ پنهانی منفجر می‌شود.
مرگ ارغوانی یک سنگ
که پیش‌تر از مدّ خیس خون گفته است. مصیبت!

آرامش یک دسته از صنوبرهای سفید
 شکل‌گیری راهپیمایی، طوفان
 ارابه‌های روح ما را بالا می‌کشد
 گاهی انسانی، گاهی نفس‌گیرانه الهی.
 من از سرآغاز غرش یک طوفان صحبت می‌کنم:
 چه چیزی فلز را در کوره شکل می‌دهد؟
 این شبیه ترسی است که در تاری تنیده شده است،
 حافظه‌اش را برای سرنخی می‌جوید»^{۱۴۲}

یا این شعر:
 «من بدون قبر زاده شده
 کالبد لاهوتی نمی‌میرد
 تنها برای بوییدن گل زاده نمی‌شوی
 بلکه برای آتش‌افروزی، کشتن و کاستن هر چیزی به گردوغبار هم»^{۱۴۳}



رادوان کارادزیچ به همراه راتکو ملادیچ در یکی از خطوط جبهه‌ی جنگ در بوسنی

در جریان همکاری نزدیک او با راشکوویچ، حلقه‌ی جوانان طرفدار این دو چهره، در رفت‌وبرگشتی میان حزب و کلینیک روان‌شناسی سارایوو بسیج می‌شدند.^{۱۴۴} مراجعانشان به حزب سرک می‌کشیدند و نیروهای سیاسی حزب به کلینیک. دوسان کسمانوویچ^{۱۴۵} از همکاران کارادزیچ در کلینیک سارایوو با انتقاد از به‌هم‌بافتن تئوری‌های روان‌شناسی و تعمیم تحلیل روان‌شناسی فردی به گروه‌های بزرگ و نظام‌های اجتماعی، صحت آنچه آنها به‌عنوان روان‌شناسی برای توضیح پاک‌سازی نژادی از آن بهره بردند را به‌طور کلی زیر سؤال برد.^{۱۴۶} کارادزیچ اولین پزشکی بود که بعد از جنایات نازی‌ها در اروپا به اتهام جنایت علیه

بشریت در دادگاه عمومی تحت پیگرد قرار گرفت. او از ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ به‌عنوان رهبر حزب دموکراتیک صربستان (SDS) عملاً به قدیمی برای صرب‌ها تبدیل شده بود. پس از پایان جنگ مدت‌ها زندگی مخفیانه‌ای داشت و نهایتاً در زیرزمینی بازداشت و به دادگاه کیفری جنایات یوگسلاوی سابق استرداد شد. کارادزیچ همواره وقوع نسل‌کشی را انکار کرد و قتل‌عام دسته‌جمعی را تنها کشته‌شدن چند نفر نامید. او به برپایی صدها کمپ برای شکنجه و کشتار هزاران نفر در Prijedor، محاصره‌ی سارایوو، تجاوز دسته‌جمعی، قتل‌عام و نسل‌کشی متهم شد.

۱۴۷ ووک دراسکوویچ

«ووک دراسکوویچ» از متفکران حزب صربستان جدید، حقوقدان و از روزنامه‌نگاران شاغل در آژانس خبری Tanjug و از چهره‌های ناسیونالیست صرب بود. باور او به گذشته‌ی سلطنتی صربستان بزرگ، مرکزگرایی و مدح و ثنای ژنرال دراژا میهایلوویچ، از چریک‌های پیشین سازمان «چتینیک»، او را به مدافع بی‌قیدوشرط پروژه‌ی صربستان بزرگ با محوریت اتحاد همه‌ی سرزمین‌های صربی تبدیل کرده بود. دراسکوویچ یکی از نمایشی‌ترین چهره‌های صربستان بود. او با بوسیدن خاک «مقدس» صربستان و نمایش سلام سه‌انگشتی صربی، به چهره‌ای پرسروصدا و البته محبوب تبدیل شد. صورت کشیده و ریش انبوه، از او چهره‌ی خردمندی ساخته بود. او در نامه‌نگاری‌های معروفش با نویسندگان اسرائیلی در ۱۹۸۵ موقعیت صرب‌ها در یوگسلاوی را با اسارت قوم بنی‌اسرائیل شبیه‌سازی کرده بود و از این طریق در پی جلب همدلی بین‌المللی برای پروژه‌ی صربستان بزرگ بود.^{۱۴۸} دراسکوویچ نمونه‌ای از سیاست‌مدارانی بود که می‌خواستند بحران‌های بزرگ را با وعده‌ووعیدهای کوتاه یکسره کنند، خود را به نیاز مردم و ضروریات زندگی سیاسی بیاویزند و از آن، میان‌برهایی سریع پیدا کنند. دراسکوویچ در ژانویه‌ی ۱۹۹۹، دقیقاً زمانی که بزرگ‌ترین پاک‌سازی قومی در کوزوو در حال اجرا بود، به پست معاونت نخست‌وزیری صربستان رسید. پیش از این، او در سخنرانی‌های مختلف با استنادات تاریخی بارها موجودیت کوزوو را انکار کرده بود. میلسویچ به‌عنوان سیاست‌مداری که پروژه‌ی پاک‌سازی نژادی را پیش می‌برد، همچنان به حضور بلندگوهایی با استدلال‌های تاریخی و فلسفی برای توجیه سیاست‌هایش نیاز داشت. روزنامه‌ی نیویورک تایمز در مقاله‌ای با لحنی طعنه‌آمیز نوشت: «دراسکوویچ بیش از آنکه با چهره‌ای مثل موسی که سعی در الگوبرداری از او را داشت، قابل‌مقایسه باشد، به راسپوتین روسی شبیه است.»^{۱۴۹} دراسکوویچ در کنار چهره‌هایی مثل ووجیسلاو ششلی معنای خاصی به پروژه‌ی سیاسی-نظامی میلسویچ می‌داد.

«ووچیسلاو ششلی» تحصیل‌کرده‌ی خوش‌نامی بود که دکترای علوم سیاسی خود را بر روی «تفاسیر مارکسیستی، لنینیستی و تیتوی از دفاع ملی» نوشته بود. او پیش‌تر در محافل رسانه‌ای و گفت‌وگوهای تخصصی به‌عنوان کارشناس ظاهر شده بود، موضعی

ضدکمونیستی داشت و از این رو، برای خود جایگاه متمایزی را در بین دیگر مخالفان (چهره‌های شناخته‌شده‌ای مثل کاسیچ و دراسکوویچ) دست‌وپا کرده بود. از میان این گروه، ششلی که در بهار ۱۹۹۸ به پست معاونت ریاست‌جمهوری صربستان رسیده بود، بلافاصله اعلام کرد: «واقعاً می‌خواهید مشکل کوزوو را حل کنید؟ به من پنج روز وقت بدهید.» بدون توضیح، مشخص است سیاست‌مداری که بخواهد موضوع پیچیده‌ی کوزوو را تنها در پنج روز حل کند، به چیزی جز پاک‌سازی قومی نمی‌اندیشد.

عهدبستن برای حل‌وفصل سریع و لحظه‌ای بحران‌ها، شعاری آشنا و در میان چهره‌های صرب بسیار متداول بود. وعده‌ووعید برای حل معضلات در کوتاه‌مدت نشانه‌ای بود از تصاحب نیروی عمومی مردم برای مقاصد شخصی و گروهی. مردم در صربستان روبه‌روی چرخه‌ای از تبلیغات برای حل‌وفصل چندروزه‌ی جنگ و بحران قرار گرفته بودند. صحنه از سیاست‌مدارانی که برنامه‌های فکرشده و روشنی داشته باشند، خالی بود. آنچه دیده می‌شد، بازی کسب قدرت و نهایتاً جابه‌جایی در قدرت بود.

زوران جینجیچ^{۱۵۰}

«زوران جینجیچ» فیلسوفی صاحب‌نام و رهبر حزب دموکراتیک صربستان و یکی از اعضای حلقه‌ی فرانکفورتی‌ها در بلگراد و از متحدان نزدیک اسلوبودان میلوسویچ و از مدافعان سرسخت «صربستان بزرگ» بود. اولین کسی بود که از سیاست‌های رادوان کارادزیچ در بوسنی حمایت کرد. در جریان جنگ کوزوو، او از امضاکنندگان بیانیه‌ای بود که با دست‌کاری اطلاعات و جریان‌های خبری، به‌جای محکوم کردن نسل‌کشی آلبانیایی‌ها در کوزوو، خواستار توقف «نسل‌کشی صرب‌ها» شده بود! جینجیچ در دهه‌ی قبل بارها با ارجاع به نوشته‌های چسترتون^{۱۵۱} انگلیسی مدعی شده بود که آنچه روزگار ما از آن در رنج است، همان از دست‌دادن اعتمادش به بنیان‌هاست. آنچه ما به آن نیاز داریم، نه یک متخصص ماهر بلکه یک ایدئولوژی‌پرداز بزرگ است.^{۱۵۲}

او در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ به ناسیونالیست‌ها پیوست اما یک دهه بعد به منتقدان آنها تبدیل شد و سعی کرد با کسانی همراهی کند که روبه‌روی میلوسویچ و ماشین جنگی او قرار گرفته بودند. صربستان پس از شروع جنگ با کوزوو دیگر نمی‌توانست افکار عمومی را نسبت به راهگشای جنگ در حل بحران‌های سیاسی متقاعد کند و از این رو، شکاف‌های زیادی در بین نیروهای سیاسی بروز کرد.

در گوشه‌ای از صحنه‌ی سیاسی صربستان در دهه‌ی ۱۹۹۰، برخی چهره‌های لیبرال خسته از مافیای قدرت میلوسویچ، آهسته‌آهسته آماده‌ی به چالش کشیدن او شدند. در نشست‌های مطبوعاتی، رسانه‌ای و دانشگاهی در کنار ناسیونالیست‌ها از پروژه‌ی صربستان بزرگ دفاع کرده بودند، با این حال بحران جنگ‌افروزی در کوزوو، تحریم‌های بین‌المللی،

سیاست نژادی صربستان بزرگ و فروپاشی اقتصادی چاره‌ای جز کنارزدن میلوسویچ باقی نگذاشته بود.

اجتماع نیروهای مخالف میلوسویچ در ائتلاف بزرگ Zajedno بیانگر این بود که آنها خواستار عبور از سد خرابی‌های ناشی از سیاست نژادی میلوسویچ هستند. آنها پیش‌تر اعتبار سیاسی‌شان را به پای میلوسویچ ریخته بودند و احیای جایگاه قبلی در نزد افکار عمومی کار بسیار شاقی بود. از چشم بسیاری از مردم صربستان، حتی منتقدان میلوسویچ در رقابت سیاسی اختلاف چندان قابل توجهی با مواضع پان‌صرب او در مقابل کوزوو یا بوسنی نداشتند.^{۱۵۳}

شکل‌گیری مجدد یک نیروی دموکراتیک از میان بقایای نیروهای لیبرال، این هشدار را دوباره زنده کرد که اهمیت پایبندی به اصول لیبرالیسم سیاسی در دفاع از حق و آزادی فردی، بیزاری از خودکامگی و حفظ تکثر در زمان تأسیس یک پروژه‌ی جدید، تا چه میزان خطیر و ضروری است و اینکه وادادن و سپردن سپهر سیاسی به نیروهای تندرو (چه مذهبی، چه ناسیونالیستی) که هدف نهایی‌شان برقراری یا استقرار شکلی از سیاست نیاکانی^{۱۵۴} است، به‌راحتی می‌تواند امکان به سقوط‌کشاندن هر پروژه‌ی دموکراتیکی را فراهم کند.

لیبرال‌ها در جبهه‌ی مخالف حلقه‌ی ناسیونالیست‌ها به‌طور کلی حضور کم‌رنگی داشتند و به‌هیچ‌وجه یارای مهار آنها را نداشتند.^{۱۵۵} با وجود اینکه در طیف ناسیونالیست‌ها هم حلقه‌های سوسیالیست-محافظه‌کار، اصلاح‌طلب-سوسیالیست، لیبرال-ناسیونالیست و ناسیونالیست بیگانه‌هراس^{۱۵۶} پراکنده بود، هژمونی بدون شک در اختیار گروه آخر بود. در دهه‌ی ۱۹۹۰ صرب‌های لیبرال سعی کردند میلوسویچ را در «مجله‌ی حلقه‌ی بلگراد» یا سازمان‌های جامعه‌ی مدنی به‌شکلی عقب برانند اما موقعیت میلوسویچ فراتر از این بود که با جمع‌شدن در حلقه‌های فکری بتوان آن را به عقب راند.

مسئولیت گروهی در جنگ‌های یوگسلاوی

الف) روشن‌فکری

از ابتدای این نوشته با این توضیح شروع کردیم که اساساً رویکرد این نوشته پیشگیری از جنگ است: این نوشته باور دارد جنگ امر محتومی نیست که با دل‌سپردن به روایات تاریخی باید به انتظار وقوع آن نشست. در ادامه به نقش بیدارکنندگان نفرت‌های خفته و نیروهای سیاسی‌ای اشاره کردیم که در متن فرهنگ برخاسته از مخالفت با نظام کمونیستی، خود به شیفتگان قدرت تبدیل شدند. طرح مسئله‌ی مسئولیت گروهی روشن‌فکران در این مرحله دقیقاً مصرع دوم بیتی است که از اول این نوشته برای توضیحش تلاش کردیم.

بعد از جنگ جهانی دوم تحولات حقوقی عموماً به‌سوی بالاتر بردن سطوح مسئولیت فردی در قبال ارتکاب جنایات و به‌طور کلی انجام شر بوده است. امروز تقریباً شکی وجود ندارد که افراد باید در قبال آنچه قادر به انجام آن هستند به‌ویژه در هنگامه‌ی جنگ مسئول باقی بمانند. شاید بتوان گفت امروز کمترین معارضه‌ی حقوقی یا عرفی در خصوص حفظ مسئولیت افراد در قبال ارتکاب جنایت وجود دارد.

در کنار مسئولیت فردی، مسئولیت گروهی نیز به‌ویژه بعد از جنگ‌های یوگسلاوی مورد توجه بیشتر قرار گرفت. در همین زمینه ویرجینیا هلد با برجسته‌کردن زاویه‌ی مغفولی از تأثیر گروه‌ها یا شبکه‌هایی که نقشی در به‌راه‌انداختن مناقشه‌ی قومی در یوگسلاوی داشتند، در تفسیرش از وقایع بوسنی توجه ما را به «مسئولیت گروهی روشن‌فکران» جلب می‌کند.^{۱۵۷}

او با مرور موضع‌گیری فلاسفه در خصوص باید و نبایدهای پذیرفتن مسئولیت گروهی، تأکید می‌کند که گفتمان «مسئولیت اخلاقی گروهی» می‌تواند حداقل در مورد گروه‌هایی خاص مورد توجه جدی قرار گیرد.^{۱۵۸} این رویکرد «مسئولیت گروهی» هیچ منافاتی با «مسئولیت شخصی» ندارد.^{۱۵۹} هلد به تعریف مایکل زیمرمان از مسئولیت اخلاقی اشاره می‌کند و به تعریف او ارجاع می‌دهد: اینکه، زیمرمان مسئولیت را به یک ادعای صریح اخلاقی مربوط می‌داند. او فردی را اخلاقاً مسئول می‌شناسد که بتواند او را برای نتیجه یا عملی سرزنش کرد.^{۱۶۰} اگر این تعریف را معیار بگیریم، ما با حلقه‌های روشن‌فکری به‌مثابه گروه‌هایی غیرسازمان‌یافته روبه‌رو می‌شویم. درست است که در بین گروه‌های روشن‌فکری ما با سلسله‌مراتب و قدرت مشخصاً توزیع‌شده‌ای روبه‌رو نیستیم اما کلیت این گروه‌ها معمولاً دارای نفوذ و اثرگذاری چیزی بیش از یک تریبون روشن‌فکری هستند. هلد با هشدار در مورد خطرات نادیده‌گرفتن «مسئولیت گروهی» ناسیونالیست‌های صرب در تبلیغات پیش از جنگ یوگسلاوی به ما هشدار می‌دهد و در مورد ضرورت جدی‌گرفتن این مسئولیت به‌ویژه در برابر کسانی که در کار پراکندن نفرت قومی هستند، زنه‌ار می‌دهد.^{۱۶۱}

نباید فراموش کنیم که توهین یا هرگونه تحریک قومیتی، زبانی یا نژادی مشخصاً در قوانین یوگسلاوی جرم محسوب می‌شد.^{۱۶۲} اما به‌واسطه‌ی مبهم و پراکنده‌بودن ضمانت‌های حقوقی اثربخشی آنها ملغی شده بود. به همین دلیل، زمانی که بلندگوهای برخی متفکران در غیرسازی از قومیت‌ها با صدای بلندی پخش می‌شد، شنوندگان و علاقه‌مندان بیشتری هم بدون بازخواست قانونی پیدا می‌کرد. دامنه‌ی اثرگذاری تبلیغات ضدقومی متکی به حیثیت آکادمی صربستان باعث شده بود روشن‌فکران در فضایی بدون مهار، هر آنچه برای برنامه‌ی سیاسی‌شان مقتضی است را به هم ببافند و با نام نجات مردم صرب، علیه دیگری پیش بگذارند.

شاعران، ادیبان، مورخان و برخی روان‌شناسان و به‌طور کلی روشن‌فکران مورد اقبال، به‌عنوان بازیگران فرهنگ عمومی در صربستان همگی حول ایده‌ی صربستان بزرگ یا احیای دولت ملی صرب جمع شدند. آنها بیش از آنکه طراح بدیل‌های (آلترناتیوهای) سیاسی و مبتکرانه یا معرفی‌کننده‌ی راه‌حل‌های ممکن برای بحران‌های به‌وجودآمده باشند، به‌عنوان بسیج‌کنندگان عواطف عمومی وارد صحنه شدند. کار آنها خلق یک تصویر تهدیدآمیز از دیگران علیه جامعه‌ی صرب بود. استراتژی سیاسی آنها در این مرحله بسیار سرنوشت‌ساز بود، چراکه ناسیونالیسم تهاجمی و تصاویری که از تهدیدها علیه صرب‌ها ساخته شده بود، بستری را فراهم می‌کرد که به‌واسطه‌ی آن، حفاظت از مردم صرب به مسئولیتی «همگانی» تبدیل می‌شد. هیچ‌چیزی خارج از مسئله‌ی قوم صرب، قانع‌کننده و ضروری نمی‌نمود. صرب‌ها با ساختن یک تهدید همه‌گیر علیه موجودیتشان، توانستند از «کلیت» اقوام دیگر مشروعیت‌زدایی کنند. البته این استراتژی فقط ابزار دست صرب‌ها باقی نماند: کروات‌ها، بوسنیایی‌ها و کوزوویی‌ها نیز بعدها استراتژی تهاجمی مشابهی را به‌صورت دومینو علیه دیگری به کار بردند. به‌کاربردن استراتژی جابه‌جا کردن تمرکز سیاسی از «حق و منافع مردم صرب» به «مقابله با تهدید بیرونی علیه صرب‌ها» فضای سیاسی را برای تثبیت قدرت نخبگان جنگجو آماده می‌کرد. این باعث شده بود ناظران در بیرون از یوگسلاوی به این نتیجه برسند که «بقای سیاسی نخبگان» به‌جای «پرداختن به منافع عمومی مردم» با هم جابه‌جا شده است.

اگر روشن‌فکر صرب به‌جای بزرگ‌کردن تهدید دیگر اقوام از منافع و حقوق مردم صرب حرف می‌زد، عملاً سازوکارهای تهاجمی خنثی می‌شد: نیرویی برای نسل‌کشی، اعدام دسته‌جمعی، قتل گروهی و در یک کلام انهدام دیگری به وجود نمی‌آمد.

شیپ گنیون در نوشته‌ای با بررسی چگونگی ساخته‌شدن این تقابل قومی توسط صرب‌ها تأکید می‌کند: «مورد صربستان اهمیت شناسایی این موضوع را نشان می‌دهد که شعار سیاسی، خود رفتار سیاسی است؛ مناقشه‌ی قومی که با معیار قومی تبیین می‌شود و در خطوط قومی اتفاق می‌افتد، ممکن است درباره‌ی موضوعات قومی باشد اما می‌تواند توسط مسائلی به وجود آید که ربطی به قومیت ندارند. توانایی خشونت برای برپا کردن زمینه‌های خاص سیاسی به این معنی است که [آنها] که مناقشه‌ی قومی خشونت‌باری را برمی‌انگیزند، ممکن است هدفشان به‌طور کلی چیزی غیر از اهداف مستقیم [خود] مناقشه باشد.»^{۱۶۳}

به این نکته دقت کنیم: اگر از این روشن‌فکران پرسیده می‌شد که برای شکاف توسعه در کوزوو یا بلگراد یا لیوبلیانا چه برنامه‌ی عینی‌ای را اجرا خواهید کرد، پاسخی نداشتند. اگر از آنها پرسیده می‌شد ارتباط مسئله‌ی تورم در یوگسلاوی و بالارفتن بدهی وام‌های دریافتی با تبلیغات سیاسی بر سر بازخوانی نبرد کوزوو پولیه که در ۶۰۰ سال پیش اتفاق

افتاده، چیست، پاسخی نداشتند. اگر پرسیده می‌شد که چطور ورشکستگی صنایع با طراحی برنامه‌ی انهدام مردم کوزوو ارتباط پیدا می‌کند، به‌طور قطع چیزی در چنته نداشتند. ناسیونالیسم صرب قرار نبود به این سؤال‌ها پاسخی بدهد. ناسیونالیسم ستیزه‌جو به دنبال بسیج سراسری و پرشور کردن فضا بود تا بتواند از صحنه‌ی رقابت با یوگسلاوی فدرال، برنده بیرون بیاید و دیگران را از صحنه‌ی قدرت بیرون براند. مجموع این تبلیغات به برقراری نظام اجبار فکری‌ای تبدیل شد که قبل از هرچیز باید از صورت‌بندی مسئله‌ی صرب به دست میلو سویچ پیروی می‌کرد.

بی‌افق بودن، بدون نتیجه بودن و پوچ بودن این برنامه‌ی سیاسی، به‌ویژه وقتی مستندهای جنگ را در بوسنی دنبال می‌کنیم، آشکارتر می‌شود. در مستندی به کارگردانی فلیپ بوفون^{۱۶۴} که از خطوط اول جبهه‌ی صرب‌ها علیه بوسنی تهیه شده است، سربازان جوان در برابر سؤال فیلم‌بردار که می‌پرسد «شما چی فکر می‌کنید؟» یا «از این جنگ چه می‌خواهید؟» پاسخ روشن و سراسری نمی‌دهند. در گفت‌وگوهای دیگری فیلم‌بردار از مردان میانسال با لباس‌های نظامی می‌پرسد «برای چه می‌جنگید؟». آنها می‌گویند: «اینها [مسلمانان] در تاریخ خیلی به ما بد کرده‌اند، وقتی آنها را می‌کشیم احساس رضایت می‌کنیم.»^{۱۶۵} بی‌معنایی حتی در اهداف کلاسیک جنگ بوسنی نیز خود را نشان می‌داد: استراتژی و هدف جنگ نه دسترسی به منابع، کنترل سرزمین‌های بیشتر یا اثبات توانایی‌های نظامی بلکه فقط انهدام دیگری بود.

در این میان هرچه چهره‌های ناسیونالیسم صربی موفق به جذب توده‌های بیشتری می‌شدند، در سطح سیاسی و رسانه‌ای الهام‌بخش‌تر و بسیج‌کننده‌تر عمل می‌کردند. هرچه تبلیغات بیشتر و با شورمندی افزون‌تری ادامه می‌یافت، حوزه سیاست از ارائه انتخاب‌هایی برای بازسازی‌های رادیکال یا تغییرات ریشه‌ای ضروری با برنامه‌های سازنده و ظهور افقی روشن برای عملیاتی‌شدن این تغییرات بیشتر خالی می‌شد. آنچه روشن‌فکران صرب برای میلو سویچ انجام دادند این بود که ایده‌ی «کوزوو» را در همه‌جا پراکنده کردند: این باور که نه‌تنها صرب‌های ساکن در کوزوو بلکه همه‌ی صرب‌ها از حقوق ملی‌شان محروم هستند و بی‌درنگ به نجات‌بخشی نیاز دارند.^{۱۶۶}

در واقع پروراشدن ایدئولوژی ناسیونالیسم صرب بر دو محور پیش می‌رفت: کسب اعتبار در مسیر مخالفت با نظم فدرالی و تهییج افکار عمومی که دیگر چندان حوصله‌ی تأمل یا انتخاب میان گزینه‌های سنجیده را نداشت. میلو سویچ برنامه‌ی سیاسی خود را در ابهام و از طریق تأکید بر مسئله‌ی نژاد مطرح کرده بود اما اسلوبی که برای دیگری‌سازی از آلبانیایی‌ها در پیش گرفته بود، مستقیماً به برنامه‌های حذف بیولوژیکی منتهی شد. در چنین موقعیتی بود که میلو سویچ بدون هیچ تردیدی دستور کار سیاسی خود را به «مبارزه‌ی مردم صرب برای بقایشان» تقلیل داد؛^{۱۶۷} دستور کاری که چاره‌ای جز آزاد کردن ارواح خصومت‌آفرین گذشته نداشت.

کریستینا موروس در مقاله‌ای قابل تأمل با عنوان «بیانیه‌ی آکادمی صربستان: اقتدار روشن‌فکری و ساخت یک "مردم" ویژه‌ی صرب»^{۱۶۸} نشان می‌دهد چگونه روشن‌فکران صاحب‌نام توانستند با شکلی از آموزش فرهنگی، مخاطبان خود را از طریق گفتمان ساخته‌شده روی هویت آنها، در یک چارچوب فرهنگی و با ارجاعات تاریخی تحت تأثیر قرار دهند و از همین منظر اعمال خشونت دسته‌جمعی را عادی کنند. بعد از کشتارهای بالکان، با پیداشدن هر قبر دسته‌جمعی این سؤال دوباره مطرح می‌شد که چطور این اتفاق افتاد؟ چطور مردمان عادی دهکده‌ها عده‌ی دیگری را سلاخی کردند؟ چرا مردمی که تا دیروز در یک خیابان زندگی می‌کردند امروز همدیگر را مثل مورچه می‌کشند و به داخل رودخانه می‌ریزند؟^{۱۶۹} چطور امروز در خیابان به جسد دیگری لگد می‌زنند؟ چطور کودکان روستا را به همراه مادرانشان در ساختمانی محبوس می‌کنند و زنده‌زنده می‌سوزانند؟^{۱۷۰}

موروس معتقد است بیانیه‌ی آکادمی صربستان ایستاده بر اعتبار نام‌های بزرگ جهانی و چهره‌های دانشگاهی توانسته بود در بین افکار عمومی جریانی به راه اندازد: جریانی که هرآنچه از سوی فرهیختگان گفته می‌شد را مشروع جلوه می‌داد و وقتی از بازسبگیری حق تاریخی سرزمین‌های صرب و یکدست‌سازی یوگسلاوی می‌گفت، به اعتبار اینکه عده‌ای خردمند پشت ایده‌ی برتری تاریخی صرب‌ها نشسته‌اند، به قدری عین حقیقت جلوه می‌کرد که کسی یارای زیر سؤال بردن آن را نداشت.

در پی این شکوه‌مندسازی‌های تاریخی از نقش و جایگاه صرب‌ها جلوه‌هایی از قطب‌بندی اجتماعی علیه غیرصرب‌ها، به‌ویژه اهالی کوزوو، کرواسی و بوسنی بروز کرد. نظم ایده‌آل صربی از حکمرانی صربی بر غیرصرب‌ها به صورت یک ایده‌ی نجات‌بخش ترسیم شد. این وضعیت ایده‌آل وعده‌ای غایت‌گرایانه از نظم سیاسی‌ای بود که فدرالیسم یوگسلاوی در آن هیچ جایگاهی نداشت و باید فرومی‌پاشید.

اما چرا اینطور شد؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید سؤال دیگری را مطرح کنیم: چه کسی هیولای نفرت را در میان مردم علیه گروه‌های مختلف بیدار کرد؟ چطور این موج خشونت از گروهی به گروه دیگر سرایت کرد؟ پیش‌تر، پاسخ این وضعیت را در تفسیر پیر هاسنر از ناسیونالیسم مرکزگرا و مرکزگریز داده بودیم. بیدارشدن ناسیونالیسم مرکزگرای ستیزه‌جو به ناسیونالیسم‌های مرکزگریز (نظیر ناسیونالیسم کروات و بوسنیایی) نیز نیرو بخشید.^{۱۷۱}

فرهنگ‌سازی با نفرت به جای تأکید بر حق توسعه و انتخاب عمومی، مقصدانستن سوژه‌هایی مبهم از قومیت و لحظات تاریخی به جای در پیش گرفتن برنامه‌های سیاسی رهایی‌بخش در چارچوب احقاق حق، دلیل دانستن همسایه، تهدید به ویرانی به جای تأکید بر آبادانی، تهدید به انهدام به جای در پیش گرفتن برنامه‌های معطوف به جبران عقب‌ماندگی،

گرفتارشدن در سیاست شقاوت، بی‌رحمی و تمسخر ارزش‌های انسانی و اصول هم‌زیستی و خلاصه هرآنچه در طی دهه‌ها میان مردم یوگسلاوی جریان داشت، در لابه‌لای این ناسیونالیسم مرکز‌گرا پدیدار شد.

مفهوم «اتحاد»، بنیان شکل‌گیری فدرالیسم یوگسلاوی بود که در چینی‌پیچیده توانسته بود خودگردانی جمهوری‌ها را تضمین کند. هم‌زیستی نه ارزشی اخلاقی یا توصیه‌ای منزله‌طلبانه بلکه استراتژی بقا برای یوگسلاوی بود؛ کشوری که هنوز یکی از نمونه‌های تاریخی هم‌زیستی در یکی از متکثرترین واحدهای سیاسی جهان است. این بنیان بارها اجازه داده بود تغییرات رادیکال به‌شکل قانونی در بازنویسی قانون اساسی یوگسلاوی رخ بدهد. اما مسابقه‌ی ناسیونالیسم صربی، پیش‌راندن تغییرات را به مناقشه و مقابله نه با بحران‌ها یا مشکلات بلکه با مردم و در میان مردم سوق داد.^{۱۷۲} قبل از میلوسویچ، مسئول ایجاد این شکاف و افتراق میان مردم روشن‌فکران صرب بودند.

ب) کلیسای ارتدوکس

نمی‌توان از بحث مسئولیت گروهی در جنگ‌های یوگسلاوی گفت و در آن به نقش کلیسای ارتدوکس صربستان اشاره‌ای نکرد. پس از شکاف با کمونیسم روسی و بازشدن فضای سیاسی، امکان نسبی بیان دین‌داری در گروه‌های مختلف جامعه‌ی یوگسلاوی گسترش یافت و کلیسای ارتدوکس صرب به یکی از نمونه‌های قابل‌توجه امتزاج «مسئله‌ی صرب‌بودن» با «آیین ارتدوکس» تبدیل شد و از ناسیونالیسم صربی-ارتدوکسی، آیینی ملی-مذهبی برساخت.

همراهی کلیسای ارتدوکس صرب در قدوقامت یک کلیسای ملی و حامی برنامه‌ی صربستان بزرگ به این صورت بود که دست به ترویج روایت‌هایی مبتنی بر برگزیده‌بودن صرب‌ها زد: آسمانی و تاریخی‌بودن شانس صرب‌ها برای احیای دولت صربی از جمله محورهایی بود که کلیسای ارتدوکس صربستان برای آن بسیار کوشید.

در کنار فضای عمومی فرهنگی که چهره‌های صرب از پروار کردن تاریخ چندصدساله‌ی گذشته فراهم می‌کردند، نهاد کلیسای ارتدوکس نیز پایه‌پای روایات تاریخی مشغول حدیث‌سازی‌های ارتدوکسی از قداست کوزوو به‌عنوان میدان جنگاوری تاریخی علیه عثمانی بود. عمده‌ی این روایت‌ها، کوزوو را «اورشلیم» صربستان می‌خواند و با تکیه بر جنگ مقدس بازپس‌گیری آن، از اسطوره‌های پیش‌تر ساخته‌شده برای تقویت تاریخ مطلوب صربی بهره‌برداری می‌کرد.^{۱۷۳} دستگاه دینی مشغول تولید محصولات مورد نیاز ناسیونالیسم صربی با تکیه بر جایگاه قدسی «عمل مقدس بازگشت» و برقراری مجدد حاکمیت صرب‌ها در سراسر یوگسلاوی بود؛ امری که در حد و اندازه‌ی عمل واجب مذهبی و دارای بار الهیاتی، نشو و نما پیدا می‌کرد.^{۱۷۴}

در تمامی سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ و تا پیش از شروع جنگ با کوزوو این خط مذهبی و تبلیغاتی از سوی مردان کلیسای صرب و توسط آن گروهی که در مخالفت با رژیم کمونیستی سال‌ها پیش به تبعید رفته بودند، همچنان دنبال می‌شد. کشیش‌های تبعیدی که به‌عنوان چهره‌های مخالف سرکوبگری کمونیستی شهرت داشتند، در ایالات متحده‌ی آمریکا زندگی می‌کردند و روی کاغذ از آنها انتظار می‌رفت که با اتخاذ مواضعی نزدیک به محافظه‌کاران لیبرال و حلقه‌هایی که با آنها در آمریکا در ارتباط بودند، حامی ارزش‌های سنتی-مذهبی باقی بمانند و ضدجنگ موضع بگیرند. اما کلیسای ارتدوکس با تأکید بر نقش نجات‌بخشی مردم صرب در طول جنگ‌های صدساله‌ی گذشته‌ی بالکان، همچنان از چهره‌های ناسیونالیست صرب انجام می‌داد آشکارا حمایت می‌کرد. این مردان با ترویج بدبینی و شکاکیت نسبت به جهان مدرن، کلیت سکولاریسم غرب و کاتولیسیسم میان‌رو^{۱۷۵} و برجسته‌کردن بی‌وقفه‌ی هویت ملی صرب، به ماشین تولید مهمات معنوی برای جنگ‌طلبی صربی تبدیل شدند. چهره‌هایی همچون آمفولوژیه رادوویچ،^{۱۷۶} یوستین پوپویچ^{۱۷۷} و نیکولای ولیمیروویچ^{۱۷۸} - که آخری در مخالفت با نظام کمونیستی سال‌ها در آمریکا در تبعید به سر می‌برد - شاگردان و ملازمان فکری‌شان را در چارچوب ترویج آیین ارتدوکسی صرب‌محور، تربیت کرده بودند.

برای مثال، روحانی بلندپایه‌ی صرب، قدیس پاول،^{۱۷۹} در مورد جایگاه کوزوو در خطبه‌ای معنوی گفته بود: «در چارچوب میراث زمین صربی ما، کوزوو نشانگر وظیفه‌ی ما در مقابل خداوند و به‌ویژه این مردم مصیبت‌زده‌ای [صرب‌ها] است که با قلبی شکسته رنج می‌برند و از اماکن مقدسشان دفاع می‌کنند. حراست از این ذخایر بی‌کران (مادی و معنوی) کوزوو نه‌تنها منفعت مردم صرب بلکه به نفع انسانیت است.»^{۱۸۰}

همانند بیشتر روشن‌فکران ناسیونالیست صرب که مخالفتشان با نظام کمونیستی، آنها را به مبارزه برای دفاع از آزادی نکشانده بود، روحانیان کلیسای ارتدوکس نیز در شکاف با نظام کمونیستی، در دره‌ای چنین عمیق از دگماتیسم افتاده بودند. اصرار بر پیروشدن بر نظام کمونیستی، جایی برای حفظ ارزش‌های فردی و دفاع از حق انسانی باقی نگذاشته بود و از این رو، کلیسای ارتدوکس به نماینده‌ی جریان ضدروشنگری تبدیل شده و مشغول اختراع سنت‌های مذهبی مورد نیاز برنامه‌ی سیاسی صربی شده بود.^{۱۸۱}

پ) رسانه‌ها

پیش‌تر به وضعیت حوزه‌ی روشن‌فکری اشاره کردیم. در یوگسلاوی آزادی بیانی نسبی وجود داشت و هم‌زمان امکان افتادن قرعه‌ی سرکوب به نام یک نفر و گیرافتادن در چرخ‌دنده‌ی سرکوب و زندان هم وجود داشت. روشن‌فکران ناراضی، به‌ویژه آنهایی که خود را در جبهه‌ی ناسیونالیستی تعریف می‌کردند و فاصله‌ی بیشتری با نظام کمونیستی داشتند، نیروی خود را برای فرار از حذف، به‌تدریج معطوف به باقی‌ماندن و تصاحب قدرت کردند.

روشن‌فکران به‌طور مثال در دهه‌ی ۱۹۷۰ تطبیق برای بقا را انتخاب کردند اما از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ تصاحب و به‌چنگ‌آوردن قدرت به هدف حوزه‌ی روشن‌فکری ناسیونالیسم صربی تبدیل شد.

وضعیت در یوگسلاوی پیچیدگی‌های دیگری هم داشت: هم‌زمان با گردش روشن‌فکران برای به‌دست‌آوردن صندلی قدرت، پرسش از امر قومی و نژادی به تدریج به «مسئله» تبدیل شد. برخلاف تحلیلگرانی که تاریخ برخورد و نزاع‌های خونین در این منطقه را چندصدساله می‌دانند، یوگسلاوی در اوج برخوردهای خشونت‌آمیز ناشی از فضای دوقطبی، یکی از آرام‌ترین نقاط جهان بود. بنابراین، قابل‌قبول است که گفته‌ی اسکولیچ را بپذیریم: مناقشه‌ی قومی در یوگسلاوی نه امری ریشه‌دار و تاریخی بلکه اتفاقی برخاسته از کشمکش‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ بود.^{۱۸۲}

بدون شک رسانه‌ها نیز در کنار گروه‌هایی همچون روشن‌فکران و مذهبی‌ها در جنگ یوگسلاوی نقش بی‌بدیلی داشتند. نویسندگی کروات، اسلاونکا دراکولیچ که در بین فارسی‌زبانان با رمان‌های **بالکان اکسپرس** و **آزارشان به مورچه هم نمی‌رسید** بیشتر شناخته‌شده است، در لنز تحلیلی که برای این نوشته به کار گرفته شده، کنار ماست. او در سال‌های اخیر در سخنرانی‌های متعددی به نقش روشن‌فکران در بلندکردن غول ویرانگر ناسیونالیسم ستیزه‌جو، توجه همگان را بیشتر به این موضوع جلب کرده است.^{۱۸۳} او در یکی از سفرهایش به اوکراین در گفت‌وگو با فمینیست‌های این کشور از خاطرات فروپاشی یوگسلاوی به‌عنوان مثال قابل‌اعتمادی برای ضروری‌بودن مراقبت از حوزه‌ی روشن‌فکری، به سویه‌های پنهان‌مانده‌ای از جنگ یوگسلاوی پرداخت. او در یکی از این نشست‌ها با بازخوانی نقش روشن‌فکران به‌عنوان «آدم بدها» زمینه‌ی وقوع جنگ در یوگسلاوی را با جزئیات بیشتری از نقش این گروه در کنار نقش رسانه بازگو کرد. او از جنگ رسانه‌ها و واژگانی که همچون فشنگ عمل می‌کردند، گفت. در یکی از این جنگ‌های رسانه‌ای میان تلویزیون صربستان و کرواسی، واقعه‌ی تاریخی اردوگاه یاسه‌نوواک به بخش‌های خبری و گزارش‌های تلویزیونی کشیده شد. یاسه‌نوواک اردوگاهی بود که در جریان جنگ جهانی دوم در کنترل نیروهای فاشیست اوستاشه‌ی کروات به‌عنوان متحدان رژیم نازی بود. ده‌ها هزار صرب، یهودی و رومن در پی کشتار عمومی در گورهای دسته‌جمعی در این اردوگاه دفن شده بودند. بعد از جنگ جهانی دوم هیچ امکانی برای کنارزدن غبار تاریخی و بازخوانی منصفانه‌ی این فاجعه وجود نداشت. در یوگسلاوی دوره‌ی تیتو قانون سکوت بر جنایت حکم‌فرما بود. در دهه‌ی ۱۹۶۰ و دهه‌ی ۱۹۸۰ برای انجام تحقیقات پزشکی قانونی در مورد جنایات زیر خاک مانده، در این منطقه کوشش‌هایی شد. تعداد قربانیان تا یک میلیون نفر ارزیابی می‌شد. دانشگاه لیوبلیانا و زاگرب و چهره‌های فنی و تخصصی متعددی در مورد لزوم بازخوانی درست و شناسایی خانواده‌ی قربانیان توصیه‌های پراکنده‌ای کردند. اما از آنجایی

که این مهم هرگز انجام نشد، طرفین مدعی هرکدام تفسیر خود را از کشتار در یاسه‌نوواک به‌عنوان حقیقت با مخاطبان خود به اشتراک گذاشتند. در غیاب دادخواهی روشن، احساس خشم و نفرتی که در طول دهه‌ها تلنبار شده و به فراموشی سپرده شده بود، در میانه‌ی جنگ رسانه‌های صرب و متقابلاً کروات، مجدداً بیدار شد.

تلویزیون‌های صرب گزارش‌هایی منتشر می‌کردند که هیچ زمین‌هی تاریخی و شفافیت قانع‌کننده‌ای در آن مطرح نمی‌شد و فقط به گفتن این بسنده می‌شد که کروات‌ها حدود چند هزار صرب و چند ده‌هزار یهودی را در این اردوگاه در گورهای دسته‌جمعی ریخته‌اند. متقابلاً تلویزیون‌های کروات از وقایع اردوگاه بلایبورگ^{۱۸۴} در اتریش پرده برمی‌داشتند که ابعاد جنایات اتفاق‌افتاده به‌دست صرب‌ها را در پایان جنگ جهانی دوم تصویر می‌کرد.

دراکولچ به هم‌زمانی دو اتفاق تأکید می‌کرد: نمایش اسکلت‌های انسانی از تلویزیون و بحث تورم افسارگسیخته. مردم در بین ناامنی از آینده و تنفیری که دائماً از تلویزیون پمپاژ می‌شد، گیر افتاده بودند. فضایی از تنفر پخته و آماده شده بود: کوشش‌های روشن‌فکری از یک سو، بازخوانی جنایات یاسه‌نوواک و بلایبورگ از سوی دیگر و وضعیت اقتصادی وخیم که توان خرید مردم را در فروشگاه‌ها هر پنج دقیقه کمتر می‌کرد. در چنین لحظه‌ای هیچ‌چیز جز جنگی انتقام‌جویانه موجه و راه‌حل همه‌ی بحران‌ها جلوه نمی‌کرد.

از دیگر حوادثی که آینده‌ی تأثیرپذیری‌های متقابل رسانه‌ای-روشن‌فکری شده بود، خشونت‌های مربوط به درگیری هواداران تیم‌های فوتبال صربستان و کرواسی بود. سرگی فلر تخاصم شکل‌گرفته‌ی بسیار مشهور در زمین فوتبال باشگاه‌های یوگسلاوی را چیزی جز نتیجه‌ی قشربندی قومی برآمده از تنش‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ نمی‌داند؛^{۱۸۵} تعبیری که باز هم در لنز کلی این نوشته قرار می‌گیرد. تقابل دو باشگاه فوتبال صربستان و کرواسی فقط رقابت سرسختانه‌ی ورزشی نبود. هسته‌های اولیه‌ی گروه‌های کوچک هواداری، به‌ویژه در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، در مواقعی که امکان حضور خیابانی در تجمعات ورزشی را داشتند، خود را منسجم‌تر نشان می‌دادند. درگیری‌ها به‌طور خاص در مسابقاتی که صرب‌ها با کروات‌ها روبه‌رو می‌شدند، شدت می‌گرفت. در ۱۳ مه ۱۹۹۰ در استادیوم Maksimir زاگرب و در جریان مسابقه‌ی میان دینامو کروات و ستاره‌ی سرخ بلگراد ناآرامی گسترده‌ای به وجود آمد. به دید بسیاری، نقطه‌ی شروع جنگ در یوگسلاوی این مسابقه بود.

روز درگیری و خصومت میان دو باشگاه صرب و کروات بر مزرعه‌ای از تنفرهایی روییده بود که پیش‌تر در بحث‌های تاریخی و فلسفی مربوط به «صربستان بزرگ» به‌شکلی توجیه شده و اعتبار کسب کرده بود. مخاصمه‌ی دو باشگاه فوتبال فقط آینده‌ای از تقابل فاجعه‌ای بود که پیش‌تر متفکران آن را در آکادمی، روزنامه‌ها و رسانه‌ها مهندسی کرده بودند. از همه نگران‌کننده‌تر این بود که در صربستان دو باشگاه ستاره‌ی سرخ و پارتیزان،

محل اتصال گروه‌های نیمه‌سازمان‌یافته‌ی ناسیونالیست تندرویی شده بودند که به راحتی تجمعات راست افراطی را سازماندهی می‌کردند.

استادیوم ستاره‌ی سرخ بلگراد (Marakana)، میزبان گروه‌های بسیار کوچک و مخفی راست افراطی که شبیه سلول‌های تروریستی فعلی عمل می‌کردند، به‌ویژه گروه موسوم به «کوزوو ۱۳۸۹»، بود. در استادیوم پارتیزان، همه‌ی هواداران با پوشیدن لباس سیاه شعارهای نوشته‌شده‌ای را در تأیید «مالکیت کوزوو در دستان صرب‌ها»^{۱۸۶} تکرار می‌کردند. پیش‌تر نیز هدایت طرفداران تیم ستاره‌ی سرخ بلگراد در دست آرکان،^{۱۸۷} یکی از رهبران شبه‌نظامی بسیار خشن گروهی به نام برها، بود که در جریان جنگ با بوسنی به جنایات جنگی هم متهم شد. گروه کوچک دیگری نیز همچون Obraz وجود داشت که در دهه‌ی ۱۹۹۰ از میان جمع‌های ارتدوکس ناسیونالیست صربی حول مجله‌ای به همین نام متولد شده و حالا با تبلیغات رسانه‌ای به میدان‌های ورزشی وارد شده بود. این گروه با بازخوانی جنبش چتینیک صرب و جنایت‌های به‌وقوع‌پیوسته علیه دیگر اقوام بالکان، رادکو ملادیچ از رهبران صرب بوسنی را آشکارا تحسین می‌کردند. هم‌نشینی دین و مذهب، برجسته‌کردن آیین ارتدوکسی و نادیده‌گرفتن تکثر کاتولیک یا مسلمان از محورهای مورد تأکید این گروه‌های صرب بود. Obraz هم یکی از متهمان نسل‌کشی سربرنیتسا در ژوئیه‌ی ۱۹۹۵ شد.^{۱۸۸} گروه دیگر، «خون و شرف»^{۱۸۹} بود که گرایش یهودستیزی داشت و عملاً از ۱۹۹۰ فعال شده بود.^{۱۹۰}

جریان رسانه‌های مکتوب نیز چندان تفاوتی با ذهنیت حاکم بر تلویزیون‌ها نداشت. روزنامه‌های محلی در جمهوری‌های مختلف، دیگر چیزی از فدرالیسم نمی‌نوشتند: به‌جای یوگسلاوی، تاریخ هر جمهوری را برجسته می‌کردند. در بلگراد روزنامه‌ی Politika و هفته‌نامه‌ی Nin در لیوبلیانای اسلوونی، Delo، Mladina و Dnevnik در زاگرِب کرواسی و Borba و Vjesnik نشان‌دهنده‌ی طیف سیاسی متنوع اما در عین حال آینده‌ی ناسیونالیسم در حال گسترش در همه‌ی جمهوری‌ها بودند.

راست افراطی در شبکه‌ی مهمی از ورزشکاران و هنرمندان و گروه‌های بسیار کوچک که معمولاً به مسابقات فوتبال می‌رفتند، نفوذ کرده و آنها را با خود همراه کرده بود. متقابلاً وضعیت در اسلوونی و کرواسی هم مشابه الگوهای یارگیری و شبکه‌سازی در صربستان بود. خواننده‌های معروف، فوتبالیست‌ها، باشگاه‌داران و هنرمندانی که به هر حال به مخاطب‌های توده‌ای دسترسی داشتند، در بیان سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی‌شان از ناسیونالیسم افراطی بهره می‌گرفتند. آنها می‌توانستند با فعال کردن یک تغییر فوری کلیدوار از خواست‌های ناسیونالیستی علیه کرواسی، بوسنی و به‌ویژه کوزوو موجی از همراهی‌های توده‌ای را در خیابان‌ها و رسانه‌ها بیافرینند. ناسیونالیسم قدرتمندی که تقریباً در همه‌جا حاضر بود، به جوابی برای همه‌ی بحران‌ها تبدیل شده بود. در چنین اتصال‌های پیچ و واپیچی بود که خشونت، اوباشگری، وقاحت‌های کلامی و ویران کردن شهرها یا جان‌ستاندن

از دیگر اقوام نه ضدارزش بلکه لازمه‌ی دفاع از گروه «ما»، و موضوعی سازنده و حتی امیدبخش به نظر می‌رسید.

پایان: چند درس، یک استثنا

بعضی از روشن‌فکران به‌جای پرداختن به بحران زندگی سیاسی، دست به پرکردن محیط از بدیل (آلترناتیوهای) نیاکانی می‌زنند، پیچیدگی‌های امروزی سیاست را نادیده می‌گیرند و با ارجاع به لحظه‌ای شکوهمند از گذشته، سنت را دوباره اختراع می‌کنند.^{۱۹۱} این وضعیت در مورد پروژه‌ی صربستان بزرگ موبه‌مو صدق می‌کرد. پروژه‌ی دولت واحد صربی، یوگسلاوی را صحنه‌ی کشمکش میان دو سیاست ناسیونالیستی کرد: مرکزگرایی صربی که به هر جان‌کندنی، می‌خواست یوگسلاوی را تحت سیطره‌ی «صرب» در بیاورد و در مقابل آن، جریان جدایی‌طلبی مرکزگرای (کروات).^{۱۹۲} فروپاشی یوگسلاوی ناشی از ویژگی فدرال آن نبود، بلکه ناشی از برنامه‌ی ستیزه‌جو و گذشته‌گرایی بود که با حذف دیگر ملیت‌ها، پروژه‌ی قدرت‌یابی عده‌ای از نخبگان سیاسی و دانشگاهی صرب را به‌جای برنامه‌ی سیاسی مردم یوگسلاوی نشانده.

شاید بتوان گفت از سال‌های رنج‌آوری که بر مردم یوگسلاوی سابق گذشت، می‌توان درس‌هایی آموخت: برای مراقبت از حوزه‌ی روشن‌فکری، اقدامات مؤثرتری بکنیم و همیشه مراقب ظهور شهرت‌طلبان و شیفتگان قدرت باشیم. میان خیر عمومی و دستورکارهای فرقه‌ای تمایز بگذاریم. همبستگی سیاسی میان نیروهای چپ و لیبرال علیه ناسیونالیسم نیاکانی را در لحظه‌های تأسیس امر سیاسی جدید، سوای کشمکش‌های سیاست‌گذاری، جدی بگیریم. در متن محافظه‌کاری ضددموکراسی، نیروهای ضدروشنگری در همه‌ی اشکال در حال نابودکردن گفتمان‌های حق، بی‌مصرف نشان‌دادن آنها و از ارزش انداختن آزادی‌های فردی و ارجاع به گذشته‌ای هستند که هیچ نشانی از مراقبت از زندگی در آن وجود ندارد. مراقب مشاطه‌گری تاریخ (سرقت از لحظه‌هایی از تاریخ و تبدیل آن به سرنوشت همگانی) باشیم. میان برنامه‌های انتخاباتی، پوپولیستی، رقابتی و موقتی با برنامه‌های تأسیسی^{۱۹۳} تفاوت بگذاریم. مراقب باشیم به قدرت رسیدن یک گروه به‌جای برنامه‌ی تأسیس یک بدیل (آلترناتیو) سیاسی همه‌ی فرصت‌های تغییر را نبلعد.

همکاری برای سیاست آزادی-حق‌محور و رهایی‌بخش، رینگ بوکس یا تشک کشتی نیست که به هر شکلی بر رقیب پیروز شویم. شرط اصلی سیاست در لحظه‌ی تأسیس، همکاری و ساختن چشم‌اندازهای طولانی‌مدت و البته مراقبت از همبستگی در میان مردم است. پاییدن اینکه گروه سیاسی مدعی، واقعاً به نشستن در کانون قدرت میل دارد یا مشغول ساختن برنامه‌ی سیاسی عمومی است، شاید ملاحظه‌ی کارسازی باشد. این مراقبت

می‌تواند معیار ساده و قابل‌لمسی باشد؛ نه دانش پیچیده‌ای می‌خواهد و نه سنج‌های دور از دست.

جنگ در بالکان هنوز پایان نیافته است. برآورد دقیق میزان خسارت‌های انسانی در جنگ‌های صربستان با کرواسی (۱۹۹۱-۱۹۹۵)، بوسنی (۱۹۹۲-۱۹۹۵) و کوزوو (۱۹۹۸-۱۹۹۹) امری غیرممکن و فعلاً محال است. در این زمینه دیده‌بان هلسینکی هشدار می‌دهد که در مورد قربانیان جنگ باید در معنایی فراخ از پیامدهای جمعیت‌شناختی جنگ حرف زد.^{۱۹۴} تعداد قربانیان، بسته به اینکه کدام چشم‌انداز تحلیلی را به کار می‌بریم، متفاوت است. چطور می‌توان پذیرفت آسیب جنگ فقط محدود به قتل عام ووکووار،^{۱۹۵} پاکراچ،^{۱۹۶} اوچارا^{۱۹۷} و... است، وقتی هنوز مردم در این شهرها و شهرهای مشابه نمی‌توانند از ترومای تجاوز گروهی و پیداشدن گورهای جدید دسته‌جمعی به زندگی عادی برگردند؟

در یوگسلاوی تأسف و حسرت سال‌های بعد از جنگ این بوده است که ای کاش روشن‌فکران و رسانه‌ها در بازی صربستان بزرگ سکوت یا همانند چهره‌های منتقد صرب، از بازی شکوهمندسازی تاریخی کناره‌گیری می‌کردند. ای کاش روشن‌فکران چپ به جای برگزاری مدارس تابستانی و جنگیدن برای حفظ آزادی حلقه‌های آکادمیک، به میان مردم می‌رفتند، شکاف شهر/روستا، بازسازی صنایع، مقابله با فساد رژیم و شفافیت بودجه‌ی فدرال را جدی می‌گرفتند و مردم را در هنگامه‌ی نیاز به برنامه‌ی عملیاتی تغییرات، بدون ایده و با چسبیدن متکبرانه به مفاهیم دشوار، رها نمی‌کردند. ای کاش روشن‌فکران لیبرال حداقل به تکرر در یوگسلاوی پایبند می‌ماندند و جذب شعبده‌ی برگزیده‌بودن مردم «صرب» در تبلیغات ناسیونالیست‌ها نمی‌شدند.

سال‌ها بعد که فرماندهان و میلیشیای صرب به پاک‌سازی‌های نژادی و برنامه‌های گسترده‌ی جابه‌جایی جمعیتی علیه آلبانیایی‌های کوزوو و بوسنیایی‌ها دست زدند، احتمالاً هیچ‌کس نمی‌توانست چیزی نیرومندتر از داستان‌های اقناع‌کننده‌ی کاسیچ، تصویرسازی‌های پوپویچ یا نطق‌های مذهبی کلیسای ارتدوکس بیابد و آن را روبه‌روی محکمه‌ی پذیرش مسئولیت این جنایات قرار دهد.

مشاطه‌گری تاریخ، داستان‌سرایی از وقایع، نفرت‌پراکنی و فربه‌سازی از لحظاتی از تاریخ با فراموشی مطلق احساس مسئولیت در قبال زندگی انسان‌هایی که در جریان درگیری‌ها جانشان را به فجیع‌ترین شکل ممکن از دست دادند، دوباره این سؤال را به محافل دانشگاهی، رسانه‌ای و فکری برگرداند که جایگاه تاریخ در تدوین برنامه‌ها و الگوهای سیاسی چیست؟^{۱۹۸} در پایان به چند مورد از گفته‌های پیر هاسنر اشاره می‌کنیم.^{۱۹۹} هاسنر ما را به هوشیاری در مقابل اسطوره‌پردازی از روایت هویتی، سوءاستفاده‌ی سیاسی از تاریخ علیه دیگری، خلق توتالیتری و تحمیل اسطوره‌ی تاریخی بر کل جامعه به‌عنوان حقیقتی رسمی دعوت می‌کند.

بازخوانی جنگ همیشه محنت‌زا و غم‌انگیز است. پایان این نوشته را با تنها استثنای وقایع خون‌بار یوگسلاوی سابق به پایان می‌بریم که خود نقطه‌ی عطف پرامید و پرنوری است در تاریخ این جنگ.

شهر توزلا^{۲۰۰} در بحبوحه‌ی جنگ بوسنی تنها شهر یوگسلاوی بود که به‌هیچ‌وجه وارد درگیری قومی نشد.^{۲۰۱} این تجربه‌ی بسیار استثنایی در هنگامه‌ای که طرف‌های مناقشه مشغول دروکردن جان شهروندان بودند، نشان داد رفتار و تصمیم‌گیری مسئولان سیاسی این شهر در مراقبت از شهروندان و تکیه به چارچوب و پاسداشت حقوق انسانی به‌جای پیگیری سیاست قدرت می‌تواند مردم را از بلای جنگ و ویرانی در امان نگاه دارد. مسئولان شهر توزلا اعم از صرب، بوسنیایی و کروات، اعم از ارتدوکس و ناخداپاور، تصمیم گرفتند دروازه‌ی شهر را به رقابت‌های تاریخی-قومی بیرون از شهر ببندند. آنها با کنارگذاشتن اینکه چه کسی صرب، کاتولیک، مسلمان یا بوسنیایی است، یا چه کسی به‌لحاظ تاریخی حق مرجحی در حکمرانی دارد، توانستند مجمعی از مسئولان شهرداری و نیروهای سیاسی از طیف‌های مختلف چپ و لیبرال و جبهه‌ی کارگری را در کنار همدیگر علیه ناسیونالیسم ویرانگر قومی صرب بسیج کنند. توزلا تجربه‌ی عملیاتی مراقبت‌هایی بود که شهروندان و مسئولان شهر در حوزه‌ی روشن‌فکری و سیاسی علیه شعبده‌های تاریخی و قومی ایستادند.



نمایی از مجموعه‌ی قبرستان مه‌یا که محل دفن ۳۷۶ آلبانیایی مسلمان و کاتولیک است که در قتل‌عام ۲۷ آوریل ۱۹۹۹ به‌دست نیروهای شبه‌نظامی صرب کشته شدند. (Valerie Plesch/Al Jazeera)



در بیست‌وپنجمین سالگرد کشتار سربرنیتسا، مادران قتل‌عام‌شدگان هنوز برای اجرای عدالت می‌جنگند.

یادداشت‌ها

۱ یوگسلاوی با وجود اینکه در کمپ کمونیسم تعریف می‌شد، در لحظه‌ی تأسیس از سنت صلح لیبرال پیروی کرده بود. یوگسلاوی در لحظه‌ی تأسیس (POLITY) لیبرال و در سیاست (POLICY) سوسیالیستی بود و به تدریج به سوسیالیسم لیبرال متمایل شد. یوگسلاوی تنها تجربه‌ی تأسیس دولت پس از جنگ جهانی دوم در شرق اروپا بود که اجماع متکثر نیروهای سیاسی ملی در جبهه‌ی ضدفاشیسم به برپایی دولت-ملت‌های یوگسلاوی ختم شد. تأسیس دولت در یوگسلاوی به‌طور استثنایی از قاعده‌ی تانک‌های ارتش سرخ در شرق اروپا پیروی نکرده بود. اتخاذ موضع بی‌طرفی با الهام از فنلاند و تکیه به مؤسسات لیبرال جنبه‌ی کمتر دیده‌شده‌ای از ماجرای قطع رابطه‌ی تیتو با مسکو است. برای جزئیات بیشتر از استراتژی تیتو در فاصله‌گیری از شوروی نگاه کنید به:

Kuljić, T. (2007) *Was Tito the Last Habsburg? Reflections on Tito's Role in the History of the Balkans* in: *Balkanistica*, 20/2007, pp. 85-100.

Vladislavjević, N. (2008) *Yugoslavia's Peculiar Authoritarianism*. In: *Serbia's Antibureaucratic Revolution*. Palgrave Macmillan, London.

۲ ابعاد قساوت‌ها و بی‌رحمی‌هایی که در جریان فروپاشی یوگسلاوی بروز کرد، در مواردی خارج از بیان است. در این نوشته با این پیش‌فرض که خواننده از این جنبه‌ها باخبر است، سراغ نکات دیگری رفته‌ایم. یادآوری تجاوز گروهی، قطعه‌قطعه کردن بدن قربانیان، شکنجه‌ی دیگر زندانیان با بدن‌های مثله‌شده، اعدام دسته‌جمعی، یا وقایعی که زنده‌سوزی یا غرق کردن قربانیان را بازخوانی کند، به‌طور کل کنار گذاشته شده است.

۳ Zvornik مدرسه‌ای در بوسنی بود که در تابستان ۱۹۹۲ محل اعدام و دفن گروهی بوسنیایی‌هایی شد که توسط شبه‌نظامیان صرب سر به نیست شدند.

۴ روایت شهروندان بوسنی در جریان جلسه‌ی شهادت علیه گروه شبه‌نظامی صرب و شهادت در مورد قتل عام Višegrad و از میان گفت‌وگوی شخصی با یک توریست دهه‌ی ۱۹۷۰ یوگسلاوی (سرکیس ورده آمردوواج)

5 Majstorovic, S. (1997) *Ancient Hatreds or Elite Manipulation_ Memory and politics in the Former Yugoslavia*, *World Affaires*, Vol.159, No4. pp.170-182 .

۶ پیر هاسنر از شاگردان ریمون آرون و جدی‌ترین منتقد ساموئل هانتینگتون در اروپا بود. بررسی زمینه‌های ناسیونالیسم قرن نوزده و بیست عمده‌ترین بخش نوشته‌های هاسنر است. او با تحلیل جریان دومینوی ناسیونالیسم در بالکان الهام‌بخش تحلیلگرهای بسیاری بود. هاسنر دو جریان ناسیونالیسم در یوگسلاوی را با ناسیونالیسم هزارپایی (توسعه‌طلب صربی) و ناسیونالیسم سانتریفیوژ (مرکزگرای) توضیح می‌دهد.

Florian, B. «The Conflict in former Yugoslavia as a Fault Line War», *Balkanologie* [En ligne], Vol. III, n° 1 | 1999, mis en ligne le 03 juin 2008, consulté le 23 décembre 2020. DOI: <https://doi.org/10.4000/balkanologie.283>

Macdonald, D.B. (2002) *Balkan Holocausts? Serbian and Croatian victim-centered propaganda and the war in Yugoslavia*. Manchester University Press. P-141

7 Klanjsek, Rudi & Flere, Sergei (2011) *Exit Yugoslavia: longing for mononational states or entrepreneurial manipulation? The Journal of Nationalism and Ethnicity*. Volume 39, Issue.5. pp-791-810.

8 Bricolage

۹ برای مقایسه‌ی تحلیل‌های دیرزمانی و بر ساخت‌گرایی اجتماعی، در توضیح علت جنگ‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ یوگسلاوی نگاه کنید به:

Cohen, L. J. and Dragovic-Soso, J. (Ed) (2007) *State Collapse in South-East Europe: New Perspective on Yugoslavia's Disintegration*. Purdue University Press, Indiana.

V.P. Gagnon, Jr., *The Myth of Ethnic War: Serbia and Croatia in the 1990s*, Ithaca, Cornell University Press, 2004.

10 *Longe durée*

۱۱ سرقت ماشین، قاچاق سیگار، مواد و اسلحه در ابتدا نقاط پراکنده‌ای از سازمان گروه‌های تبهکار بالکانی را نشان می‌داد. به تدریج و در پی نامدار شدن چهره‌های قدرتمندی درون این سازمان‌های جرم، ارتباطات نزدیکی میان

قاچاقچیان و سازمان‌های اطلاعاتی برقرار شد. در دهه‌ی ۱۹۸۰ تبه‌کار صاحب‌نامی همچون دورده بوزویچ (Dorde Bozovic) مسئول قتل مخالفان سیاسی در اروپا شناخته شد و هم‌زمان با هدایت گنگ قدرتمند خود در بلغراد در کنار میلیشای صربی (گروه جنایت‌کار آرکان) در جنگ بوسنی هم فعال بود. به کارهای زیر نگاه کنید:

- Allcock, J. B. «Rural-urban differences and the break-up of Yugoslavia», *Balkanologie* [En ligne], Vol. VI, n° 1-2 | 2002, mis en ligne le 04 février 2009, consulté le 25 décembre 2020.
DOI: <https://doi.org/10.4000/balkanologie.447>
- Weber, B. (2010). Rethinking Modern Ethnic Nationalism: Paramilitary Groups, Collective Violence and the Ethnisation of the Balkan in the 1990s. *L'EUROPE EN FORMATION*. 2010/3, n°357. Pages 75 à90.
- Bovenkerk, F. (2003) **Organized Crime in Former Yugoslavia**. In: Siegel D., van de Bunt H., Zaitch D. (eds) *Global Organized Crime. Studies of Organized Crime*, vol 3. Springer, Dordrecht.
- Vivod, M. (2011) *Criminals and warriors: The use of criminals for the purpose of war-the Serbian paramilitary units*. Maison de Science de l'Homme, Strasbourg, France
- Kemp, W. (2020). *Translational Tentacles. Global Hotspots of Western Balkan Organized Crime*, July. Research Report by Global Initiative.
- 12 Guzina, D. (2000) "The Self-Destruction of Yugoslavia," *Canadian Review of Studies in Nationalism* 27, no. 1/2: 21-32.
- 13 Mills, R. (2010) Velez Mostar Football Club and the Demise of "Brotherhood and Unity" in Yugoslavia. 1922-2009. *Europe-Asia Studies*. Vol. 62, No.7. The Yugoslav Communist Legacy, Sep. Pp-1107-1133.
- 14 Hernández, F. **ÉLITES INTELLECTUELLES ET CRISE YOUGOSLAVE (1980-1991)**, Journée doctorale : « Le Sud-est européen au XXe siècle », EHESS, Paris, le 5 mai 2014 Centre d'études byzantines néo-helléniques et sud-est européennes (CEB)
- 15 Pestic, V. (1999), "**Serbian Nationalism and the Origins of the Yugoslav Crisis**", Peace Work Series.

برای جزئیات بیشتر از کارخانه‌های جرم در بالکان:

۱۶ در فضای روشن‌فکری صرب در فاصله دهه‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ جریان‌های متعدد ناسیونالیستی ظهور کردند: سوسیالیست‌های محافظه‌کار، رفرمیست‌های سوسیالیست، ناسیونالیست‌های لیبرال و ناسیونالیست‌های بیگانه‌هراس. جریانی که با عنوان مشاطه‌گری تاریخ مورد اشاره در این نوشته است، به ناسیونالیست‌های بیگانه‌هراس مربوط است. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به:

Guzina, D. (2003) Socialist Serbia's Narratives: From Yugoslavia to a Greater Serbia. *International Journal of Politics, Culture and Society*.17, 91-111.

- 17 Voivodina
- 18 Dobrica Cosic
- 19 Mihailo Markovic
- 20 Svetozar Stojanovic
- 21 Kostunica
- 22 Kosta Cavoski
- 23 Draza Mihailovic
- 24 V. Draskovic
- 25 Seselj
- 26 Felipe Hernández, **ÉLITES INTELLECTUELLES ET CRISE YOUGOSLAVE (1980-1991)**
- 27 Kosovo Polijé
- 28 Victimization
- 29 Krajina

۳۰ منطقی‌ای که بعد از جنگ به‌عنوان جمهوری صرب‌های بوسنی در داخل این کشور به‌صورت فدرال اعلام موجودیت کرد.

31 Vaso Cubrilovic

32 Petritsch, W. and Kaser, K. and Pichler, R. (1999) Kosovo, Kosova: Mythen, Daten, Fakten. Klagenfurt. Pp- 113-128.

33 Azem Vlasi

۳۴ جزئیات این جلسه‌ی بسیار سرنوشت‌ساز در مستند «مرگ یوگسلاوی» (Death of Yugoslavia) بسیار قابل توجه است. برای لمس این التهاب، مستند ذکر شده را حتماً ببینید.

۳۵ جایگاه تلویزیون در پروژه‌ی «صربستان بزرگ» میلو سویچ به‌قدری تعیین‌کننده بود که نفرت‌پراکنی از طریق رسانه‌ها و به‌ویژه تلویزیون تبدیل به یکی از موارد کیفرخواست علیه او در دادگاه لاهه شد. در یوگسلاوی به‌تسخیر تلویزیون را «میلو سسه‌ویزیون» می‌گفتند. مجله‌ی Politika Ekspres نیز یکی از بازوهای رسانه‌ای او برای دمیدن در آتش رقابت نژادی با دیگر جمهوری‌ها بود.

۳۶ برای جزئیات سخنرانی‌های مهم میلو سویچ نگاه کنید به:

Agneza, B. (1992) THE RHETORIC OF SLOBODAN MILOSEVIC AND WAR ON THE TERRITORY OF YUGOSLAVIA. Ph.D. Dissertation. Western Michigan University Kalamazoo, Michigan June 1992

37 Vuk Drascovich

38 Rajakovic, N. «L'anatomie d'une captation nationaliste : l'absence de mouvements de contestation en Yougoslavie», Culture & Conflicts Journal.

«صربستان بزرگ» ایده‌ای بود که الیجا گرشانین، سیاست‌مدار قرن نوزدهم در دوره‌ی پادشاهی صربستان، برای اولین بار مطرح کرد؛ ایده‌ی ساختن صربستان بزرگی که باید شامل همه‌ی غیرصرب‌ها و همه‌ی آن سرزمین‌هایی می‌شد که احتمالاً صربی در آن زندگی می‌کرد. داستان‌ها و اسطوره‌پردازی‌هایی که بر «پرستش کوزوو» استوار بود. نگاه کنید به:

39 Judah, T. (1997) *The Serbs: History, Myth and the Destruction of Yugoslavia*, Yale University Press. Notes from a lecture in Mannheim University Workshop.

اهمیت رویکرد یودا در این کتاب بررسی نیروی فکری پشت پاک‌سازی قومی در دهه‌ی ۱۹۹۰ توسط صرب‌هاست. او ناسیونالیسم صربی را برنامه‌ی بیان مصیبت‌ها و باورهای صرب‌ها از «قربانی شدن» شان در جنگ‌های گذشته‌ی بالکان تبیین می‌کند. او عناصر این ناسیونالیسم را در میان بازیگران صرب در تبعید، نیروی اسطوره‌پردازی تاریخی، تجارب بعد از جنگ دوم جهانی و بهره‌کشی سیاسی میلو سویچ از مجموع این شرایط جستجو می‌کند.

40 Milosavljevic, O. (2000) "The Abuse of the Authority of Science," in *The Road to War in Serbia: Trauma and Catharsis*, ed. Nebojsa Popov (Budapest, 2000), 302.

41 Ibid

42 Saggau, E. H. (2019) *Kosovo Crucified—Narratives in the Contemporary Serbian Orthodox Perception of Kosovo Religions* 2019, 10, 578.

۴۳ پیشنهاد اولیه‌ی صربستان بزرگ و اخراج آلبانیایی‌ها و بی‌سرزمین‌کردنشان از برنامه‌های سیاسی یک وزیر صرب به نام Garasanin در ۱۸۴۴ الهام گرفته شده بود که مبتنی بود بر ساختن صربستان بزرگ، به‌صورتی که همه‌ی غیرصرب‌ها (کروات‌ها و بوسنیایی‌ها) زیر حاکمیتی صربی قرار بگیرند. در ۱۹۳۷ نیز مجدداً Vasa Cubrilovic اعلام کرد که این طرح (Nacertanje) باید در قرن بیستم برای توسعه‌ی یک دولت خودگردان صرب به‌صورتی توسعه پیدا کند که دولت بتواند امنیتش را شخصاً تضمین کند. «جزئیات این سیاست تهاجمی در میان سلسله‌ی پادشاهی Karadjordjevic با پاک‌سازی صربستان از عناصر خارجی دنبال شده بود. به‌آتش‌کشاندن مخفیانه‌ی دهکده‌ها و محله‌های شهر دقیقاً جزئیات حمله‌ای بود که میلو سویچ در عملیات «نعل اسب» آن را در کوزوو اجرا کرد. نگاه کنید به:

Rupnik, J. (1994) L'héritage partagé du nationalisme serbe : Le pouvoir, l'opposition et la société à l'épreuve de la guerre. *Critique Internationale*, Presses de Sciences Po, 4 (4), pp.14-21.

Greater Serbia: from Ideology to Aggression. http://www.trepca.net/english/2006/serbian_memorandum_1986/greater_serbia_cik_serbian_academy_mem_1986.html

- 44 Vujačić, V (2004), **Re-examining the “Serbian Exceptionalism”** Thesis, Berkeley Program in Soviet and Post-Soviet Studies, Institute of Slavic, East European, and Eurasian Studies, UC Berkeley.
- «هرجایی صرب هست، آنجا صربستان است» نقل قول معروفی از Vuk Karadzic بود که بعدها بارها در سخنرانی میلو سویچ و کاسیچ تکرار شد. سابقه‌ی تاریخی آن را در اینجا نگاه کنید:
- MacDonald, D. B. (2003) **Balkan Holocausts? Serbian and Croatian victim centred propaganda and the war in Yugoslavia**. (New Approaches to Conflict Analysis). Manchester: Manchester Univ. Press.
- ۴۵ پرش سرزمینی در اینجا اشاره به برنامه‌ریزی برای تصاحب سرزمین‌هایی است که حتی هیچ پیوستگی جغرافیایی با آن وجود ندارد.
- 46 Gazimestan speech
- 47 Cite in Majstorovic , S. op.cit.
- ۴۸ برای جزئیات بیشتر این اسطوره‌سازی مبتنی بر عنصر شهادت، قهرمانی، بازپس‌گیری خاک، نقش کلیسای ارتدوکس صرب و از همه مهم‌تر، پروژه‌ی شهیدسازی از مفهوم «صرب‌بودن»، نگاه کنید به:
- Bieber, F. (2002). **Nationalist Mobilization and Stories of Serb Suffering: The Kosovo myth from 600th anniversary to the present**. *Rethinking History, the Journal of Theory and Practice*, Volume 6, Issue 1.
- 49 Dejan, D. 2009. **Whose Myth? Which Nation? The Serbian Kosovo Myth Revisited**. In: Janos M. Bak; Jörg Jarnut; Pierre Monnet and Bernd Schneidmueller, eds. *Uses and Abuses of the Middle Ages: 19th-21st Century*. 17 Munich: Wilhelm Fink, pp. 215-233.
- 50 Morus, C. (2007). **The SANU Memorandum: Intellectual Authority and the Constitution of an Exclusive Serbian “People”**, *Communication and Critical/ Cultural Studies*. Volume 4, 2007 - Issue 2.
- ۵۱ در جریان ماجرای بازخوانی وقایع اردوگاه یاسه‌نوواک هم این روند قابل مشاهده است. زیر تیترا مسئولیت گروهی ماجرای اردوگاه یاسه‌نوواک را بخوانید.
- 52 Šijaković, R. C. C. (2016) **Changing Perspectives of the Second Yugoslav State** /Master of Art, Utrecht University. p-26.
- ۵۳ برای جزئیات بیشتر از طیف سرکوب تا آزادی نسبی در یوگسلاوی نگاه کنید به:
- Dragović-Soso, J. (2002) **‘Saviours of the Nation’: Serbia’s Intellectual Opposition and the Revival of Nationalism**, *East European Studies*. Montreal and Kingston: McGill-Queen’s University Press.
- ۵۴ برای تحلیل برخی جریان‌های روشن‌فکری یوگسلاوی نگاه کنید به:
- Popov, N. (1998) *Radiographie d’une nationalisme. Les racines serbes du conflit yougoslave*, Editions de l’Atelier, Paris.
- Cosovschi, A. «**Entre l’homme et le système**», *Revue des études slaves* [En ligne], LXXX-IX-4 | 2018, mis en ligne le 31 décembre 2019, consulté le 19 décembre 2020. DOI: <https://doi.org/10.4000/res.2282>
- ۵۵ برای جزئیات سیاست‌های اصلاحی لیبرال در یوگسلاوی پیش از قانون اساسی ۱۹۷۴ نگاه کنید به:
- Andrej, M. (2013) **Almost a Revolution: 1960s Liberals and Liberal Reforms in Slovenia, Croatia and Serbia**. Dissertation for Doctor of Philosophy, University of California, Berkeley.
- 56 Mihailo, M. (traduit) Trèves Eddy. **La philosophie marxiste en Yougoslavie - Le groupe Praxis**. In: *L’Homme et la société*, N. 35-36, 1975. *Marxisme critique et idéologie*. pp. 5-28, accès online en 24.10.2020
- 57 Cosovschi, A. «**Entre l’homme et le système**», *Revue des études slaves* [En ligne], LXXXIX-4 | 2018, mis en ligne le 31 décembre 2019, consulté le 16 février 2020. DOI: [10.4000/res.2282](https://doi.org/10.4000/res.2282)
- 58 Ibid.
- 59 Mihailo, M. (traduit) Trèves Eddy. **La philosophie marxiste en Yougoslavie - Le groupe Praxis**. In: *L’Homme et la société*, N. 35-36, 1975. *Marxisme critique et idéologie*. pp. 5-28, accès online en 24.10.2020

۶۰ کنایه از غیرقابل پیش‌بینی بودن نتیجه‌ی مناظرات و کنایه از بی‌ثمر بودن بحث‌هاست.

61 Ibid.

۶۲ جریان ناسیونالیست‌های صرب جریان یکدستی نبود. طیف لیبرال تا بیگانه‌هراس و ستیزه‌جو در واقع دو سر این طیف بودند.

۶۳ بلندشدن جریان ناسیونالیسم قومی صرب به تدریج به ظهور جریان‌های مشابه در اسلوونی و کرواسی هم مدد رساند. پیش‌تر به تحلیل پیر هاسنر از ظهور دو جریان اشاره کرده بودیم.

64 Bing, A. *Titoism*, Dissidents and Culture of Dissent. Vol. 58, No. 3 (2018): Dissidents and Culture of Dissent.

65 Grmek, M. et al. (eds.), *Le Nettoyage ethnique. Documents historiques sur une idéologie serbe*. Paris: Art

66 Vuk Karadzic

67 Nikolai Stejanovic

68 Vasa Cubrilovic

69 Stevan Mojlevic

70 Primoratz, I (1996). Boycott of Serbian Intellectuals. *Public Affairs Quarterly*, Vol. 10, No. Pp. 267-278.

Le nettoyage ethnique : documents historiques sur une idéologie serbe / Rassemblés, traduits et commentés par Mirko Grmek, Mark Gjidara et Neven Simac

۷۱ قبلی

72 Cohen, P. (1996) *The Complicity of Serbian Intellectuals in Genocide in the 1990s* in "This Time We Knew: western responses to Bosnia". Ed by Thomas Cushman and Stjepan G. Meštrović, NYC Press.

۷۳ صرب‌های لیبرال حتی بعد از انتشار بیانیه‌ی ۱۹۸۶ آکادمی صربستان که بعداً بحثش را پیش خواهیم برد، تلاش کردند تا بیانیه‌ی جایگزین و بدیلی (الترناتیوی) را منتشر کنند و برای بحران پیش‌آمده چاره‌جویی کنند. بیانیه‌ی آنها در ۱۹۸۸ با عنوان بیانیه‌ی «مشارکت» راه‌حلی عملی برای بحران یوگسلاوی مطرح کرده بود. این بیانیه در سکوت و بی‌توجهی ماند و مُرد. تنها بعد از جنگ‌های خون‌بار دهه‌ی ۱۹۹۰ بود که به اهمیت موضع‌گیری صرب‌های لیبرال در امکان‌های پیشگیری از جنگ پی برده شد. برای جزئیات این بیانیه‌ی فراموش‌شده نگاه کنید به: Dragovic-Soso, J. (2004) *Rethinking Yugoslavia: Serbian Intellectuals and the National Question in Historical Perspective*. *Contemporary European History*, 13, 2, pp-170-184.

74 Slobodan Jersevic

75 Claverie, E. (2010) *La Guerre comme Mémoire, le cas de la Yougoslavie*. Georges Mink, Pascal Bonnard. *Le Passé au Présent. Gisement mémoriels et actions historicisantes en Europe centrale et orientale*, Michel Houdiard éditeur, pp.105-129, 2010, 978-2-35692-045-4. ffhalshs-01024040f

76 Dragotin Ilic

77 Vojislav Ilic

78 Ravna Gora

79 Cetnik

80 Primoratz, I. (1996) Boycott of Serbian Intellectuals. *Public Affairs Quarterly*, Jul.

81 Atavistic nationalism

82 Compartmentalization

83 Dragovic-Soso, J. (2002) *Saviors of a Nation: Serbia's Intellectual Opposition and the Revival of Nationalism*. C. Hurst & Co. Publishers. P-65.

84 Kupchan C.A. (1995) *Nationalism and Nationalities in the New Europe*. Cornell University Press: London. p 105.

- 85 Le fédéralisme de l'ancienne Yougoslavie revisité. Qu'est-ce qui n'a pas fonctionné?
[Dragoljub Popović](#) Dans *Revue internationale de politique comparée*, 2003/1 (Vol. 10) pages 41 à 50
- 86 Stavko Kulic
- 87 Nelson D. N. L'abîme yougoslave. In: *Revue d'études comparatives Est-Ouest*, vol. 21, 1990, No. 4. pp. 35-54.
- ۸۸ عنوان این نوشته با الهام از کریستینا پوزا در مقاله‌ای با نام «نفرت مهندسی شده: ریشه‌های ناسیونالیسم معاصر صرب» این‌طور نوشته شده است.
- Posa, C. (1998) "Engineering Hatred: The Roots of Contemporary Serbian Nationalism", *Balkanistica* 11 (1998), pp. 69-77.
- 89 Srpska akademija nauka i umetnosti (SANU)
- ۹۰ برای تحلیل جایگاه و اهمیت این بیانیه و مواضع آکادمی در شکل‌دادن به ناسیونالیسم صربی نگاه کنید به:
 Popov, N. (2000) (Ed) "The Road to war in Serbia: trauma and catharsis". Budapest, Hungary; New York: Central European University Press. Olivera Milosavljevic, "The Abuse of the Authority of Science"
- 91 Pavlović, A. P. and Draško, G. and Halili, R. (2018). *Rethinking Serbian-Albanian Relations: Figuring out the Enemy*. Routledge. P-136.
- 92 Antonije Isaković
- 93 Radovan Samardžić
- 94 Rasilije Krestić
- 95 Kosta Mihailović
- ۹۶ قبلی
- ۹۷ بالکان سابقه‌ی مناقشات خون‌بار زیادی را در حافظه‌ی خود داشت و در دوره‌ی تیتو و حتی پس از او، هیچ زمانی فرصتی برای طرح آنچه ما امروز به آن دادخواهی می‌گوییم وجود نداشت. حتی در برهه‌ای حرف از کشتار اقوام عملاً به‌لحاظ قانونی ممنوع بود.
- 98 Milosavljević, O. "From the Memorandum to "Collective" Responsibility," (Press release, Executive Committee, SANU Presidency, *Politika*, 23 March 1991)
- ۹۹ به نقش کلیسای ارتدوکس بعدتر برمی‌گردیم. برای جزئیات بیشتر اشاره‌شده در این پاراگراف نگاه کنید به:
 Cohen, P. J. (1996) The Complicity of Serbian Intellectuals in Genocide in the 1990s in Thomas Cushman and Stjepan G. Meštrović (Eds), *This Time We Knew: Western Responses to Genocide in Bosnia*, NYC. pp-39-64.
- 100 Tomić, Y. «La Ligue des communistes de Serbie et l'ouverture de la question nationale serbe : 1977-1987», *Balkanologie* [En ligne], Vol. III, n° 1 | juillet 1999, mis en ligne le 03 juin 2008, consulté le 14 septembre 2020.
- ۱۰۱ قبلی
- 102 Tomić, Y. «La Ligue des communistes de Serbie et l'ouverture de la question nationale serbe : 1977-1987», *Balkanologie* [En ligne], Vol. III, n° 1 | juillet 1999, mis en ligne le 03 juin 2008, consulté le 14 septembre 2020.
- 103 Boris Jovic
- ۱۰۴ بهانه‌ی این تظاهرات‌ها سخنرانی رئیس‌جمهور اسلونی، میلان کوچان، بود که در بیانیه‌ی تلویزیونی از حق مردم کوزوو در حفظ خودمختاری‌شان دفاع کرده بود و گفته بود یوگسلاوی از حق همه‌ی ما «این‌چنین» دفاع کرده است. تلویزیون صربستان سخنرانی کوچان را تجزیه‌طلبی و تحریک‌کننده توصیف کرد و به‌عنوان بخشی از برنامه‌ی تبلیغاتی خود به آن حمله کرد.
- 105 The Death of Yugoslavia, BBC Documentary series, Chapter 1
- 106 Dušan Kanazir
- 107 Milosavljevic, O. The Road to war in Serbia: Trauma and Catharsis central European University Press, the abuse of the authority of science olivera Milosavljevic p. 284-289.

- 108 Srpski Nacionalni Savet (SNS)
- 109 Dušan Pir jevec
- 110 Budding, A. H. (2004) From Dissidents to Presidents: Dobrica Cosic and Vojislav Koštunica Compared. *Contemporary European History*, May Vol.13, No. 2.pp 185-201.
- 111 Kolarac People's University
- ۱۱۲ برای تحلیل گفتمان روشن‌فکران صرب نگاه کنید به کتاب استثنایی:
- Miller, N. (2013) *THE NONCONFORMISTS: Culture, Politics, and Nationalism in a Serbian Intellectual Circle, 1944-1991*. Central European University Press, pp.177-213.
- 113 Budding, A. H. (2004)
- 114 Ibid.
- 115 Budding. Op.cit. p.190 Albanian irredentism
- الحاق‌گرایی شکلی از جنبش‌های سیاسی است که هوادارانش خواهان اتصال سرزمینی به مناطقی از کشور همسایه یا جایی هستند که پیش‌تر بخشی از آن بوده‌اند.
- 116 Budding. Op.cit.p.190
- ۱۱۷ سخنرانی کاسیچ در مجمع «زادروگا» در کرواسی تحت‌فشار مخالفانش باعث انحلال مجمع در ۱۹۷۲ شد.
- 118 SANU
- 119 Kosovo Polje (1389)
- 120 Posa, C. (1998) "Engineering Hatred: The Roots of Contemporary Serbian Nationalism", *Balkanistica*, pp. 69-77.
- 121 [SONJA BISERKO - Dobrica Ćosić – The last defence](#)
- 122 Pešić, V. (2007) "Ethnic Mobilization in Serbia". MIRICO: Human and Minority Rights in the Life Cycle of Ethnic Conflicts. Belgrade Centre for Human Rights (Serbia)
- 123 Ibid
- 124 Report titled: Index on censorship 3/85. *Yugoslavia Dobrica Cosic & the Others*.
- 125 <http://www.spiritofbosnia.org/volume-2-no-3-2007-july/letter-to-dobrica-cosic/>
- 126 [SONJA BISERKO - Dobrica Ćosić – The last defence](#)
- 127 Mića Popović
- 128 Đorđe Martinović
- 129 Miller, N. pp 241-283.
- 130 Uroš Predić
- 131 Jovan Rašković
- 132 Луда земља (Luda Zemla)
- 133 Mani, R. (2020) [Reflecting on the Abuse of Psychiatry in Genocide: The Yugoslav Wars](#). *Psych Central*. Retrieved on December 11, 2020.
- 134 Šibenik
- 135 Milan Martić, Jovan Opapic & Susan Zelembaba
- 136 Boris Zmijanovic

۱۳۷ جزئیات دقیق و بیشتر را می‌توانید در فصل چهارم کتاب زیر پیدا کنید:

Weine, S. (1999) *When History is a Nightmare: Lives and Memories of Ethnic Cleansing*. Chapter 4: Jovan Raskovic's Fall and the Ascendance of Serbian Nationalism. Rutgers University Press

و مقاله‌ی کوتاهی از کمیسیون حقوق بشر کلیسای ساینتولوژی که به قربانیان روان‌شناسی اشاره دارد. منبع، مورد تأیید نویسنده نیست اما حقایق را به‌درستی ارائه می‌دهد:

Freedom Magazine, Investigative Reporting in Public Interests, Psychiatric Genocide 1993. Published by the Church of Scientology International.

۱۳۸ این عنوان از مقاله‌ی زیر گرفته شده است:

Surdukowski, J. (2019) [The Sword and the Shield: The Uses of Poetry at the War Crimes Trial of Radovan Karadžić, the Poet-Warrior](#). *Law & Literature*, Vol. 31, Issue. 3.

139 Denis Dzidic Radovan Karadzic: [Psychiatrist-Poet Who Led Bosnian Serbs to War, Balkan Transitional Justice.](#)

۱۴۰ تبارگماری یا خویشاوندسالاری شکلی از حکمرانی است که صندلی‌ها و پست‌ها بیش از هر معیار دیگری به‌واسطه‌ی خویشاوندی تقسیم و توزیع می‌شود. معادل Nepotism در انگلیسی است.

۱۴۱ جزئیات دقیق‌تری از مضامین ادبی مورد علاقه‌ی کارادزیچ که عمدتاً شبیه سوگنامه‌ای برای از دست رفتن ساریوو است، در این مقاله ریزبینی شده است:

Kenneth, B. and Dekleva, M. D. and Jerrold, M. and Post, M. D. (1997) Genocide in Bosnia: The Case of Dr. Radovan Karadzic , *Am Acad Psychiatry Law*, Vol 25, No. 4.

142 Ibid p. 487

143 Bjelic, D. I. (2011) *Normalizing the Balkans: Geopolitics of Psychoanalysis and Psychiatry.* Ashgate Publishing Ltd. P.153.

۱۴۴ نقش بسیج جوانان قبل از آغاز جنگ در یوگسلاوی در مطالعات مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. رویکرد جمعیت‌شناسانه به جنگ بر عنصر «جوانی» و مسئله‌ی «سن» متمرکز می‌شود و فاکتورهای بالقوه در بروز و تداوم جنگ را شناسایی می‌کند. هم‌نشینی جوانان با شبکه‌ی جرم نیز یکی از جنبه‌های کمتر دیده‌شده‌ی وقوع جنگ است. نگاه کنید به:

Vivod, M. (2011) Criminals and warriors: The use of criminals for the purpose of war-the Serbian paramilitary units.

Hajdinjak, M. (2003) [The Root Cause of Instability in the Balkans: Ethnic Hatred or Trans-Border Crime?](#) *International Centre for Minority Studies and Intercultural Relations (IMIR).*

145 Duan Kesmanovic

146 Freedom Magazine, Investigative Reporting in Public Interests, Psychiatric Genocide 1993

147 Vuk Draskovic

148 Zivkovic, M. (2000) The Wish to be a Jew: The Power of the Jewish Trope in the Yugoslav Conflict. *Cahiers de l'URMIS*, No. 6.

149 <https://www.nytimes.com/1999/03/30/world/crisis-balkans-analysis-fashioning-savior-demonized-milosevic.html>

150 Zoran Djindjic

151 Chesterton

152 Rupnik, J. [L'héritage partagé du nationalisme serbe Le pouvoir, l'opposition et la société à l'épreuve de la guerre](#) *Critique Internationale* 1999/3, No. 4, pp. 14 a 21.

با این حال، جینجیچ در جریان تلاش برای برگزاری دادگاه ویژه‌ی جنایت‌کاران شبه‌نظامی صرب، بعد از جنگ با کوزوو در سوءقصدی توسط باندهای مافیایی صرب که نقش عمده‌ای در جنگ بازی می‌کردند، کشته شد. او از جمله کسانی بود که برای استرداد اسلوبودان میلوسویچ به دادگاه لاهه بسیار تلاش کرد.

۱۵۳ برای پیگیری مسیر فکری بسیاری از مارکسیست‌هایی که به جنبش ناسیونالیستی پان‌صرب ملحق شدند، بدون تردید دو مقاله‌ی روپنیک کمک‌کننده است:

Rupnik, J. (1999) L'héritage partagé du nationalisme serbe: Le pouvoir, l'opposition et la société à l'épreuve de la guerre. *Critique Internationale*, Presses de sciences po. 4 (4), pp.14-21.

ffhal01010824f

Rupnik, J. [RISQUES ET LIMITES D'UN RETOUR DU NATIONALISME EN SERBIE](#) *Presses de Sciences Po. Critique internationale*, 2004/4 No. 25, pp. 29 à 42.

154 Atavistic Politics

۱۵۵ لیبرال‌ها در یوگسلاوی از بهار کرواسی جزو گروه‌های پرکار و فعال بودند. در دهه‌ی ۱۹۷۰ سرکوب تیتو و سپس جدایی اسلوونی و کرواسی، صرب‌های لیبرال را منزوی‌تر کرد.

۱۵۶ جزئیات بیشتری از جریان‌های مختلف ناسیونالیستی صرب از یوگسلاوی تا صربستان بزرگ در این مقاله قابل‌توجه است:

Guzina, D. (2003) Socialist Serbia's Narratives: From Yugoslavia to a Greater Serbia, *International Journal of Politics, Culture and Society*.17 ,91-111.

۱۵۸ قبلی

۱۵۹ بعد از انتشار گزارش آیشمن، هانا آرنت در سخنرانی‌ای در بنیاد فورد با رد «گناه دسته‌جمعی» آن را تئوری حقه‌بازانه‌ای برای سفیدشویی گناهان فردی نامید. به باور او، این تئوری اجازه می‌دهد فرد پشت عنوان آن پنهان شود. زمینه‌های ظهور ناسیونالیسم صربی قابل مقایسه با ریشه‌های ظهور نازیسم نبود و طبیعی است که آرنت با توجه به اقتضایی که در باب محاکمات آیشمن و مسئله‌ی یهودکشی وجود داشت، اساساً صورت‌بندی متفاوتی از جایگاه فرد در ارتکاب شر ارائه دهد. هولوکاست یک نظام قتل عام سیستماتیک بود در حالی که کشتارها در بالکان — در مقایسه با وجوه صنعتی هولوکاست — به صورت خوشه‌ای و غیرمتمرکز شکل گرفت. از این رو، پرداختن به مسئولیت فرد سازمان‌دهنده در نظام کشتار نازیسم، به‌مراتب برای آرنت موجه‌تر از پرداختن به چگونگی روند اقتناع برای کشتار بود — این خود مفهوم مسئولیت دسته‌جمعی را پیش می‌کشد. اگر آرنت قائل به «گناه دسته‌جمعی» برای هولوکاست نیست، نباید آن را نافی مسئولیت دسته‌جمعی مورد اشاره در این نوشته تعبیر کرد. نکته‌ی مهم دیگری که باید اینجا بر آن تأکید کرد این‌که کشتارهای یوگسلاوی علی‌رغم غیرمتمرکز بودن، اتفاقی نبوده‌اند. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به:

مسئولیت دسته‌جمعی، نوشته‌ی هانا آرنت، ترجمه‌ی هامون نیشابوری.

برای جزئیات دقیق‌تر از ارزیابی خسارات انسانی جنگ یوگسلاوی این گزارش توصیه می‌شود:

Tableau, E. (Ed) (2009). *Conflict in Numbers: Casualties of the 1990s Wars in the Former Yugoslavia (1991-1999)*. Testimonies vol.33. Helsinki Committee for Human Rights in Serbia. Published in Belgrade.

۱۶۰ قبلی

161 Held, V. (2002) op.cit. p. 168.

162 Baltic, N. (2007) *Report on the Theory and Practice of Human Rights and Minority Rights under the Yugoslav Communist System*. Eueopian Academy, Bolzano.

۱۶۳ به نظر می‌رسد مقاله‌ی گنیون تنها مقاله‌ای است که بر این هشدار در مناقشات قومی ایستادگی می‌کند: برانگیختن مناقشه‌ی قومی هدف برخی نخبگان است و الزاماً ربطی به منافع همان قوم و اهداف شناخته‌شده‌ی کلاسیک جنگ در روابط بین‌الملل ندارد. با توجه به دقت نظر گنیون در این تمایزگذاری بسیار مهم، باید میان شعار نخبگان قوم‌محور و منافع عمومی مردم، به‌ویژه وقتی با موضوعی مثل ستم قومی روبه‌رو هستیم، تمایز قائل شویم.

نگاه کنید به:

Gagnon, J. V. P. (1994-95) *Ethnic Nationalism and International Conflict: The Case of Serbia*. *International Security*, Vol. 19, No. 3, pp. 130-166.

164 <https://www.youtube.com/watch?v=AL3PleXlthc&t=6418s>

۱۶۵ جنگ صرب‌ها در بوسنی، کرواسی و البته کوزوو را نمونه‌ی عالی یک مناقشه‌ی سیاسی نژادی‌شده تعبیر کرده‌اند. حتی برنامه‌های سیستماتیک تجاوز گروهی، انهدام مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی مثل مطالعات شرقی دانشگاه سارایوو، جابه‌جایی اجباری و کشتار دسته‌جمعی، همگی در خدمت به پاک‌سازی قومی-نژادی‌ای بودند که منطبق برنامه‌ی سیاسی میلوسویچ آن را لازم می‌دانست: یکدست‌سازی جمعیتی برای تشکیل دولتی صرب.

166 Budding 1998. Op.cit.p.385

167 Rupnik, J. (1999) «L'héritage partagé du nationalisme serbe: Le pouvoir, l'opposition et la société à l'épreuve de la guerre», *Critique Internationale*, pp-14-21.

Le rôle de l'Eglise (Radmila Radic).

168 Morus, C. (2007) *The SANU Memorandum: Intellectual Authority and the Constitution of an Exclusive Serbian "People"*, *Communication and Critical/Cultural Studies*, Volume 4, 2007 - Issue 2.

۱۶۹ این نقل‌قول بخشی از روایت شاهدان کشتار در شهر Višegrad و در جریان رسیدگی به پرونده‌ی موسوم به Lukic & Lukic در دادگاه جنایت‌کاران جنگی یوگسلاوی سابق است؛ پرونده‌ای که شامل رسیدگی به تجاوز و قتل دسته‌جمعی از طریق آتش‌زدن عده‌ای زن و کودک و در اقدامی دیگر غرق کردن اجساد در رودخانه‌ی Drina می‌شود. برای مشاهده‌ی بخشی از پروژوی *Bringing War Criminals to Justice and Justice to victims* نگاه کنید به:

<https://www.youtube.com/watch?v=eQL2edz0J5M&t=2623s>

<https://www.youtube.com/watch?v=-oJW0HGWNKg>

۱۷۰ همان

۱۷۱ در اینجا تأکید ویژه‌ای بر صفت ستیزه‌جو بودن کرده‌ایم. ناسیونالیسم ستیزه‌جو را باید در یک‌دست‌سازی، سرکوب و ریشه‌کنی فرهنگی «دیگری» فهمید. این تفاوت اخیراً با تمایز میان ناسیونالیسم ستیزه‌جو و میهن‌دوستی که پایبند به آرمان بهزیستی، توسعه‌ی پایدار و مراقبت از دیگری است، در نوشته‌های بیشتری روشن شده است.

۱۷۲ از منظر ژئوپلیتیک سرزمینی نیز پروژه‌ی صربستان بزرگ همچون فضای حیاتی (Lebensraum) آلمان نازی پروژه‌ای مملو از بحران و از ابتدا محکوم به شکست بود. جایگاه صربستان در نقشه‌ی جهان و موقعیت گرفتارشدن این کشور در خشکی، بعد از جنگ‌های بی‌حاصل درس بزرگی برای ژئوپلیتیسین‌های توسعه‌طلب داشت: ناسیونالیسم ستیزه‌جو نهایتاً علیه دلیل وجودی خود عمل می‌کند.

173 Saggau, E. H. (2019) "Kosovo Crucified—Narratives in the Contemporary Serbian Orthodox Perception of Kosovo" Religions. 10, 578.

174 Vjekoslav, P. (2017) "Serbian Jerusalem: Religious Nationalism, Globalization and the Invention of a Holy Land in Europe's Periphery, 1985-2017," *Occasional Papers on Religion in Eastern Europe*: Vol. 37: Iss. 6, Article 3.

۱۷۵ اختلاف کلیسای ارتدوکس در جریان جنگ فقط به دشمنی با مسلمانان و تاریخ جنگ‌های عثمانی و صرب‌ها محدود نمی‌شد. کلیسای ارتدوکس با خصومت‌ورزی علیه کاتولیک‌ها نیز بارها طرح صلح بین‌المللی برای توقف جنگ در یوسنی را به شکست کشاند. نگاه کنید به:

Garde, P. (2003) *Le rôle des religions dans les conflits balkaniques*. Cites 2003/2, No. 14, pp. 91 à 104.

176 Amfilohije Radović

177 Justin Popović

178 Nikolaj Velimirović

179 Sa Sainteté Pavle

180 <http://base.d-p-h.info/fr/fiches/premierdph/fiche-premierdph-5347.html>

۱۸۱ برای اطلاع از جزئیات بیشتر درباره‌ی نقش کلیسای ارتدوکس صربی در جنگ‌های یوگسلاوی و بحران‌های روبه‌روی کلیسای پس از جنگ نگاه کنید به:

1- Vjekoslav, P. (2017) Serbian Jerusalem: Religious Nationalism, Globalization and the Invention of a Holy Land in Europe's Periphery, 1985-2017. *Occasional Papers on Religion in Eastern Europe*, Vol 37, Issue 6.

2- Bojović, B. E. – société – *Etat L'Église orthodoxe serbe à la fin du XXe et au début du XXIe siècle*. Institut d'Études balkaniques Académie Serbe des sciences et des arts Belgrade.

3- Les religions dans la construction de la paix: dossier de fiches d'expériences. No. 21, La religion dans la construction de la paix, Sep 2000. La Légitimité du sentiment nationaliste par l'Église orthodoxe serbe à travers le conflit du Kosovo. P-122.

4- Ghebalı Hebalı, V. Y. «Totem et tabou dans le conflit du Kosovo: remarques sur les limites naturelles d'une médiation internationale», *Cultures & Conflits* [Online], 37 | printemps 2000, Online since 20 March 2006, connection on 19 Janvier 2020.

182 Sekulić, D. (2014) Ethnic Intolerance as a Product Rather than a Cause of War: Revisiting the State of the Art, in: War, Community and Social Change, Peace Psychology Book Series 17.p. 46.

183 <https://krytyka.com/en/solutions/podcasts/video/public-lecture-slavenka-drakulic-intellectuals-bad-guys-role-intellectuals>

184 Bleiburg

185 Flere, S. (1991) Explaining Ethnic Atagonism in Yugoslavia. *European Sociological Review*, Vol. 7, No. 3, Special Edition on Eastern Europe, pp. 183-193.

186 Kosovo je Srbija

۱۸۷ باقی‌مانده‌ی این گروه‌ها بعداً در انتخابات صربستان تشکل‌های سیاسی نزدیک به کلیسای خود را حول ارتدوکسیسم یا مذهب ملی صربستان سازماندهی کردند. در جریان فساد معادن کولوبارا Kolubara بارها اسم این تشکل‌های باقی‌مانده از موج‌های ناسیونالیستی دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بالا می‌آمد. نگاه کنید به:

- Hassid, L. "DEUX VISIONS DE L'EXTRÊME DROITE DANS L'EX-YOUGOSLAVIE : LES CAS DE LA SLOVÉNIE ET DE LA SERBIE", La Découverte | «Hérodote» 2012/1 No. 144 | pp. 122 à 140.
- 188 Bakic, J. (2013) *Right-Wing Extremism in Serbia. INTERNATIONAL POLICY ANALYSIS Series, Fridrich Ebert Stiftung.*
- 189 Krv i cast
- 190 Hassid, L. "DEUX VISIONS DE L'EXTRÊME DROITE DANS L'EX-YOUGOSLAVIE: LES CAS DE LA SLOVÉNIE ET DE LA SERBIE", La Découverte | «Hérodote» 2012/1 No. 144 | pp. 122 à 140.
- ۱۹۱ در باب تأثیر «اختراع سنت» توسط نخبگان نگاه کنید به:
- Dorde, T. (2014) "Yugoslavism" to (Post-) Yugoslav Nationalisms: Understanding Yugoslav Identities. In: Roland Vogt; Wayne Cristaudo; Andreas Leutzsch (ed.): *European National Identities. Elements, Transitions, Conflicts.* New Brunswick: Transaction Publishers, p. 271–292.
- 192 Pesic, V. *Serbian Nationalism and the Origins of the Yugoslav Crisis.* Peace works Series UNITED STATES INSTITUTE OF PEACE.
- ۱۹۳ منظور از برنامه‌های تأسیسی راهبردهای کلان سیاسی است که با کمک آن می‌توان به تغییرات رادیکال، ساختاری و حتی ماهیت نظام سیاسی امید داشت. برنامه‌ی تأسیسی برای تغییر ساختار سیاسی تلاش می‌کند. تغییر سیاست‌ها را حداقلی و ناکافی می‌داند.
- 194 Tabeau, E. (Ed) (2009) .op.cit.p-12.
- 195 Vokuvar
- 196 Pakrac
- 197 Ovčara
- ۱۹۸ در آلمان دهه‌ی ۱۹۸۰ نیز «مناقشه‌ی مورخان» (Historikerstriet) مناظرات مهمی را در باب کاربرد سیاسی تاریخ راه انداخته بود. برای جزئیات بیشتر این مناظره‌ها نگاه کنید به:
- Evans, R. J. (1987) *The New Nationalism and the Old History: Perspectives on the West German Historikerstreit.* *The Journal of Modern History.* Vol. 59, No. 4 (Dec, 1987), pp. 761-797.
- 199 Hassner, P. (2009) Beyond History & Politics in Hannes Swoboda and Jan Marinus Wiersma(Ed). *Politics of the Past: The Use and Abuse of History.* Renner Institute.
- 200 Tuzla
- 201 Filic, G. (2018) *Rejection of Radical Nationalism in Wartime Yugoslavia: The Case of Tuzla (1990–1995).* *Journal of Peacebuilding and Development*, 13(3):55-69.
- DOI: [10.1080/15423166.2018.1516158](https://doi.org/10.1080/15423166.2018.1516158)
- Filic, Goran. Political Competition and Rejection of Nationalism in Wartime in Yugoslavia, The Case of Tuzla (1990-1995). PH.D. Dissertation. UNIVERSITÀ DEGLI STUDI DI MILANO GRADUATE SCHOOL IN SOCIAL AND POLITICAL SCIENCES. 2015-2016.

پس از تجربه‌ی دردناک و تلخِ هولوکاست، هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد که تجربه‌ی نسل‌کشی سیستماتیک باز هم تکرار شود. اما تنها چهار دهه پس از کشتار سیستماتیک یهودیان در اروپا به‌واسطه‌ی ایدئولوژی ناسیونالیسم افراطی نازی‌ها، غول ناسیونالیسم این بار در میان صرب‌های یوگسلاوی ظاهر شد و قربانیان جدیدی برای خودش برگزید: تمام اقوام غیرصرب در یوگسلاوی (کروات‌ها، بوسنیایی‌ها، اسلونیایی‌ها و آلبانیایی تبارهای کوزوو). ناسیونالیست‌های توسعه‌طلب صرب نیز همچون نازی‌ها خود را قوم برتر می‌دانستند و به همین دلیل، قصد داشتند فدرالیسم یوگسلاوی را که از شش جمهوری تشکیل می‌شد، از میان بردارند و یک حکومت یکدست صرب تشکیل دهند؛ ایده‌ای که از آن با عنوان «پروژه‌ی صربستان بزرگ» هم یاد می‌شود. خانم بیات به یکی از مهم‌ترین عواملی اشاره می‌کند که باعث شد ناسیونالیسم صربی در سطح عمومی به محبوبیت برسد و مردم صرب را علیه اقوام غیرصرب متحد کند؛ عاملی که نویسنده آن را «مشاطه‌گری تاریخ» می‌نامد. مشاطه‌گران تاریخ روایت‌هایی تاریخی «می‌سازند» و از این روایت‌ها جهت پیش‌بردن برنامه‌های گروه سیاسی خود بهره می‌برند. مشاطه‌گران با ارجاعات تاریخی، سعی می‌کنند به اقدامات سیاسی گروهشان اعتبار ببخشند و حتی جلوه‌ای مقدس بدهند. در این میان، فقط سیاستمداران و احزاب نیستند که این روایت‌های تاریخی را مطرح می‌کنند: هنرمندان، روشن‌فکران و رهبران مذهبی که به توده‌ی مردم دسترسی دارند، به‌راحتی می‌توانند یک ایدئولوژی و روایت‌های تاریخی متناسب با آن ایدئولوژی را «عمومی» کنند. در صربستان نیز شاهد همین روند بودیم.

برخی از روشن‌فکران اقدام قابل‌توجهی برای مقابله با ناسیونالیسم غیرستیز صرب انجام ندادند و بیان و لحن نخبه‌گرایانه‌شان باعث شد نتوانند نزد مخاطبان عمومی به مرجعیت برسند. یکی از ویژگی‌های مشترک ناسیونالیست‌های افراطی این است که برای متحد کردن قوم/ملت خود، به یک «دیگری» نیاز دارند تا همه‌ی تقصیرها را به گردن او بیندازند.

به نظر می‌رسد همچنان می‌توان نشانه‌هایی از باورهای ناسیونالیستی افراطی یافت؛ باورهایی که بیش از هر چیز با تحریک عواطف به‌ویژه در شرایط بحرانی می‌توانند جذاب به نظر برسند. تجربه‌ی یوگسلاوی بحرانی در دهه‌ی ۱۹۹۰ نشان می‌دهد که مرز میان زندگی عادی و پاک‌سازی قومی بسیار باریک است. اما چگونه می‌توان در مقابل ناسیونالیسم افراطی، به‌ویژه در یک جامعه‌ی بحرانی ایستادگی کرد؟ فضای سیاسی یک جامعه‌ی استبدادزده را چگونه می‌توان باز کرد تا در عین حال مجال کمتری برای نیروهای تندرو (همچون ناسیونالیست‌های ستیزه‌جو) مهیا شود؟

